

مکتب اونو: مشارکتی ژاپنی در اقتصاد سیاسی مارکسی

توماس سکین

برگردان: مانیا بهروزی

یادداشت مترجم:

از آنجا که در جوامع «پیرامونی» فرآیند آشنایی با اندیشه و دانش مدرن، متأثر از شرایط تاریخی (و نیز گفتمان‌های مسلط بر نظام فکری و آموزشی جوامع «مرکز»)، به‌ناچار در بستر غلبه‌ی نوعی اروپا-مداری رخ می‌دهد، دور از ذهن نیست که برای بسیاری از خوانندگان این سطور چیزی نظیر بازاندیشی «ژاپنی» در رویکرد مارکس به (نقد) اقتصاد سیاسی، کمی غریب و -به‌همین سان- اعتمادناپذیر به‌نظر برسد (همان‌گونه که چنین نگاهی نزد مترجم این مقاله نیز در اوان آشنایی با مبانی فکری مکتب اونو¹، تا حدی مقاومت‌ناپذیر بود). به‌رغم اینکه این تردید می‌تواند مدخل مفیدی برای تأمل درباره‌ی نسبت ما با پویش نظریه‌ی مارکسیستی در جهان معاصر باشد، اما پرداختن به آن نمی‌تواند پیش از خواندن متنی رخ بدهد که در معرفی یک نحله‌ی نظری مارکسیستی برآمده از شرق «دور» برای مخاطبانی غیربومی نگاشته شده، و از قضا مدعی اهمیت این نحله در بازخوانی‌های امروزی مارکس است؛ از این رو چنین تاملی لاجرم بر عهده‌ی مخاطب باقی می‌ماند. برای ادامه‌ی این یادداشت همین بس که در نهایت ایجاز سویه‌هایی از اهمیت مکتب اونو و بستر تاریخی ظهور آن برشمرده شود (شرح نسبتاً مفصلی از اندیشه‌های اونو کاری است که توماس سکین در این مقاله انجام می‌دهد)، و نیز مختصری درباره‌ی سکین و جایگاه این نوشتار وی در معرفی اندیشه‌های اونو و مکتب اونو به جهان غیرژاپنی گفته شود.

در میانه‌ی قرن بیستم به موازات افول جایگاه الهام‌بخش الگوی «سوسیالیسم» حاکم بر شوروی و آشکار شدن برخی رویکردهای متناقض آن و نیز کارکردهای سیاسی اغلب بازدارنده‌ی احزاب «کمونیستی» وابسته به آن در کشورهای مختلف، ضرورت تاریخی فاصله‌گرفتن از «مارکسیسم رسمی» و رویارویی نظری با آن در قالب بازنگری در نظریه‌ی مارکسیستی از سوی طیف‌هایی از نیروهای وفادار به سوسیالیسم تجلی یافت. از سوی دیگر، گسترش شتابناک سرمایه‌داری در چارچوب تولید فوردیستی پسا-جنگ و پیچیده‌تر شدن مناسبات اجتماعی و جهانی هم‌بسته با آن (از جمله رشد ابعاد و اشکال مبارزات طبقاتی)، مسئولیت‌های بیشتری را بر عهده‌ی نظریه‌ی مارکسیستی و به‌تبع آن بر عهده‌ی دانش اجتماعی می‌نهاد. توضیح اینکه اگرچه بی‌گمان در سراسر دهه‌های پیش از آن، جذب و اقتباس نسبی نظریه‌ی مارکسیستی بر غنا و پویایی دانش اجتماعی در حوزه‌های مختلف افزوده بود، اما تشدید نیاز تاریخی به رشد قلمرو و امکانات نظری دلنش اجتماعی، اتخاذ رویکردهای گشوده‌تر به نظریه‌ی مارکسیستی را پیش روی اهل اندیشه و اصحاب آکادمی می‌نهاد². کمابیش بر چنین بستری، به تدریج موجی از سنت‌های فکری

1 آشنایی اولیه‌ی مترجم با مکتب اونو به واسطه‌ی معرفی آن در نوشته‌هایی از رابرت آلبریتون (در امتداد و بسط دیدگاه‌های اونو و سکین) بود، که اهمیت نظری آن‌ها به همت فروغ اسدپور به فضای فکری فارسی‌زبان گوشزد شد (از جمله با ترجمه‌ی کتاب: «دیالکتیک و واسازی در اقتصاد سیاسی»، نشر پژواک، ۱۳۹۴). در همین مجال لازم می‌دانم که از تلاش‌های الهام‌بخش رفیق ارجمندم قدردانی کنم.

2 طبعاً بسیاری از این پرسش‌های اصلی هدایت‌گر (Leitfragen)، پیوند نزدیکی با مختصات فضای سیاسی و تاریخی آن زمان (نیمه‌ی دوم قرن بیستم) داشتند. برای مثال، ماهیت سرمایه‌داری در پیوند با دینامیسم تحولات معاصر آن دوره (نظیر ظهور و افول فاشیسم یا روندهای به‌اصطلاح استعمار زدایی و

و پژوهشی مختلف حول تفسیر مستقل نظریات مارکس یا بازخوانی مارکس شکل گرفت (گو اینکه مولفه‌های موج‌یاد شده به لحاظ زمانی و مضمونی مسلماً «هم‌فاز» نبودند). از این میان، از جمله به پشتوانه‌ی احیای فلسفی هگل در فضای آکادمیک و روشنفکری فرانسه‌ی دهه‌ی ۱۹۴۰^۳ (در کنار اهمیت هگل نزد اندیشمندان کلیدی مکتب فرانکفورت)، و به میانجی انتشار برخی آثار منتشر نشده (یا فراموش شده)ی مارکس، به ویژه دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ و گروندریسه، پژوهش در روش مارکس و نیز نسبت مارکس با هگل، در کانون توجه بخشی از این بازخوانی‌ها یا خوانش‌های جدید مارکس قرار گرفت^۴ (خواه به‌عنوان یک ضرورت نظری مرحله‌ای، و خواه همچون یک چارچوب پژوهشی پایدار). از این رو، مقوله‌ی دیالکتیک (به‌عنوان مهم‌ترین حلقه‌ی پیوند دهنده‌ی مارکس و هگل) و جایگاه آن در دستگاه نظری مارکس، به یکی از اصلی‌ترین پروبلماطیک‌های این جستجوگری‌ها و کشاکش‌های نظری بدل شد. بازگشت طیفی از اندیشمندان مارکسیست به آرای لوکاچ و گرش و گرامشی در باب نحوه‌ی خوانش دیالکتیکی مارکس در چنین بستری رخ داد^۵؛ و نیز در همین بستر تاریخی بود که لندکی بعد کشف دوباره‌ی آثار ایزاک روبین (پس از ترجمه به آلمانی و انگلیسی) خون تازه‌ای به کالبد این جستجوگری‌ها بخشید. رویکردهای زده‌گلی لویی آلتوسر و لوجیو کولتی (شاخص‌ترین چهره‌ی مکتب ایتالیایی دلا-ولپه) نه فقط بخشی از این پویایی و تاییدی بر اهمیت آن بود، بلکه هر یک به نوبه‌ی خود محرک رشته‌ای از تکانه‌های نظری-انتقادی پر اهمیت شد. حاصل کار شکل‌گیری یک رویکرد پژوهشی-نظری گسترده بود که خوانش دقیق دستگاه نظری مارکس را مستلزم فهم کاربست‌های منطق دیالکتیکی هگل در آثار متأخر مارکس می‌دید (گرایش نظری بسیار پویا و متنوعی که امروزه - برگرفته از نام‌گذاری کریستوفر آرتور - اغلب تحت نام دیالکتیک جدید از آن یاد می‌کنند^۶).

اما آنچه پیش از هر چیز در مورد کارهای نظری ارزشمند کوزو اونو مایه‌ی شگفتی و در خور ستایش است آن است که او

مدرنیزاسیون و توسعه؛ ماهیت نظام‌های اقتصادی-اجتماعی حاکم بر کشورهای پیرامونی و نسبت آن‌ها با نظام رو به رشد سرمایه‌داری جهانی؛ ماهیت سوسیالیسم و مختصات یک نظام سوسیالیستی؛ و نظایر آن. اما در عین حال، باید در نظر داشت که بخشی از دینامیزم نظریه‌ی مارکسیستی در دوره‌ی مورد بحث، ناشی از سویه‌ی عام‌تری است که صرفاً مختص همین دوره‌ی است (اگرچه در شکل و ابعاد ظهور خود یا مضامین اصلی مورد توجه‌اش، از شرایط هر دوره تأثیر می‌پذیرد). بدین معنا که ظهور و گسترش و تلاقی چندگانه‌ی سنت‌های مختلف نظری و آکادمیک (یا جریان‌های گوناگون سیاسی و روشنفکری هم‌بسته با آنها)، و برخورد و آمیزش گریزناپذیر آرای آنان با میانجی‌های متنوع و ممکن، تکانه‌ها و پرسش‌ها و قلمروهای نظری تازه‌تری می‌آفریند، که مواجهه با آن‌ها پویایی نظریه‌ی مارکسیستی را می‌طلبد و بخشا - در شرایط مناسب - این پویایی را برمی‌انگیزد. بر این اساس، بخشی از پرسش‌های محرک نظریه‌ی مارکسیستی را می‌توان تلویحا «بینا-نظریه‌ای» و یا ناشی از ضرورت‌های درونی فرایند پویای نظری تلقی کرد (گرچه همین پرسش‌ها نیز خواه به اعتبار خاستگاه‌های مادی‌شان در ظهور و تلاقی نظریه‌ها، و خواه به اعتبار دستاوردها و افق‌های نظری‌ای که بر آن تکیه دارند، به واقع پرسش‌هایی تاریخی هستند، با اینکه گاه ممکن است صرفاً صورت‌بندی جدیدی از پاره‌ای پرسش‌های قدیمی‌تر - برای گمانه‌زنی مجدد درباره‌ی آن‌ها - به نظر برسند).

3 درس گفتارهای الکساندر کوژو بین سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ در پاریس، حول پدیدارشناسی روح، سهم موثری در پذیرش و گسترش نسبی آرای هگل در فرانسه‌ی دهه‌ی چهل داشت. به‌ویژه آنکه اندیشمندان بعدها نام‌داری نظیر مرلوپونتی، دیویوار، سارتر، باتسای، لویناس، ولیل و لکان از جمله‌ی شرکت‌کنندگان در این درس‌گفتارها بودند.

4 برای مرور فشرده‌ای بر زمینه‌های شکل‌گیری برخی از این گرایش‌های نظری نگاه کنید به:

امین حصوری: «مساله‌ی رومن روسدولسکی؛ نکاتی درباره‌ی شکل‌گیری برخی خوانش‌های جدید هگلی از مارکس»، وسایت یراکسیس

5 طبعاً با افول نسبی اقتدار جهانی مارکسیسم شوروی و در کشاکش با نمایندگان سیاسی آن، این آرا که پیش‌تر (در دوره‌ی نفوذ بی‌رقیب کمینترن) تحت سلطه‌ی مارکسیسم رسمی به‌حاشیه رانده شده بودند، مجال برای طرح مجدد یافتند و با اقبال گسترده‌تری هم مواجه شدند؛ اما ضرورت نظری بازگشت و گرایش نسبی به آن‌ها عمدتاً ناشی از برجسته شدن تدریجی اهمیت «دیالکتیک» در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بود.

6 در نگاهی وسیع‌تر، طیف اخیر (فارغ از اونو و برخی نظریه‌پردازان بعدی گرایش اونویی) اندیشمندان مارکسی بسیاری را در بر می‌گیرد، که از میان آنها می‌توان به نام‌های زیر اشاره کرد: رومن روسدولسکی، اولد ایلینکوف (Evald Ilyenkov)، آلفرد اشمیت، ولتر توخشر (W. Tuchscheerer)، ییندریچ زلی (Jindrich Zeleny)، هانس-یورگن کراال (Hans J. Krahl)، هانس-گئورگ بک‌هاوس، هلموت رابشت، کریستوفر آرتور، جایروس باناجی (Jairus Banaji)، تونی اسمیت، فرد موزلی، روی باسکار، علی شمس‌آوری، خیرت رویتن، مایکل ویلیامز، ریکاردو بلوفیوره، روبرتو فینچی، پاتریک مورای و غیره.

پژوهش‌های مارکسی خود حول بازخوانی و بازسازی کاپیتال را مستقل از جریان‌های نظری یاد شده و به لحاظ زمانی بسیار پیش از آن‌ها آغاز کرد: مهم‌ترین کتاب *اونو* («اصول اقتصاد سیاسی») بین سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۴ در دو جلد منتشر شد.⁷ به‌واقع محرک واقعی جستجوگری نظری *اونو* (همانند بسیاری از اندیشمندان مارکسیست ژاپنی) جریان پویای اندیشه‌ی مارکسیستی در ژاپن و چالش‌ها و رویارویی‌های درونی آن (از اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰) بود. بدین معنا که متأثر از تحرکات و مناسبات سیاسی احزاب و نحله‌های سوسیالیست ژاپنی و چالش‌های تاریخی پیش‌روی آنها، رشته‌ی بسط‌یافته‌ی خود جستجوگری‌ها و رویارویی‌های نظری حول برخی پرسش‌های بنیادی خلق شد؛ فرآیندی از کنکاش جمعی که به‌نوبه‌ی خود تأثیرات قابل توجهی بر دینامیزم جریان‌ات سیاسی چپ در ژاپن بر جای گذاشت. مهم‌ترین این پرسش‌ها به قرار زیر بودند: الف) وضعیت ساخت اقتصادی ژاپن و میزان/چگونگی نفوذ مناسبات سرمایه‌داری در آن؛ ب) ماهیت نظریه‌ی ارزش مارکس و جایگاه آن در دستگاه نظری مارکس⁸. *اونو* در دل این فرآیند، کار پژوهشی بلند مدت خود را در رویارویی با دیدگاه‌های نظری جزم‌گرایانه‌ی برآمده از مارکسیسم رسمی پی گرفت و کوشید با بازگشت به مارکس بدیلی نظری در برابر چنین دیدگاه‌هایی فراهم آورد. وی در بازخوانی ژرف خود از کاپیتال به ضرورت بازسازی کاپیتال بر پایه‌ی شالوده‌های دیالکتیکی آن رسید. در این مسیر، *اونو* با تمایزگذاری میان «سرمایه‌داری ناب» و سرمایه‌داری تاریخی (بالفعل)، کاپیتال مارکس را پژوهشی نظری در باب بنیادهای سرمایه‌داری ناب (یا منطق سرمایه) تلقی کرده و در آثار خود کوشیده است با احیا و تکمیل روش مارکس، خوانشی تماماً دیالکتیکی از کاپیتال به دست دهد، که از دید وی شالوده‌های اساسی برای بنانهادن یک علم اقتصاد سیاسی در جهت فهم نظام سرمایه‌داری است. (و شگفت آنکه به قول سکین: «اگرچه کتاب فشرده‌ی *اونو* شاهکاری از دیالکتیک است، وی هرگز واژه‌ی دیالکتیک را - حتی برای یک‌بار - در این کتاب به کار نمی‌برد⁹). این رویکرد *اونو* متکی بر درک روش‌شناسانه‌ی ویژه‌ی است که از اقتصاد سیاسی مارکسی عرضه می‌کند. به موجب این روش‌شناسی، شناخت نظم سرمایه‌دارانه می‌باید متکی بر سطوح تحلیل سه‌گانه‌ی زیر باشد:

نخستین سطح تحلیل معطوف به نظریه‌ی سرمایه‌داری ناب است. در این سطح بنیادهای نظری پویای سرمایه (فارغ از بسیاری از محدودیت‌های جهان تاریخی)، در پیوند با ضرورت‌های درونی منطق سرمایه مورد بررسی و نظریه‌پردازی قرار می‌گیرد (کاری که به‌واقع شناسایی دیالکتیک سرمایه و بازسازی منطقی آن است، که از دید *اونو* مهم‌ترین مشخصه‌ی کاپیتال است)؛ سطح دوم، موسوم به نظریه‌ی مرحله، معطوف به گرایش‌های بلندمدتی است که طی فرآیند تاریخی انباشت سرمایه و در پیوند با ملزومات

7 بعدها در سال ۱۹۶۴/ *اونو* فشرده‌ای از مضمون این دو مجلد را در قالب کتابی تک‌جلدی (تحت همین نام، یعنی: «اصول اقتصاد سیاسی») منتشر ساخت؛ و این همان کتابی است که توماس سکین با ترجمه (به انگلیسی) و انتشار آن در سال ۱۹۸۰، نخستین بار امکان تماس مستقیم پژوهش‌گران غیرژاپنی با دیدگاه‌های *اونو* را فراهم ساخت (پیش از آن، سکین با انتشار مقاله‌ی حاضر - در سال ۱۹۷۵ - امکان آشنایی مقدماتی مخاطبان غیرژاپنی با اندیشه‌های *اونو* را فراهم ساخته بود):

Kozo Uno (1964, 1980): *Principles of Political Economy; Theory of a Purely Capitalist Society* (Transl. by T. Sekine).
8 بی‌تردید فهم دقیق خاستگاه‌های فکری *اونو* و پایه‌های نظری مکتب *اونو*، بدون آگاهی از دینامیزم اندیشه‌ی مارکسیستی در ژاپن نیمه‌ی اول قرن بیستم دشوار خواهد بود. ماکوتو ایتو، اقتصاددان مارکسیست و از شاگردان برجسته‌ی *اونو*، طی مقاله‌ای به سال ۱۹۸۰ شرح فشرده و ارزشمندی از این پیش‌زمینه‌ی نظری-تاریخی به دست داده است؛ متنی که خواه به دلیل انسجام مضمونی و خواه پیشگامی آن در معرفی تحولات نظری اقتصاد مارکسی در ژاپن، مورد ارجاع بسیاری از پژوهش‌گران بعدی بوده است (به عنوان مکملی بر مقاله‌ی سکین در معرفی مکتب *اونو*، متن یاد شده توسط همین قلم به فارسی برگردانده شده است):

Makoto Itho, 1980: *The Development of Marxian Economics in Japan*. (in M. Itho: *Value and Crisis; Essays on Marxian Economics in Japan*)

9 Thoma T. Sekine, 1977: *An Essay on Uno's Dialectic of Capital*.

مقاله‌ی فوق‌ضمیمه‌ی تکمیلی و روش‌شناسانه‌ی است که سکین برای انتشار ترجمه‌اش از کتاب «اصول اقتصاد سیاسی» *اونو* (به سال ۱۹۸۰) بدان افزوده است.

انباشت سرمایه شکل گرفته‌اند. در این سطح، درآمیختگی و کشمکش منطق سرمایه با واقعیت تاریخی و دیگر سازوکارهای برسازنده‌ی آن، در دوره‌های تاریخی نسبتاً بلند مورد پژوهش قرار می‌گیرد، اما این پژوهش بدون ورود به جزئیات تاریخ انضمامی، تنها تا حدی پی گرفته می‌شود که گرایش‌های عام برآمده از شاخص‌ترین نوع انباشت در هر مرحله شناسایی و نظریه‌پردازی شوند. بر این اساس، *اونو* سه مرحله‌ی اصلی در توسعه‌ی سرمایه‌داری را برجسته می‌کند: مرکانتلیسم، لیبرالیسم، و امپریالیسم¹⁰. سومین سطح تحلیل در اقتصاد سیاسی مارکسی (از دید *اونو*) سطح تاریخی-تجربی است. این همان سطح واقعیت انضمامی است که به دلیل پیچیدگی‌های بسیار زیادی که در بر دارد (در اثر تداخل سازوکارهای علی متعدد به موازات منطق سرمایه و حتی بخش‌های مستقل از آن)، تحلیل عینی و علمی را با دشواری‌های زیادی روبرو می‌سازد. تحلیل فاکت‌های تجربی در این سطح متکی بر رهاوردهای نظری نظریه‌ی مرحله است (که خود در تعامل با نظریه‌ی سرمایه‌داری ناب است)، با علم بر اینکه واقعیت انضمامی به هیچ‌رو بازتاب مستقیمی از سازوکارهای منطق سرمایه نیست. نادیده گرفتن همین مساله است که از دیرباز بسیاری از مارکسیست‌ها را بدان سمت کشانده/می‌کشاند که بکشوند فهم واقعیت انضمامی را به طور بی‌میانجی از آموزه‌های کاپیتال بیرون بکشند و در همین مسیر خود به ورطه‌ی فروکاستن ابعاد و گستره‌ی واقعیت و یا (در سوی دیگر) به ورطه‌ی تقلیل نظریه‌ی مارکسی به اشکالی از ذات‌گرایی و جبرگرایی اقتصادی کشانده شوند.

اونو همچنین به تمایز قاطعی میان علم و ایدئولوژی باور دارد، اما در عین حال ایدئولوژی را برای پویش سیاسی و اجتماعی گریزناپذیر می‌داند. وی بر این باور است که مارکسیسم نه یک علم، بلکه یک ایدئولوژی است، اما ایدئولوژی‌ای که برای فهم و رویارویی با واقعیت اجتماعی، بر یک هسته‌ی علمی (اقتصاد سیاسی مارکسی) تکیه دارد و از این رو بسیار قلیل‌انگتر از سایر ایدئولوژی‌های موجود است. او تأکید می‌ورزد که در پژوهش علمی تا جای ممکن می‌باید رگه‌های ایدئولوژیک را مهار کرد تا بتوان به تحلیل عینی وفادار ماند و بر این باور است که خود مارکس در روند تدوین کاپیتال نتوانست تماماً به این امر پای‌بند بماند (سکین در مقاله‌ی پیش رو توضیحات مفصلی در این باره می‌دهد). با این حال، وسواس علمی *اونو* موجب نشد که او از مدخله‌گری سیاسی کناره‌گیری کند و خود را در برج عاج آکادمی محصور سازد؛ برای مثال، *اونو* در کشاکش همیشگی خود با دیدگاه‌های برآمده از استالینیسم، حداقل در سطح ژاپن یکی از نخستین نظریه‌پردازانی بود که مقاله‌ی مفصلی در رد بیانیه‌ی «نظری» استالین (۱۹۵۲) درباره‌ی قانون ارزش (اینکه نظام سوسیالیستی لزوماً متکی بر لغو قانون ارزش نیست) منتشر ساخت. اساساً رویکرد مستقل *اونو* به نظریه‌ی مارکسیستی، همواره وی را آماج مخالفت‌های مارکسیست‌های متمایل به شوروی قرار می‌داد، در عین اینکه همین رویکرد در دهه‌ی ۱۹۶۰ اقبال وسیعی به نظریات وی را در میان نسل جوان‌تر مارکسیست‌های ژاپنی برانگیخت.

توماس سکین یکی از شناخته‌شده‌ترین شاگردان *اونو* در فضای پژوهشی انگلیسی‌زبان است؛ نه فقط به واسطه‌ی تلاش‌های

10 رابرت آلبریتون در بسط نظریات *اونو*، تأکید ویژه‌ای بر پژوهش درباره‌ی «نظریه‌ی مرحله» دارد و بر این باور است که نظریه‌ی *اونو* در باب مراحل توسعه‌ی سرمایه‌داری، ناتمام و نابسند است. از جمله به این دلیل که *اونو* در کتابی که در باب نظریه‌ی مرحله نگاشته است («انواع سیاست‌های اقتصادی تحت سرمایه‌داری»)، عمدتاً به سیاست‌های اقتصادی پرداخته و سایر سازوکارهایی که سرمایه در مسیر انباشت با آن‌ها تعامل و کشمکش دارد (نظیر جنسیت، قانون و غیره) را لحاظ نکرده است. آلبریتون علاوه بر سه مرحله‌ی یاد شده از سوی *اونو*، به مرحله‌ی چهارمی در توسعه‌ی سرمایه‌داری قایل است که با عنوان «مرحله‌ی مصرف‌گرایی» از آن یاد می‌کند. برای آشنایی بیشتر با نظریه‌ی اونیوی مرحله و دیدگاه آلبریتون در خصوص این نظریه نگاه کنید به:

Robert Albritton, 1991: *A Japanese Approach to Stages of Capitalist Development*.

(ترجمه‌ی چهار فصل نخست این کتاب به زودی در تارنمای «کارگاه دیالکتیک» منتشر خواهد شد).

ارزشمندش برای شناساندن مکتب/ونو به جهان انگلیسی‌زبان¹¹، بلکه همچنین به دلیل خلاقیت‌ها و گام‌های نظری ارزشمندی که در جهت بسط نظریه‌ی/ونو و دیالکتیک سرمایه برداشته است. در همین راستا وی یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان معاصر در زمینه‌ی نظریه‌ی ارزش مارکس به‌شمار می‌رود.¹² در کنار مقالات متعدد¹³ و مشارکت در تدوین مجموعه‌مقالات پژوهشی¹⁴، دو کتاب برجسته از سکین در بازسازی دیالکتیک سرمایه از منظر مارکسی (با رهیافت اونویی) منتشر شده است.¹⁵ سکین همچنین ویراستاری مجموعه آثار ۱۰ جلدی/ونو به زبان ژاپنی را نیز بر عهده داشته است که طی سال‌های ۷۴-۱۹۷۳ در ژاپن منتشر گردید.¹⁶ در حالی که پژوهش‌گران مکتب/ونو از دیرباز و حتی پس از مرگ/ونو (۱۹۷۷) فعالیت‌های خود را به‌طور منسجم تحت همین نام در ژاپن پی می‌گیرند، سکین از دهه‌ی هفتاد میلادی به فعالیت پژوهشی در فضای دانشگاهی کناادا اشتغال داشته است. کمابیش از اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ سکین به همراه آلبریتون (و اندکی بعد جان بل و دیگران) یک گروه مطالعاتی در زمینه‌ی اقتصاد سیاسی مارکسی با رهیافت اونویی در دانشگاه یورک بنا نهادند که به واسطه‌ی مداخلات نظری مستمر آن به شاخه‌ی کانادایی مکتب/ونو شهرت یافته است و پژوهش‌گران مارکسی دیگری پرورش داده است.

مقاله‌ی حاضر، نخستین متن جامع (به زبان انگلیسی) در معرفی اندیشه‌های/ونو و رویکرد نظری مکتب/ونو بوده است¹⁷ و در اهمیت آن همین بس که از زمان انتشار (۱۹۷۵) مورد ارجاعات بسیاری قرار گرفته است و نگاه مارکس-پژوهان غربی را به فعالیت‌ها و دستاوردهای پژوهشی-نظری این نحله در زمینه‌ی اقتصاد سیاسی مارکسی جلب کرده است. پیش از انتشار این مقاله، به ندرت نامی از/ونو یا اهمیت نظری مکتب/ونو در فضاها‌ی مارکس-پژوهشی کشورهای غربی در میان بوده است؛ با اینکه به گفته‌ی یان هوف در پژوهش ارزشمندش درباره‌ی روند خوانش‌های مارکسی در نیمه‌ی دوم قرن بیستم¹⁸، مارکس‌شناسانی از ژاپن از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ با موسسه‌ی مگا (MEGA) در آلمان شرقی در ارتباط بوده‌اند.

شاید نقل جمله‌ای از سکین در مقدمه‌اش بر انتشار ترجمه‌ی انگلیسی کتاب/ونو («اصول اقتصاد سیاسی») پایان‌بخش مناسبی برای این یادداشت به درازا کشیده باشد:

11 در این زمینه سکین علاوه بر مقاله‌ی حاضر (۱۹۷۵)، ترجمه‌ی کتاب *اصول اقتصاد سیاسی ونو* را (به همراه یک مقدمه و دو ضمیمه‌ی ارزشمند) در سال ۱۹۸۰ منتشر ساخت و نیز در مقالات متعددی به معرفی و شرح و بسط دیدگاه‌های/ونو و دفاع از آن‌ها پرداخت. اخیراً نیز کتاب/ونو در باب نظریه‌ی مرحله توسط سکین به انگلیسی برگردانده شده است:

Kozo Uno, 2016 (1964): *The Types of Economic Policies Under Capitalism*. Translated by T. Sekine; Edited by J. Bell.

12 از سکین تاکنون مقاله‌ی زیر (از مجموعه‌مقالات «دیالکتیک برای قرن جدید»/ویراسته‌ی اولمن، اسمیت) به همت آیدین ترکمه به فارسی برگردانده شده است:

توماس سکین: «دیالکتیک سرمایه: تفسیری اونویی»، برگردان: آیدین ترکمه، [وبسایت پراکسیس](#)

13 در سال ۲۰۱۳ کتابی شامل گزیده‌ای از مقالات سکین با ویراستاری جان بل (John Bell) منتشر شده است:

Thomas T. Sekine, 2013: *Towards a Critique of Bourgeois Economics*, Edited by John Bell.

14 از جمله ویراستاری مشترک مجموعه‌مقالات زیر به همراه آلبریتون:

R. Albritton & T. Sekine (ed.), 1995: *A Japanese Approach to Political Economy; Unoist Variations*.

15 کتاب‌های سکین در زمینه‌ی بازسازی دیالکتیک سرمایه:

Sekine, Thomas T., 1986: *The Dialectic of Capital. A Study of the Inner Logic of Capitalism*.

Sekine, Thomas T., 1997: *An Outline of the Dialectic of Capital*, 2 volumes.

16 Thomas T. Sekine (Ed.): *The Collected Works of Kozo Uno*, 10 volumes, Iwanami Publishers (1973-74)

17 در مقاله‌ی زیر -برای مثال- در توصیف وضعیت جنبش دانشجویی دهه‌ی ۱۹۶۰ ژاپن، به تاثیرپذیری دانشجویان چپ‌گرا از آرای کوزو ونو اشاره شده است:

Gavan McCormack, 1971: *The Student Left in Japan*. New Left Review 65.

18 Jan Hoff, 2009: *Marx Global, Zur Entwicklung des internationalen Marx-Diskurses seit 1965*.

«وقت آن رسیده است که اندیشه‌ی اونو را از تنگنای زبان ژاپنی رها کنیم تا بتوان آن را به دارایی مشترکی برای دانش‌پژوهی جهانی بدل کنیم.»

نکاتی درباره‌ی این ترجمه: همان‌طور که خواهید دید متن سکین شامل توضیحات جانبی بسیاری است، که در متن ترجمه نیز همانند متن اصلی در پانویس صفحات مربوطه گنجانده شده‌اند. برای روان‌تر شدن معنای کلام، واژه‌ها (یا گاه عبارت‌ها و توضیحات کوتاهی) از سوی مترجم در متن گنجانده شده‌اند که همگی در درون کروشه [] جای گرفته‌اند. فرازهای نقل‌شده از مارکس، انگلس، لنین و دیگران جز یک مورد (در مورد مفهوم «خرماتیستیک» نزد مارکس)، بر مبنای نسخه‌ی انگلیسی آورده‌شده در متن سکین مستقیماً به فارسی برگردانده شده‌اند؛ طبعاً نه به دلیل یا با داعیه‌ی کیفیت بهتر ترجمه، بلکه صرفاً به دلیل دشواری‌های ارجاع به متون متناظر فارسی (امیدوارم خواننده‌ی سخت‌گیر این سهل‌انگاری و نارسایی پیامد آن را بر مترجم ببخشد). مترجم بر این باور است که گاه تصمیم‌گیری قطعی در خصوص نحوه‌ی برگرداندن فارسی برخی اصلاحات فنی (و حتی برخی واژه‌های عادی که گاه نقش مهمی در رسانش معنا ایفا می‌کنند) دشوار است. برای اینکه در این‌گونه موارد سلیقه‌ی مترجم وزن بالایی پیدا نکند و خواننده نیز بتواند در رسانش و فهم معنا مشارکت (بیشتری) داشته باشد، معادل‌های لاتین این اصطلاحات در پانویس (و در مواقعی، در خود متن) آورده شده‌اند. در عین حال، واقفم که ترجمه‌ی حاضر به دور از نارسایی نیست، و پیشاپیش از بازخوردهای احتمالی دوستان و خوانندگان اهل فن برای بهبود این ترجمه (و متن‌های بعدی) استقبال می‌کنم.

م.ب. / شهریور ۱۳۹۵

* * *

مکتب اونو: مشارکتی ژاپنی در اقتصاد سیاسی مارکسی

توماس سکین

فهرست مطالب:

۱. پدیده‌ی اونو در ژاپن
۲. مراحل توسعه‌ی سرمایه‌داری
۳. تصویر سرمایه‌داری ناب
۴. روش دیالکتیکی تحلیل علمی
۵. دیالکتیک سرمایه (۱)
۶. دیالکتیک سرمایه (۲)
۷. جمع‌بندی

۱. پدیده‌ی اونو در ژاپن^{۱۹}

طی دهه‌ی گذشته یا همین حدود، علم اقتصاد در کشورهای انگلیسی‌زبان به‌طور محسوسی مدارای بیشتری نسبت به اقتصاد سیاسی مارکسی نشان داده است. این امر ممکن است حاکی از بلوغ اقتصاد ارتدوکس [بورژوازی] رایج باشد، که چشم‌انداز و محدودیت‌های آن آشکارتر شده‌اند، و اینک بهترین مولفه‌هایش در جستجوی بصیرت‌های تازه‌ای هستند. این مساله همچنین ممکن حاکی از کشش فزاینده به رادیکالیسم در علوم اجتماعی باشد که در اثر سرخوردگی از زیبایی‌سرد اصول نئوکلاسیکی، مدعی بنا کردن اقتصاد سیاسی جدیدی است که به لحاظ دلالت‌های انسان‌گرایانه^{۲۰} غنی‌تر باشد. به هر ترتیب، به نظر می‌رسد که چیزی بیش از علایق تصادفی و گهگاهی نسبت به نظریه‌ی اقتصادی مارکس برانگیخته شده است.^{۲۱} اما این تغییر خوش‌ایند در فضای آکادمیک غربی ثمربخش نخواهد بود، اگر پژوهش‌گران آکادمیک قادر به درک اهمیت حقیقی نظریه‌ی اقتصادی مارکس نگردند؛ خواه توسط جزم‌گرایی سرسخت مارکسیسم متعارف گمراه شده باشند، و خواه از سوی آن طرد شده باشند. در این مقاله آموزه‌های اقتصادی کوزو اونو (۱۹۷۷-۱۸۹۷) را مورد بحث قرار می‌دهم، پژوهش‌گری که تفسیر او از کاپیتال مارکس تأثیر یگانه‌ای بر گستره‌ی وسیعی از مطالعات ژاپنی در مارکسیسم بر جای نهاده است.

19 [نویسنده در مدخل کوتاه قدردانی‌های آغاز مقاله، بدین نکته اشاره می‌کند که به دلیل بیماری کوزو اونو، از ارسال مقاله‌ی حاضر برای وی، به منظور بازبینی و تأیید او، خودداری کرده است. /م.]

20 humanitarian implications

21 علاوه بر کتاب خانم رابینسون [1942, 29] که اینک به اثری کلاسیک بدل شده است، کتاب‌های م. / . ولفسمان [1966, 39] و م. موریشیما [1973, 26] به‌ویژه قابل توجه‌اند. همچنین نگاه کنید به مناقشاتی که اخیراً توسط / . ساموئلسن [1971, 30] برپا شده است.

مارکسیسم طی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ جای پای خود را در حلقه‌های آکادمیک ژاپن محکم ساخت. سرکوب شدید دیدگاه‌های سیاسی، که با فروپاشی حکومت اقتدارگرا در سال ۱۹۴۵ پایان گرفت، تنها موفقیت ناچیزی در خنثی‌سازی شیفتگی روشنفکرانه²² نسبت به این ایدئولوژی داشت. ژاپن پس‌انگ، به میانجی ضمانت‌های نهادین برای آزادی آکادمیک، شاهد فورانی حقیقی از مطالعات مارکسیستی در زمینه‌ی فلسفه، تاریخ و اقتصاد سیاسی بوده است. از طریق تصویربرداری زیر شاید بتوان یک تخمین نه‌چندان دقیق از میزان نفوذ مارکسیسم صرفاً در حوزه‌ی علم اقتصاد ارائه کرد. شمار اقتصاددان‌های آکادمیک در ژاپن تقریباً ۲۳۰۰ نفر است²³ که اکثر آنان به یکی از دو موسسه‌ی پژوهشی زیر تعلق دارند: «بنیاد نظری اقتصادی»²⁴، که تمامی ۹۵۰ عضو آن خود را مارکسیست می‌دانند؛ و «بنیاد نظری-اقتصادی و اقتصادسنجی»²⁵، که تمامی ۱۰۰۰ عضو آن غیرمارکسیست هستند. سایر اقتصاددان‌هایی که به یکی از این دو مؤسسه تعلق ندارند، متخصصانی در تاریخ اقتصادی، امور مالی، یا حوزه‌های کاربردی هستند و ممکن است دارای عقاید مارکسیستی یا غیرمارکسیستی باشند. بنابراین، با اطمینان می‌توان گفت که در بیرون از دنیای کمونیستی [بلوک شرق]، ژاپن احتمالاً دارای پرشمارترین گروه اقتصاددانان سیاسی مارکسی است که به طور حرفه‌ای به آموزش و/یا پژوهش اشتغال دارند²⁶.

پدیده‌ی اونو²⁷ یکی از شاخص‌ترین بالندگی‌های نظری در سال‌های اخیر ژاپن بوده است، که نه فقط با اقتصاد سیاسی مارکسی، بلکه همچنین با دیگر مطالعات مارکسی پیوند داشته است.

اونو در سال ۱۹۲۴ پس از سپری کردن یک دوره‌ی تحصیلی-مطالعاتی دو ساله در آلمان به ژاپن بازگشت و به یک کارآموزی در دانشگاه سلطنتی توهوکو²⁸ مشغول شد. او عملاً تا سال ۱۹۳۸ در ژاپن ناشناخته ماند، تا اینکه در این سال پس از دستگیری به‌عنوان مظنون سیاسی به‌همراه گروهی از دیگر استادان چپ‌گرا، از دانشگاه اخراج شد. اگرچه بسیاری از این استادان، از جمله اونو، بعدها تبرئه شدند، اما کار آکادمیک اونو حدود یک دهه دچار وقفه و گسست شد. تازه در سال ۱۹۴۷ و در سن ۴۹ سالگی، اونو بار دیگر به‌عنوان یک استاد اقتصاد سیاسی (در دانشگاه توکیو) استخدام شد. پس از این زمان، او به‌طور ناگهانی به‌عنوان نویسنده‌ای پرکار و جدلی شهرت یافت. شهرت او به‌زودی با انتشار اثر دوجلدی‌اش با عنوان «اصول اقتصاد سیاسی» [1950, 36] به‌طور قابل توجهی تثبیت شد. هرچند او بدین طریق هنوز

22 intellectual fascination

23 از پروفیسور ای. تاکاسوکا (Y. Takasuka) در دانشگاه هیتوتسوباشی (Hitotsubashi) سپاس‌گزارم که داده‌های آماری خامی که برآورد من بر پایه‌ی آن‌ها شکل گرفته است را با گشاده‌دستی در اختیار من قرار داد. برآورد ارائه شده از شمار کل اقتصاددانان ژاپن کاملاً محتاطانه است، چون تنها پژوهش‌گرانی را در بر می‌گیرد که نام آن‌ها در «آکادمی ژاپنی هنرها و علوم» (Nippon Gakujutsu Kaigi) ثبت شده است.

24 Economic Theoretical Association

25 Theoretical-Economic and Econometric Association

26 سخت‌کوشی این اقتصاددانان مارکسی تا حدی در تعداد ترجمه‌های کیفی کلاسیک‌های مارکسی بازتاب می‌یابد. برای مثال، چهار ترجمه‌ی ژاپنی از دوره‌کامل مجلدات سرمایه (سه جلد) وجود دارد. اولی، با ترجمه‌ی تاکاباتاکه (Takabatake) که بین ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۴ انتشار یافت، تنها ترجمه‌ی ژاپنی کاپیتال تا پیش از جنگ جهانی دوم بود. اما از جنگ دوم بدین‌سو، سه ترجمه‌ی مستقل از کاپیتال توسط ساکی‌ساکا (Sakisaka) (۱۹۴۷-۵۴)، هاسیه (Hasebe) (۱۹۵۱-۵۴)، و اوکازاکی (Okazaki) (۱۹۶۵-۶۷) انجام شد. همچنین ترجمه‌های قابل اعتمادی از سایر آثار مهم مارکس و انگلس وجود دارد، شامل نظریه‌های ارزش اضافی، گروندریسه، و غیره. برخی رساله‌های مهم در اقتصاد مارکسی، نظیر سرمایه‌ی مالی هیلفردینگ دو بار ترجمه شده‌اند. بنابراین، دانشجویان ژاپنی اقتصاد سیاسی مارکسی برای چیره شدن در آثار کلاسیک مارکسی به‌ندرت به یادگیری یک زبان خارجی نیاز دارند.

27 Uno phenomenon

28 Tohoku Imperial University

هم به‌عنوان یک چهره‌ی آکادمیک بانفوذ و معتبر شناخته نمی‌شد، بلکه به‌سان یک بدعت‌گزار سرسخت²⁹ نگریده می‌شد.

این مساله مایه‌ی شگفتی نیست، چون /ونو طی سال‌های شکل‌گیری اندیشه‌هایش عمدتاً خاموش بود، و در هیچ یک از مباحثات رنگارنگ پیش از جنگ (درباره‌ی اعتبار قانون ارزش؛ اصل مارژینال یا اصل میانگین در نظریه‌ی اجاره‌ی مارکس³⁰؛ سرشت تحول سرمایه‌داری ژاپن و غیره)، که هم‌عصرانش در کشاکش آن‌ها برای شهرت رقابت می‌کردند، مشارکت نکرد. از این رو، در سال‌های نخست دوران پساجنگ، هنگامی که /ونو به گروه مطالعاتی خوانش کاپیتال در دانشگاه توکیو (با حضور چهره‌های سرشناسی³¹ چون /هوچی، کوروما، ساکی ساکا، آریزاوا، تاکاهی‌شی و دیگران) وارد شد، اصالت اندیشه‌هایش برای نخستین بار خود را نشان داد: دیدگاه /ونو تقریباً در تمامی نشست‌ها در تقابل با دیدگاه‌های دیگر حاضرین قرار گرفت. در این مرحله /ونو تصمیم گرفت رویکرد جا-افتاده‌ی خود را به تفصیل در مقاله‌ی «نظریه‌ی ارزش» [1947, 35] شرح دهد، مقاله‌ای که نه تنها استادان مارکسی دانشگاه توکیو، بلکه در واقع تمامی استادان اقتصاد سیاسی مارکسی ژاپن را علیه او برانگیخت. اما این نهضت سراسری علیه /ونو جریانی بود که بیش و کم در چارچوب مطلوب او پیش می‌رفت: چون هر بار که او به نقدی پاسخ می‌داد، فرصت می‌یافت که نه تنها خطای منتقدش را گوشزد کند، بلکه همچنین عرضه‌داشت ایده‌های خودش را نیز بهبود بخشد، ایده‌هایی که او طی ۲۵ سال گذشته در سکوت پرورش داده بود و اینک نسبت به آنها اعتماد بیشتری کسب می‌کرد.

زمانی که من امکان آشنایی با /ونو را یافتم (۵۶-۱۹۵۵) او کاملاً صاحب نفوذ و اعتبار بود؛ اما در عین حال فشار شدید انتقادهای خصومت‌آمیز را نیز تحمل می‌کرد، که برخی از آن‌ها حتی به سمت اتهامات شخصی سوق می‌یافتند. انتقاد صریح او از تزی که /استالین به‌سال ۱۹۵۲ درباره‌ی قانون ارزش در اقتصاد سوسیالیستی [1952, 33] عرضه کرده بود، مارکسیست‌های ارتدوکس را که در آن زمان این تز را همچون یک بشارت مقدس³² پذیرا شده بودند، به‌طور آشکاری خشمگین ساخت. مدت کمی پس از آن، انقلاب مجارستان (۱۹۵۶) رخ داد که در پی آن جنبش /استالین‌زدایی در روسیه‌ی شوروی جریان یافت³³ و سپس گسست سیاسی میان چین و شوروی³⁴ حادث شد. روشنفکران مارکسیست در کشورهای غربی عمیقاً از این رویدادها تکان خوردند (تولد «چپ نو» و ظهور گروه‌های گوناگون رادیکال‌های معاصر را نمی‌توان بی‌ارتباط با این رویدادها تلقی کرد).

در ژاپن، روشنفکران شورشی مارکسیست برای الهام گرفتن به سوی /ونو روی گرداندند، چون تفسیر او از مارکسیسم

29 a formidable heretic

30 marginal versus the average principle in Marx's theory of rent

31 H. Ohuchi, S. Kuruma, I. Sakisaka, H. Arisawa, M. Takahashi.

32 gospel

33 نخستین سخنرانی خروشچف در تقبیح «کیش شخصیت /استالین» (personality cult) در ۲۵ فوریه‌ی ۱۹۵۶ ایراد شد. اما موضع‌گیری خروشچف تنها در ژوئن ۱۹۵۷ [به‌طور رسمی] در دستگاه رهبری شوروی تثبیت شد. در پی آن، در سال ۱۹۶۱، ضد-استالین‌گرایی در فرو کشیدن پیکره‌ی /استالین از جایگاه افتخارآمیز آن در کنار مجسمه‌ی لنین تجلی یافت؛ اما این روند، پس از سال ۱۹۶۵ و با برآمدن برژنف به جایگاه رهبری شوروی فروکش کرد. کودتای مجارستان در اواخر اکتبر و اوایل نوامبر ۱۹۵۶ رخ داد. نخستین نشانه‌ی آغاز تنش‌های میان شوروی و چین در خلال بازدید خروشچف از پکن در سال ۱۹۵۶ پدیدار شد، و بی‌درنگ به یک «مشاجره‌ی ایدئولوژیک» (ideological dispute) منجر شد که در سال ۱۹۶۰ با بیرون کشیدن تکنسین‌های شوروی از چین شدت یافت. از آن پس دامنه‌ی این مشاجره به سطوح حاد و وخیمی گسترش یافته است.

34 Sino-Soviet rupture

تفسیری مستقل و حاصل اندیشه‌های خود وی بود. تا میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۶۰ برخی از شاگردان سابق *اونو* به جایگاه آکادمیک مستقل رسیدند: آثار و پژوهش‌های آنان جاهای خالی در نظام *اونو* را پر می‌ساخت و در عمومی‌سازی³⁵ رویکرد *اونو* ایفای نقش می‌کرد. امروزه بسیاری از اقتصاددانان مارکسیست ژاپن یا اونویی هستند و یا ضد-اونویی؛ اما هیچ‌یک از آنان نمی‌تواند واقعاً درباره‌ی نظریه‌ی اقتصادی مارکسی بحث کند، بدون آنکه به آثار *اونو* ارجاعاتی بدهد. به دلایلی که در ادامه روشن‌تر خواهد شد، آموزه‌های *اونو* تأثیر مهمی بر فلسفه‌ی مارکسیستی و نیز در تمامی شاخه‌های مطالعات مارکسیستی در ژاپن بر جای نهاده است.

اینک ببینیم **مکتب *اونو*** (Uno-Riron) یا دکترین *اونو* (Uno's doctrine) چیست. به‌منظور تدارک چشم‌انداز بهتری به سوی آرای *اونو*، من این مخاطره را می‌پذیرم که اندیشه‌های بنیادی وی را در قالب توضیحاتی بر برخی از معتبرترین اظهارات دیگر مارکسیست‌های صاحب‌نفوذ خلاصه‌سازی کنم:

[I] مارکسیسم نظامی است بر ساخته از دیدگاه‌ها و اندیشه‌های مارکس. [Lenin, 1914, 16]

مارکسیسم نظامی از اندیشه است که مارکس طی حیات خود در تکمیل آن کوشید. طبعاً از طریق «دیدگاه‌ها و آموزه‌های» بیان‌شده‌ی مارکس درباره‌ی این نظام می‌آموزیم، اما این دیدگاه‌ها و آموزه‌ها، به‌تنهایی این نظام را کامل نمی‌سازند. بنابراین، نباید گفته‌های مارکس را به عنوان گفته‌هایی لغزش‌ناپذیر بپذیریم. به پرسش گرفتن اعتبار علمی اندیشه‌های مارکس به‌هیچ‌رو چیزی از عظمت آن‌ها نمی‌کاهد، بلکه مارکسیسم را از خطر تباهی به سوی جزم‌گرایی و الهیات سکولار³⁶ محافظت می‌کند.

[II] مارکس در مقدمه‌ی کاپیتال می‌گوید: «هدف نهایی این اثر آن است که قانون اقتصادی حرکت جامعه‌ی مدرن - یعنی جامعه‌ی سرمایه‌داری و بورژوازی - را آشکار سازد». پژوهشی درباره‌ی مناسبات تولید در یک جامعه‌ی تاریخی تعریف‌شده‌ی معین³⁷، به لحاظ پیدایش، توسعه و زوال آن؛ چنین است مضمون دکترین اقتصادی مارکس. [Lenin, 1914, 16]

مضمون دکترین اقتصادی مارکس، که در کاپیتال شرح داده شده، پژوهشی درباره‌ی مناسبات تولیدی سرمایه‌داری «به لحاظ پیدایش، توسعه و زوال آن» نیست. مهم‌ترین مضمون کاپیتال الگویی نظری از «سرمایه‌داری ناب» است. مطالعه‌ی این الگوی نظری نیازمند روشی است که از روش مطالعه‌ی سرمایه‌داری بالفعل (actual) در [روند] توسعه‌ی تاریخی آن کاملاً متفاوت است. مارکس که پیش از فرگشت (evolution) مرحله‌ی رو به زوال سرمایه‌داری (یعنی امپریالیسم) بدرود حیات گفت، نیاز به تمایزگذاری صریح میان این دو ابژه‌ی مطالعه، و دو روش مجزایی که آن‌ها می‌طلبند را دریافت.

[III] مارکس ... از طریق یک تحلیل نظری و تاریخی از سرمایه‌داری ثابت کرده است که رقابت آزاد به

35 popularization

36 secular theology

37 a given historically defined society

تراکم تولید منجر می‌شود، که به نوبه‌ی خود، در مرحله‌ی معینی از توسعه، به انحصار³⁸ می‌انجامد.

[Lenin, 1917, 18]

از طریق یک تحلیل نظری ناب³⁹ نشان‌دادن این مساله امکان‌پذیر است که حتی تحت [شرایط] رقابت آزاد نیز تراکم سرمایه⁴⁰ (و تولید) می‌باید رخ بدهد. اما، همچنین نیروهای مخالفی در کار اند، که به‌موجب عملکرد آن‌ها به‌لحاظ نظری نمی‌باید چنین پنداشت که تراکم سرمایه به‌طور خودبه‌خود به شکل‌گیری شرکت‌های انحصاری⁴¹ می‌انجامد. تنها در یک تحلیل تاریخی (در تمایز آن از تحلیل نظری) می‌توان پذیرفت که «در مرحله‌ی معینی از توسعه‌ی» سرمایه‌داری، انحصار جایگزین رقابت آزاد می‌گردد.

[IV] آیا قانون ارزش قانون اصلی سرمایه‌داری است؟ نه. قانون ارزش اساساً قانونی مربوط به تولید کالایی

است ... مناسب‌ترین قانون به‌عنوان قانون اقتصادی اصلی سرمایه‌داری، قانون ارزش اضافی است.

[Stalin, 1952, 33]

استالین در اینجا عمیقاً برخطاست. چیزی به‌عنوان قانون ارزش اضافی مجزا از عملکرد قانون ارزش وجود ندارد، که [بتواند] خود را تحت [نظام] سرمایه‌داری از طریق تبدیل نیروی کار به کالا⁴² برپا سازد و برقرار بدارد. جزم قدیمی انگلس⁴³ [1895, 9] (که به نظر می‌رسد استالین آن را به ارث برده باشد)، مبنی بر اینکه کالاها بنا بر ارزش خود تحت رژیم «تولید کالایی ساده»⁴⁴ مبادله می‌شوند، باید به دور افکنده شود، چرا که «تولید کالایی ساده» ایده‌ای است برگرفته از یک تجرید مکانیکی از ابژه‌ی مطالعه؛ نوعی از تجرید که روش دیالکتیکی تحلیل باید از آن اجتناب کند. تولید کالایی تنها از طریق تبدیل نیروی کار به کالا می‌تولند جهان شمول گردد. تجارت پیشا سرمایه‌دارانه (و پس‌سرمایه‌دارانه) همواره یک فعالیت اقتصادی کاملاً محدود⁴⁵ است، چون نمی‌تواند به‌تنهایی هسته‌ی فرآیند تولید یک جامعه⁴⁶ را تحت تأثیر قرار دهد. مارکسیست‌ها بخش تجاری یک اقتصاد را به‌طور مکانیکی مجزا (ایزوله) نمی‌سازند، و چنین فرض نمی‌کنند که این بخش بر بنیاد خود ایستاده است⁴⁷.

[V] در امتداد کاهش پیوسته‌ی شمار سرمایه‌داران متنفذ⁴⁸، که همه‌ی مزایای این فرآیند تبدیل را غصب

و انحصاری می‌کنند، میزان فلاکت، سرکوب، برده‌گی، تباهی، و استثمار رشد می‌یابد. اما به همراه آن،

همچنین شورش طبقه‌ی کارگر نیز رشد می‌کند، طبقه‌ای که همواره بر شمار اعضای آن افزوده می‌شود، و

از طریق خود سازوکار اصلی فرآیند سرمایه‌داری منضبط می‌گردد، متحد می‌شود و سازمان می‌یابد.

38 monopoly

39 a purely theoretical analysis

40 concentration of capital

41 monopolistic enterprises

42 conversion of labor-power into commodity

43 همچنین نگاه کنید به: [Hilferding, 1904, 10].

44 simple commodity production

45 well-circumscribed economic activity

46 the core of a society's production process

47 Vide infra: Section III, on the Marxian method of abstraction.

48 the magnates of capital

انحصار سرمایه به قید و زنجیری بر فزای شیوهی تولید بدل می‌شود، که ناگهان پدیدار گشته و در امتداد و تحت این شیوهی تولید شکوفا می‌شود. تمرکز ابزار تولید و اجتماعی‌شدن کار⁴⁹ در نهایت به نقطه‌ای می‌رسد که این دو با پوسته‌ی سرمایه‌دارانه‌ی خود ناسازگار می‌شوند. [پس] این پوسته از میان فرومی‌پاشد. ناقوس مرگ مالکیت خصوصی سرمایه‌دارانه به صدا درمی‌آید: خلع‌یدکنندگان خلع‌ید می‌گردند.⁵⁰ [Marx, 1867, 23]

الگوی نظری سرمایه‌داری ناب با تز بینواسازی مطلق⁵¹ کارگران ناسازگار است؛ این الگو نمی‌تواند چنین چیزی را به‌سان «شورش طبقه‌ی کارگر⁵²» توضیح دهد؛ ضرورتی نظری برای فروپاشی سرمایه‌داری در اثر نیروی محرک خودش⁵³ وجود ندارد. مارکس در این فراز مشهور صرفاً چشم‌انداز ایدئولوژیک خودش را بیان می‌کند، مفهومی و م‌پردازی ماتریالیستی تاریخ از طریق کاربست قانون شبه‌دیالکتیکی «نفی نفی⁵⁴» بر روی سرمایه‌داری. در حالی که تحلیل اقتصادی او از انباشت سرمایه‌دارانه، چنین جمع‌بستی را پشتیبانی نمی‌کند.

[VI] ما این کشفیات بزرگ، یعنی مفهومی و م‌پردازی ماتریالیستی تاریخ و فاش‌سازی رمز و راز تولید سرمایه‌دارانه از خلال ارزش‌اضافی، را مدیون مارکس هستیم. با این کشفیات سوسیالیسم به یک علم بدل شده است. [Engels, 1878, 6]

سوسیالیسم هرگز به یک علم بدل نمی‌شود؛ بلکه یک ایدئولوژی باقی می‌ماند. سوسیالیسم حتی به‌میانجی این صورت‌بندی از مفهوم‌پردازی ماتریالیستی تاریخ، قابل‌دفاع‌تر نمی‌شود. این مفهوم‌پردازی (که تحت عنوان ماتریالیسم تاریخی شناخته می‌شود)، برخلاف گفته‌ی استالین [Stalin, 1938, 32]، «علم تاریخ جامعه⁵⁵» نیست، بلکه یک فرضیه‌ی ایدئولوژیک⁵⁶ است. این فرضیه اما یک خیال و تصور سرخود و آشفته⁵⁷ نیست، چون علم اقتصاد سیاسی نشان می‌دهد که مفروضات⁵⁸ [یا نهاده‌های آن] صحیح هستند، حداقل تا جایی که بر جامعه‌ی سرمایه‌داری اعمال کردند. توضیح علمی ساختار جامعه‌ی سرمایه‌داری به مارکسیست‌ها اجازه می‌دهد تا چگونگی ساختار سایر انواع جامعه را استنتاج و برآورد کنند. اقتصاد سیاسی هسته‌ی علمی مارکسیسم است. اما مارکسیسم (شامل سوسیالیسم) یک علم نیست؛ بلکه یک ایدئولوژی است که بر پایه‌ی دستاوردهای علمی بنا شده است.

[VII] مارکسیست‌ها چنین می‌انگارند که کردار اجتماعی انسان معیار حقیقت دانش/شناخت او از دنیای بیرونی است. در واقعیت، شناخت انسان تنها زمانی محک می‌خورد که او در فرآیند عمل اجتماعی (در فرآیندهای تولید مادی، مبارزه‌ی طبقاتی و تجربه‌ی علمی) به نتایج پیش‌بینی شده دست یابد.

49 Centralisation of the means of production and socialisation of labour

50 The expropriators are expropriated

51 absolute immiserization

52 the revolt of the working class

53 of its own accord

54 the pseudo-dialectical law of "the negation of the negation"

55 the science of the history of society

56 an ideological hypothesis

57 wild fancy

58 propositions

این مفهوم از «عمل اجتماعی» (social practice) مفهومی مبهم و گمراه‌کننده است. در یک علم اجتماعی تاریخی مانند اقتصاد سیاسی، که شالوده‌ی علمی مارکسیسم را پی می‌ریزد، «تجربه» ناممکن است. علاوه بر این، اقتصاد سیاسی باید خود بیانگر اعتبار علمی‌اش باشد، بدون وابستگی به مشارکت هیچ فرد معینی در «تولید مادی» و یا در «مبارزه‌ی طبقاتی». اما، به منظور سازمان‌دادن کنش‌ها و رویه‌هایی برای تغییر اجتماعی، می‌باید یک حزب سیاسی مارکسیستی تشکیل گردد، که دستگاه رهبری آن بر مبنای شیوه‌ی «سعی و خطا» تاکتیک‌هایی را برای حزب مدون می‌کند. اما این حزب برای اینکه مارکسیستی باشد، باید از اقتصاد سیاسی مارکسی دلالت‌های کامل این حقیقت را بیاموزد که الغای سرمایه‌داری منوط به تبدیل نیروی کار به نا-کالا است.⁵⁹

چنین فرازها و مقایسه‌هایی را می‌توان به همین ترتیب ادامه داد؛ اما تصور می‌کنم بندهای فوق به قدری که خواننده بتواند به درکی اجمالی از مکتب /ونو برسد، کافی بوده باشد. از اینجا به بعد می‌کوشم شرح نظام‌مندتری از رویکرد خاص /ونو به اقتصاد سیاسی مارکسی ارائه کنم.⁶⁰

هدف از (نقد) اقتصاد سیاسی بر مبنای رویکرد مارکس، توضیح قوانین حرکت سرمایه‌داری به منزله‌ی یک نهاد تاریخی یکتا است، یکتا در این معنا که [سرمایه‌داری] شروعی در تاریخ دارد و بنا به استنباط⁶¹، پایانی هم. اما وجود قوانین جبری هدایت‌گر حرکت سرمایه‌داری حاکی از آن است که این نهاد، همیشگی⁶² است، چون «قوانین» بنا به تعریف، بیانگر قاعده‌مندی در طبیعت یا چیزی به همان اندازه ماندگار هستند. مارکس این تناقض ظاهری را با اتخاذ این نگرش باطل ساخت که سرمایه‌داری پس از آغاز حرکت‌اش دارای گرایش خودکار⁶³ به حذف عناصر بیگانه و مزاحم است و به تدریج به سمت یک نظام مکانیکی خود-جُنبان (self-propelling) سوق می‌یابد.⁶⁴ پس، بر اساس این

59 conversion of labor-power into a non-commodity

60 در آنچه در پی می‌آید خواهم کوشید تا جای ممکن به گونه‌ای غیرسوبژکتیو (asubjectively) ویژگی‌های برجسته‌ی دکتترین /ونو را توصیف کنم. با این حال، منصفانه‌تر آن است که به خواننده یادآور شوم که روایتی که در پی می‌آید به میزان قابل توجهی تفسیر خود مرا نیز در بر دارد، تفسیری که /ونو نباید مسئول آن‌ها دانسته شود. /ونو دیدگاه‌هایش را با زبانی که به راحتی ترجمه‌پذیر باشد به رشته‌ی نگارش در نیاورد. او اغلب با عبور از میان مارپیچی از اسامی مجرد ژاپنی می‌کوشد نکته‌ی مورد نظرش را بیان کند، به طوری که اگرچه واژگانش به قدر کافی برای خوانندگان ژاپنی روشن هستند، اما اغلب از وضوح کافی برای یک ترجمه‌ی مناسب برخوردار نیستند. بنابراین، من در تلاش‌ام برای بازآفرینی اندیشه‌های /ونو به زبان انگلیسی، مجبورم بیش از آنچه از یک مفسر متعارف انتظار می‌رود انجام دهم. با این حال، از خواننده درخواست می‌کنم تا پاسخ /ونو به تعریف لنین از مارکسیسم (بندهای [I] و [II]) را در این متن به خاطر بیارود. مکتب /ونو، بیش از آنکه از طریق «دیدگاه‌ها و آموزه‌های» مکتوب وی قابل وصف باشد، در آنچه وی طی زندگی‌اش پی گرفته است، منعکس شده است.

61 presumably

62 perpetual

63 automatic tendency

64 «اما در سطح نظری چنین فرض می‌شود که قوانین تولید سرمایه‌دارانه در شکل ناب آن عمل می‌کنند. اما در سطح واقعیت، تنها تقریب وجود دارد؛ این تقریب این‌گونه است که هر چقدر شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه بزرگ‌تر و توسعه‌یافته‌تر باشد، میزان ناخالصی و درآمیختگی آن با بقایای شرایط اقتصادی پیشین کمتر خواهد بود.» [Marx, 1894, 23, Vol. III] «برای مطالعه‌ی انباشت سرمایه‌دارانه، هیچ دوره‌ای از جامعه‌ی مدرن به اندازه‌ی دوره‌ی بیست‌ساله‌ی اخیر (۱۸۴۶-۱۸۶۶) مناسب نیست. ... اما در دوره‌ی بیست‌ساله‌ی اخیر ... از میان همه‌ی کشورها، انگلستان بار دیگر نمونه‌ی کلاسیک فراهم می‌آورد: چرا که [۱] [این کشور] پیشروترین جایگاه در بازار جهانی را در اختیار دارد؛ [۲] تولید سرمایه‌دارانه تنها در اینجا به طور کامل رشد و توسعه یافته است؛ و سرانجام از آن رو که [۳] ورود به هزاره‌ی تجارت آزاد از سال ۱۸۴۶، آخرین پس‌روی/عقب‌نشینی]

دیدگاه، تاریخ در نهایت می‌باید رشته‌ای جبری از رویدادها را دنبال کند، مگر اینکه با دست‌کشیدن از سرمایه‌دارانه بودن⁶⁵، آزادی [اش] را بازباید⁶⁶. بعدها معلوم شد که این فرض مارکس، که بر یک جبرگرایی اقتصادی-تاریخی دلالت دارد، نادرست است.

این فرض از آن رو نادرست بود که با سپری‌شدن ایام خوش⁶⁷ تجارت آزاد و لسه‌فر⁶⁸ در سال‌های ۱۸۶۰، بعد از جنگ فرانسه-پروس اروپا ناگهان وارد یک رکود عمیق و طولانی شد که اثرات آن بر [شکل‌گیری] مسیر توسعه‌ی آتی سرمایه‌داری آشکار گشت. انگلستان دیگر کارخانه‌ی بی‌چون‌وچرای اروپا⁶⁹ باقی نماند؛ آلمان، فرانسه و ایالات متحد به‌عنوان رقیبانی قدرتمند در بازار جهانی سر برآوردند. سرمایه‌داری آزاد در کشورهای صنعتی پیشرو دیگر ملنگار نبود؛ رویه‌های انحصاری [در اقتصاد] رشد یافت و دولت‌ها به اقدامات حفاظت‌گرانه⁷⁰ روی آوردند. اینها اما نمودهایی از این واقعیت تاریخی ضمنی بودند که دوره‌ی فناوری پنبه-منسوجات به سر رسیده بود و دوره‌ی فناوری آهن-فولاد جایگزین آن شده بود. به بیان دیگر، یک جابجایی از فناوری سبک‌تر به فناوری سنگین‌تر رخ داده بود، که متضمن سازش‌هایی⁷¹ میان سازمان‌دهی صنعتی و تجاری در خط سیر حرکت آن بود.

پس بازه‌ی زمانی میان سال‌های ۱۸۷۰ تا وقوع جنگ جهانی اول، که عموماً عصر امپریالیسم خوانده می‌شود، با این پیش‌بینی مارکس مغایرت داشت که سرمایه‌داری به سمت کمال خود در حرکت است، یعنی این چشم‌انداز که سرمایه‌داری [جهانی] در نهایت به سمت آنچه که می‌توان آن را «سرمایه‌داری ناب» خواند، سوق می‌یابد. همین مغایرت بود که پس از مرگ مارکس و انگلس، به‌طور فزاینده‌ای برای انقلابیون و رفرمیست‌های اواخر دهه‌ی ۱۸۹۰ نمود آشکاری یافت. ستیزها و مشاجرات میان رفرمیست‌ها (به رهبری برنشتاین) و ارتدوکس‌ها (متأثر از کائوتسکی) صرفاً بازتاب اختلاف نظرهای آنان درباره‌ی تاکتیک‌های حزب سوسیال-دموکرات آلمان نبود⁷². این ستیزها تمامی بنیاد آموزه‌های مارکس را به لرزه در آورد و به پیدایش شکافی پایدار در میان سوسیالیست‌ها منجر شد، که به زودی در retreat [اقتصاد عامیانه را دچار گسست کرده است.] [Marx, 1867, 23, Vol. I] «اما رقابت آزاد شکل مناسب فرآیند مولد سرمایه است. هر چقدر [این رقابت] توسعه‌یافته‌تر باشد، اشکالی که پیش آن در قالب آن‌ها پدیدار می‌شوند، ناب‌تر خواهند بود.» [Marx, 1857-58, 24]. از این نقل‌قول‌ها روشن است که مارکس انگلستان میانه‌ی قرن نوزدهم را نزدیک‌ترین تقریب ممکن به الگوی نظری سرمایه‌داری ناب می‌دانست، الگویی که در آن قوانین اقتصادی سرمایه‌دارانه «در شکل ناب خود عمل می‌کنند». اما مارکس همچنین می‌گوید که «در تحلیل شکل‌های اقتصادی نه میکروسکوپ‌ها و نه معرف‌های شیمیایی [هیچ کدام] مفید فایده نیستند. نیروی تجرید باید جایگزین هر دوی آن‌ها گردد.» (مقدمه‌ی نخستین ویرایش آلمانی جلد اول کاپیتال) [Marx, 23, 1867] ارجاع ویژه‌ی او در اینجا به آلمان بود، که [در مسیر تاریخی خاص خود] دیر یا زود مانند انگلستان می‌شد، همان‌گونه که همه‌ی دیگر کشورهای صنعتی نیز چنین خواهند شد. پس، بر اساس نظر مارکس، تمامی دنیای صنعتی دیر یا زود در تصویر سرمایه‌داری ناب تلاقی می‌کنند [همگرا می‌شوند].

65 to be capitalist

66 «به لحاظ ماهوی، درجه‌ی بالاتر یا پایین‌تر رشد ستیزهای اجتماعی برآمده از قوانین طبیعی تولید سرمایه‌دارانه محل پرسش نیست. [بلکه] خود این قوانین محل پرسش‌اند، [یعنی] این گرایش‌های توأم با ضرورت آهنین به سوی نتایجی گریزن‌پذیر» [Marx, 1867, 23]. اگر قوانین اقتصادی به همان اندازه‌ی قوانین طبیعت «گریزن‌پذیر» باشند، نظام اقتصادی می‌باید به‌همان اندازه‌ی نظام طبیعی جبرگرایانه (deterministic) تلقی گردد.

67 halcyon days

68 free trade and laissez-faire

69 uncontested factory of Europe

70 protectionist measures

71 adaptations

72 برنشتاین تقریباً بلافاصله پس از مرگ انگلس (۱۸۹۵) مجموعه مقالاتی را با عنوان «مسایل سوسیالیسم» در نشریه‌ی زمان نو (Neue Zeit) منتشر ساخت (۹۷-۱۸۹۶). او بعدها این تزاها را در کتابش [3, 1899] گسترش داد. در مقابل، کائوتسکی به بیان و تشریح موضع ارتدوکسی پرداخت [1899, 13].

قالب ظهور دو مکتب مخالف سوسیال-دموکرات‌ها و کمونیست‌ها تجلی یافت.

دسته‌ی نخست [طیف سوسیال-دموکرات]، به‌دنبال رشته‌ای از اندیشه‌های سطحی، چنین نتیجه گرفت که نظریه‌های اقتصادی توصیف‌شده در کاپیتال، کهنه و منسوخ شده‌اند و به‌لحاظ تجربی قلیل‌کارست بر واقعیت‌های عصر امپریالیسم نیستند، و بر این اساس، این نظریات باید به طور عمده اصلاح گردند. دسته‌ی دوم [طیف کمونیست]، بر این باور بود که کاپیتال به طور صریح یا ضمنی حاوی همه‌ی نظریه‌های ضروری برای توضیح مسایلی نظیر انحصارات، شرکت‌های سهامی⁷³ و حتی صدور سرمایه است؛ و اینکه مارکسیست‌ها صرفاً می‌باید تحلیل‌های کاپیتال را در جهت پوشش دادن پدیده‌های اقتصادی معاصر بسط و گسترش دهند. در چارچوب همین نگاه بود که بعدها رزا لوکزامبورگ [1913, 20]، رودلف هیلفردینگ [1910, 11]، و ولادیمیر لنین [1917, 18] آموزه‌های خود درباره‌ی امپریالیسم یا سرمایه‌ی مالی را پرورش دادند.

ستیزهای تجدید-نظرطلبانه‌ی دهه‌ی ۱۸۹۰ به ظهور یک مقوله‌ی روش‌شناختی مهم انجامید که اقتصاددان‌های سیاسی مارکسی می‌بایست به‌طور جدی با آن مواجه می‌شدند. اما از نظر کوزو/ونو، تسویه‌حساب‌ها و توافقات سیاسی گذرا و سردستی⁷⁴ که به دنبال این روند رخ داد، چیزی را به طور بنیادی حل نکرد. اگر تجدید-نظرطلبان از این لحاظ بر خطا بودند که در اثر کم‌صبری و شتابزدگی به سمت یک تجربه‌گرایی عامیانه⁷⁵ سوق یافتند، مارکسیست‌های ارتدوکس نیز در باورشان به اینکه یک نظریه‌ی عام سرمایه‌داری می‌تواند مستقیماً (بدون میانجی) بر روی یک مرحله‌ی خاص تاریخی توسعه‌ی سرمایه‌داری کاربست بیابد، کمتر از دسته‌ی اول شتابزده نبودند. /ونو پس از تأمل در این خصوص، به این نتیجه رسید که میان فاکت‌های تجربی و نظریه‌ی ناب سرمایه‌داری می‌باید نظریه‌ی ویژه‌ای درباره‌ی مرحله‌ی امپریالیسم حایل شود؛ یعنی یک خصلت‌یابی نظری مرحله‌مند⁷⁶ در بهره‌ای این فاز معین از توسعه‌ی سرمایه‌داری ضروری است.

این جمع‌بندی مقدماتی⁷⁷، چنانکه بعدها معلوم شد، اهمیت زیادی داشت، چرا که /ونو را قادر ساخت تا به‌طور نظام‌مند

73 joint-stock companies

74 ad hoc political settlement

75 vulgar empiricism

76 a stage-theoretic characterization

77 دو مجموعه شرایط به /ونو یاری رساندند تا در کار حرفه‌ای‌اش نسبتاً زود به این جمع‌بندی برسد. نخست، او در سمت دستیار آموزشی در دانشگاه تاهوکو، تدریس درس اقتصاد سیاسی را بر عهده داشت، که به‌عنوان یک مارکسیست جوان مضمون آن را به‌گونه‌ای تاریخی سامان می‌داد. بدین ترتیب، او بیش از ده سال تاریخ سیاست‌های اقتصادی تحت نظام سرمایه‌داری را تدریس می‌کرد. (درس‌گفتارهای او بعدها منتشر گردید [37, 1954]). از منظر سیاست‌های اقتصادی، او به سادگی سه مرحله‌ی شاخص توسعه‌ی سرمایه‌داری (مرکانتلیسم، لیبرالیسم، امپریالیسم) را تشخیص داد. با این پیش‌زمینه، او قادر شد دو اثر کلاسیک اقتصاد سیاسی مارکسی (کاپیتال مارکس، و امپریالیسم لنین) را در بسترهای خاص مناسب هر یک از آنها مورد ارزیابی قرار دهد و دیدگاه معیار و متعارفی را که اثر لنین را امتداد نظری خطی کاپیتال تلقی می‌کرد، رد کند. سهم اصلی کتاب لنین در خصلت‌یابی مرحله‌ی امپریالیستی سرمایه‌داری است، که می‌باید بنیاد سیاست‌های اقتصادی امپریالیستی را توضیح دهد. این خصلت‌یابی تاریخی حاوی رویه‌ای ذهنی (mental exercise) است که تماماً با آنچه در تحلیل نظری ناب انجام می‌شود (یعنی همان چیزی که مضمون اصلی کاپیتال را تشکیل می‌دهد) متفاوت است. دوم اینکه طی دوره‌ی پیش از جنگ، میان تاریخ‌دان‌های مارکسیست ژاپنی مناقشه‌ی شدیدی بر سر دامنه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری در اقتصاد ژاپن در گرفته بود. یک جریان، موسوم به کوزا-ها، مدعی آن بود که از زمان اصلاحات میجی، هنوز میزان قابل توجهی از [مناسبات] فنودالیسم در ژاپن پابرجا مانده است و اینکه توسعه‌ی سرمایه‌داری در ژاپن به‌شدت با این مناسبات محدود می‌گردد. جریان مخالف، به نام رونو-ها، بر این دیدگاه پای می‌فشرد که سرمایه‌داری به خوبی در ژاپن رخنه کرده و گسترش یافته است و اینکه با توسعه‌ی

یک روش بدیع⁷⁸ برای اقتصاد سیاسی تدوین کند که شرح فشرده‌ی آن چنین است: اگر اقتصاد سیاسی می‌کوشد تا پویایی سرمایه‌داری را مطالعه کند، باید به روشنی میان سه وظیفه‌ی تحلیلی تمایز بگذارد: نخست، می‌باید یک نظریه‌ی جبرگرایانه⁷⁹ از سازوکار عام سرمایه‌داری (نظریه‌ی ناب) فراهم آورد؛ سپس می‌باید سه مرحله‌ی تاریخی در توسعه‌ی سرمایه‌داری - مرکانتلیسم، لیبرالیسم و امپریالیسم - را خصلت‌یابی و توصیف کند (نظریه‌ی مرحله)؛ و سرانجام می‌باید در رابطه با هر تجربه‌ی سرمایه‌دارانه، مطالعات انضمامی و فاکت-محور (factual) - را در روند پژوهشی خود بگنجاند (مطالعات تجربی). انواع مجزای تحلیل می‌باید در هر یک از این شاخه‌ها به کار گرفته شوند⁸⁰. این «رویکرد سه-گامی⁸¹» نسبت به واقعیت، روش‌شناسی علمی یک دانش اجتماعی را توصیف می‌کند، دانشی که در آن موضوع مطالعه مقید به زمان تاریخی⁸² است.

با این حال، صرفِ عرضه‌ی نظریه‌ای مرحله‌مند⁸³ از توسعه‌ی سرمایه‌داری، شامل سه مرحله‌ی مرکانتلیسم، لیبرالیسم و امپریالیسم، /ونو را از یک مورخ اقتصادی متعارف⁸⁴ که وی نیز ممکن است به طور صریح یا ضمنی چنین دسته‌بندی‌ای را به کار بگیرد، متمایز نمی‌سازد. به واقع، شمار اندکی از مورخان، خواه در حوزه‌ی تاریخ اقتصادی و خواه غیر آن، در برابر کاربست عمل‌گرایانه‌ی «سنخ‌های آرمانی⁸⁵» مقاومت خواهند کرد. سنخ‌های آرمانی، بر مبنای رویکرد ماکس وبر، مفاهیمی هستند که قادرند شواهد مناسب یا مهمی درباره‌ی تاریخ جهان عرضه کنند، اما «به‌گونه‌ای نظام‌مند و با یکدستی بیشتری از آنچه در مسیر واقعی توسعه‌ی تاریخی وجود داشته است.» [Weber, 1968, 2].

/ونو نیز یک مرحله‌ی تاریخی از توسعه‌ی سرمایه‌داری را به شیوه‌ی مشابهی درک می‌کند، اما به‌عنوان یک سنخ مادی⁸⁶، نه یک سنخ آرمانی/ایده‌آل. یعنی خصلت‌یابی سنخ مادی یک مرحله می‌باید به‌لحاظ عینی یکتا باشد، به‌جای اینکه همانند سنخ‌های آرمانی به داوری‌های ذهنی مشاهده‌گر درباره‌ی موضوعیت و اهمیت جنبه‌های مختلف وابسته هر چه بیشتر سرمایه‌داری در ژاپن، پویا سرمایه به طور فزاینده‌ای در شکل‌های خالص‌تر و ناب‌تری تجلی خواهد کرد. نزد هر دو جریان فکری یاد شده، سرمایه‌داری به طور ضمنی محیطی بود که نظریه‌های کاپیتال را به درجاتی بازآفرینی می‌کرد. /ونو که از نزدیک ناظر این مناقشه بود، دریافت که هر دو نحله* فاقد درکی از مفهوم نظری مرحله‌مند امپریالیسم بودند. گذار ژاپن از فئودالیسم به سرمایه‌داری زمانی رخ داد که سرمایه‌داری جهانی پیش‌تر وارد مرحله‌ی امپریالیسم شده بود. /ونو به این باور رسید که پیوند دادن نظریه‌های اقتصادی کاپیتال به فاکت‌های تجربی سرمایه‌داری ژاپن، بدون میانجی مفهوم نظری مرحله‌مند امپریالیسم، ناممکن است.

* [در مقاله‌ی زیر بستر تاریخی شکل‌گیری این دو سنت مارکسیستی، دیدگاه‌ها و دستاوردهای مشخص آن‌ها، همپوشانی‌ها و تمایزات نظری میان آن دو، و نیز نسبت میان مکتب /ونو با این دو سنت فکری-سیاسی به تفصیل شرح داده شده است:

Makoto Itho, 1980: *The Development of Marxian Economics in Japan*. (in M. Itoh: *Value and Crisis*)

به‌منظور آشنایی بیشتر علاقمندان با مکتب /ونو و پیش‌زمینه‌های تاریخی و نظری برآمدن آن، مقاله‌ی فوق -در تکمیل مقاله‌ی سکین- توسط همین قلم به فارسی برگردانده شده است، و به زودی تحت عنوان «رشد و گسترش علم اقتصاد مارکسی در ژاپن» منتشر می‌گردد. /م.]

78 a novel method

79 a deterministic theory

80 برای توضیح این تفاوت، /ونو اغلب به سه «امر گریزناپذیر» متمایز ("three distinct "inevitabilities") در دکترین متعارف مارکسیستی ارجاع می‌دهد. مارکسیست‌های ارتدوکس مدعی‌اند که یک بحران سرمایه‌دارانه، یک جنگ امپریالیستی، و یک انقلاب سوسیالیستی در معنایی یکسان «گریزناپذیر» هستند. اما در واقع، بحران سرمایه‌دارانه یک ضرورت منطقی در الگوی سرمایه‌داری ناب است؛ یک جنگ امپریالیستی پیامدی تاریخی از دیالکتیک «سرمایه‌ی مالی» است؛ و یک انقلاب سوسیالیستی یک پیش‌بینی اجتماعی-سیاسی بر پایه‌ی شواهد تجربی است. [بنابراین] این سه مقوله نمی‌توانند «در معنایی یکسان» گریزناپذیر باشند.

81 three-step approach

82 historical time

83 Stufentheorie

84 ordinary economic historian

85 ideal types

86 material type

بوده و [در نتیجه] یک چندگانه‌ی ذهنی⁸⁷ بسازد. به بیان دیگر، یک مرحله نباید برآمده از یک تدبیر دلخواه برای روایت نظام‌مند و نظم‌یافته‌ی (systematic and orderly fashion) تاریخ اقتصادی باشد؛ بلکه یک مرحله می‌باید یک میانجی معنادار⁸⁸ بین نظریه‌ی جبرگرایانه و فاکت‌های تجربی باشد.

برای تحقق چنین هدفی، مفهوم مرحله باید بر حسب الگوهای رفتاری نوعی و معمول (typical) «شکل-سرمایه‌ی مسلط و شاخص»⁸⁹، خصلت‌یابی گردد. سرمایه‌ی تجاری، سرمایه‌ی صنعتی، و سرمایه‌ی مالی «شکل-سرمایه‌ی های مسلط هستند، که به ترتیب مراحل مرکانتلیسم، لیبرالیسم و امپریالیسم را خصلت‌بندی/توصیف (characterize) می‌کنند. این «شکل-سرمایه‌ها» مصالحی از نظریه‌ی اقتصادی ناب نیستند، چون آن‌ها به طور مکانیکی در یک سطح مجرد عمل نمی‌کنند. این «شکل-سرمایه‌ها» در محیط‌های انضمامی مشخصی عمل می‌کنند که با رشته‌ای از مفروضات تاریخی پایه‌ای سنخ‌نمایی می‌شوند، نظیر نوع فناوری صنعتی پیشرو و چارچوب قانونی و/یا سیاسی‌ای که بازی اقتصادی در آن انجام می‌گیرد. به بیان دیگر، شکل-سرمایه‌ی مسلط مربوط به یک مرحله باید از خلال شیوه‌ی انباشت خود تعامل‌های میان آن دسته از ساختارهای زیربنایی⁹⁰ و روبنایی که به‌طور ویژه سرشت‌نمای آن مرحله از توسعه‌ی سرمایه‌دارانه هستند را توصیف کند؛ درحالی‌که «شکل-سرمایه‌ها» مجرد در نظریه‌ی ناب تنها ساختارهای زیربنایی جامعه‌ی سرمایه‌داری عام را توضیح می‌دهد، یعنی مناسبات تولید سرمایه‌دارانه در سطح مجرد. بنابراین، مراحل متفاوت اساساً به واسطه‌ی وضعیت موجود فناوری صنعتی [در هر مرحله] که به سازمان‌های صنعتی و تجاری قابل دسترس و انطباق‌پذیر (conformable) شکل می‌دهد خصلت‌یابی می‌شوند. سازمان‌های تجاری، سیاست‌های اقتصادی (از جمله، منع هر گونه سیاست‌گذاری فعال) را در سطح ملی برپا می‌دارند، سیاست‌هایی که شالوده‌ی استقرار و گسترش «شکل-سرمایه‌ی مسلط را فراهم می‌آورند.

از این رو، برای مثال، سنخ مادی امپریالیسم باید از کوره‌های بلند فلزکاری (blast furnaces) آلمان اواخر قرن نوزدهم استنتاج گردد، چون شکل سرمایه‌ی مالی (یعنی کنترل مالی فعالیت‌های صنعتی از طریق نظام شرکت‌های سهامی) بیش از هر جای دیگری و به‌طور نمونه‌وارتر در صنایع آهن-و-فولاد امپراطوری آلمان رشد یافت. در واقع، رشد شتاب‌یافته‌ی این صنعت در کشور آلمان برجسته‌ترین روند اقتصادی عصر امپریالیسم بود. شکل سرمایه‌ی مالی موفق‌ترین سازمان‌دهی صنعت انحصاری (به‌طور کلی⁹¹) را در این کشور پرورش و توسعه داد؛ و آلمانی‌ها پیش‌قراول برپایی تمهیداتی در جهت حفاظت‌گرایی (protectionism) در سیاست‌گذاری‌های تجاری بودند. برای شکل دادن به سنخ مادی امپریالیسم، یا مرحله‌ای از سرمایه‌داری که در آن سرمایه‌ی مالی شکل مسلط «خرماتیسستیک»⁹² است،

87 subjectively manifold

88 meaningful intermediary

89 dominant and representative capital-form

90 sub-structure

91 monopolistic industry as a whole

92 [نویسنده به تمایزگذاری/ارسطو میان اقتصاد مبتنی بر رفع نیازهای مصرفی (اکنونومیک) و اقتصاد مبتنی بر پول از دوزی (خرماتیسستیک chrematistics) ارجاع می‌دهد. مارکس نیز در یکی از پانویس‌های فصل چهارم جلد نخست کاپیتال (تبدیل پول به سرمایه) به این تمایز اشاره کرده و درک/ارسطو از آن را روایت می‌کند. برای روشن‌تر شدن این مفهوم، گزیده‌ای از این پانویس از ترجمه‌ی فارسی جلد اول کاپیتال (حسن مرتضوی، ویراست دوم، ص. ۸-۱۷۷) نقل می‌شود/م.]:

تا جایی که اکنونومیک فن کسب مال است، به تهیه‌ی اقلام ضروری برای زندگی و سودمند برای خانواده یا دولت محدود می‌شود.

فاکت‌های تاریخی یاد شده ممکن است مورد اغراق واقع شوند یا حتی به‌گونه‌ای کاریکاتور-وار به‌کار گرفته شوند. به منظور درک هر تجربه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی مشخص در فاز امپریالیستی تاریخ جهانی (world-history)، نخست باید تصویر ساده‌سازی شده‌ای از امپریالیسم به عنوان یک سنخ مادی (material type) ترسیم کرد. این ضرورت بدین خاطر است که بر مبنای دیدگاه/ونو فاکت‌های تجربی به طور بی‌واسطه با نظریه‌ی مجرد پیوند نمی‌یابند؛ بلکه این پیوند تنها به میانجی سنخ مادی مناسبی از این مرحله برقرار می‌گردد. فقدان این میانجی ضروری، یا یکپارچگی (integrity) نظریه‌ی مجرد را تباہ می‌سازد، یا یک نگاه مکانیکی ناروا نسبت به فاکت‌های تاریخی را رواج می‌دهد.

۳. تصویر سرمایه‌داری ناب

اگر ویژگی‌های تاریخی یک مرحله از توسعه‌ی سرمایه‌دارانه تماماً توسط «نظریه‌ی مرحله‌مند» پوشش داده می‌شوند، پس سازوکار مجرد سرمایه‌داری را می‌توان بدون ملاحظه‌ی تاریخ تجربی مورد مطالعه قرار داد. بنابراین، امکان‌پذیر است که یک نظریه‌ی ناب از سرمایه‌داری را در نظر بگیریم که هدف آن کنکاش درباره‌ی الگوی جبرگرایانه‌ای از جامعه‌ی سرمایه‌داری است؛ و این الگو را می‌توان تصویر سرمایه‌داری ناب نامید. همچنان که پیش‌تر اشاره شد، خود مارکس [در کاپیتال] سرمایه‌داری ناب را مجسم و تصویرپردازی کرده است، چون او فرض می‌کرد که چنین جامعه‌ای حد نهایی (terminal point) همه‌ی بالندگی‌های سرمایه‌دارانه‌ی واقعی خواهد بود⁹³. با این حال، مارکس در کاپیتال نه فقط نظریه‌هایی مجرد (که به بهترین وجه در بستر سرمایه‌داری ناب قابل بیان هستند) ارائه می‌کند، بلکه همچنین تلاش کرده است تا این نظریه‌ها را به کمک تجارب تاریخی انگلستان عصر مکزانتلیسم و لیبرالیسم توضیح دهد. از این رو، او اغلب جمع‌بندی‌های ناب نظری را با خصلت‌یابی‌های نظری مرحله‌مند⁹⁴ درهم می‌آمیزد و مغشوش می‌سازد، که این امر برای دستگاه فکری او طنین جانبی شدیدی از جبرگرایی تاریخی ایجاد می‌کند. یک مثال تاسف‌آور ویژه در این زمینه در بخشی حیاتی از کاپیتال، جایی که مارکس نظریه‌ی انباشت سرمایه را مورد بحث قرار می‌دهد⁹⁵، نمود می‌یابد. در اینجا انبوهی از توضیحات تاریخی تحلیل‌های نظری مارکس را کمابیش فرو

«ثروت حقیقی عبارت از چنین ارزش‌های مصرفی است؛ زیرا مقدار دارایی لازم برای یک زندگی خوب نامحدود نیست. ... اما شیوه‌ی دومی برای کسب مال وجود دارد که ترجیحاً و به درستی بر آن نام خرماتیسیتیک می‌گذاریم و در این حالت به نظر می‌رسد که حد و حدودی برای ثروت و دارایی نباشد. ...» [نقل قول مارکس از ارسطو]. ... اکنون خرماتیسیتیک از این لحاظ از اکونومیک متمایز می‌شود که «در خرماتیسیتیک، گردش منبع ثروت است. و به نظر می‌رسد که گردش بر پول استوار است و پول آغاز و پایان این نوع مبادله است. بنابراین ثروت که خرماتیسیتیک برای آن جهد و تلاش می‌کند نیز نامحدود است. ... بنابراین، خرماتیسیتیک هیچ محدودیتی برای اهدافش که ثروت مطلق است ندارد. اکونومیک بر خلاف خرماتیسیتیک، محدودیت دارد ... زیرا هدف اکونومیک چیزی متفاوت با پول است، در حالی که هدف خرماتیسیتیک افزایش پول است.

93 نگاه کنید به پانویس شماره‌ی ۶۴ [8].

94 stage-theoretic characterizations

95 نظریه‌ی مارکس درباره‌ی انباشت سرمایه‌دارانه در انتهای کاپیتال [Marx, 1867, 23] به‌عنوان «انباشت سرمایه» (بخش ۷) به دنبال «دستمزدهای کار» (بخش ۶) پرورش یافته است. [در ترجمه‌ی انگلیسی، این مبحث شامل دو بخش زیر است: «انباشت سرمایه» (بخش ۷) و «انباشت اصطلاحاً بدوی» (بخش ۷)]. می‌دانیم که مارکس نسخه‌ی نهایی دست‌نوشته‌ی جلد نخست کاپیتال را در آوریل ۱۸۶۷ به ناشرش سپرد. یک پژوهش جدید (توسط کینزبوررو ساتو، ۱۹۶۸) این گمان را برجسته می‌سازد که مارکس مبحث «فرآیند انباشت سرمایه» (فصل ششم از نخستین ویراست ۱۸۶۷) را تنها زمان کوتاهی پیش از این تاریخ به پایان برده بود، یعنی در فوریه یا مارس ۱۸۶۷، درحالی که سایر بخش‌های جلد نخست کاپیتال، و نیز بسیاری از بخش‌های دو جلد دیگر کاپیتال از مدت‌ها قبل در اشکال بیش و کم کامل خود در یادداشت‌های شخصی او

می‌پوشانند، تحلیل‌هایی که به طور رضایت‌بخشی رشد و پرورش نیافته‌اند. او به درستی درک می‌کند که انباشت سرمایه‌دارانه نمی‌تواند به‌طور نامحدودی پیش برود، بی‌آنکه تکنیک‌های صرفه‌جویی در کار⁹⁶ را به خدمت بگیرد، که با افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه، جمعیت مازاد نسبی⁹⁷ را قابل دسترس می‌سازد. اما او به‌طور شکلی/صوری نشان نمی‌دهد که فرآیند انباشت سرمایه‌دارانه باید ضرورتاً از طریق تغییر گردش انباشت⁹⁸ رخ دهد، تغییری که هم متضمن [انباشتی توأم با] یک افزایش در ترکیب ارگانیک (deepening/تعمیق) است، و هم متضمن انباشتی است که این‌گونه عمل نمی‌کند (widening/توسیع). در عوض، مارکس تصویری از انباشت سرمایه‌دارانه ترسیم می‌کند که با افزایش مداوم در ترکیب ارگانیک سرمایه همراه است، که در نتیجه، افزایشی پلیدار در ارتش ذخیره‌ی صنعتی⁹⁹ ایجاد می‌کند¹⁰⁰. چنین نظریه‌ای که با کاربرد سرمایه‌دارانه‌ی تجهیزات ثابت و بادوام¹⁰¹ سازگار نیست¹⁰²، و نمی‌تواند هیچ جنبه‌ی مهمی از سرمایه‌داری ناب را توضیح بدهد، به سادگی بر آموزه‌های محروم‌سازی مطلق طبقه‌ی کارگر¹⁰³، نزدیکی قریب‌الوقوع خیزش‌های کارگران، و فروپاشی اجتناب‌ناپذیر خود نظام سرمایه‌داری [از درون] تکیه می‌کند¹⁰⁴.

شبه‌دیالکتیک «نفی نفی»، جایی که مارکس در خصوص این اتصال (juncture) زیاده‌روی می‌کند، اقتصاد سیاسی او را طی یک قرن گذشته دست‌خوش نقدهای تلخ و گزنده کرده است. از زمان برنشتاین، این تزه‌های ویژه‌ی مارکس به طور مکرر توسط تجدیدنظرطلبان و ضدمارکسیست‌ها با ارجاع به برخی زمینه‌های تجربی رد و تکذیب شده‌اند. حتی مساله‌ی مخرب‌تر برای منزلت و اعتبار علمی اقتصاد سیاسی مارکس اتهامات (نه تماماً بی‌اساس) مربوط به تاریخ‌گرایی (historicism) در معنای پیش‌گویی‌های واهی و طالع‌بینی¹⁰⁵ بوده است¹⁰⁶. به باور اونو می‌توان چنین گمانه‌زنی کرد که

موجود بودند. این به معنای آن است که نظریه‌ی انباشت [سرمایه‌ی] مارکس آخرین قسمت از نظام نظری او بود که باید تکمیل می‌شد؛ و اینکه این قسمت به دلیل شتاب در نگارش آن، کاملاً پرداخت‌نشده (unpolished) مانده است.

96 labor-saving techniques

97 relative surplus population

98 cyclical alternation of the accumulation

99 a secular augmentation of the industrial reserve army

100 نگاه کنید به دو بخش اول از فصل ۲۵ (قانون عام انباشت سرمایه‌دارانه)، جلد نخست کاپیتال [Marx, 1867, 23].

101 fixed and durable equipment

102 اونو بر این باور است که نظریه‌ی انباشت سرمایه‌دارانه می‌باید به عنوان بخشی از «فرآیند بازتولید سرمایه» و پس از بحث «فرآیند گردش سرمایه» مورد بحث قرار گیرد (نگاه کنید به بخش ۵). ناکامی مارکس در انجام چنین کاری منجر به آن شد که وی [نقش] سرمایه‌ی ثابت دیرپا (با دوام) را در فرآیند انباشت نادیده بگیرد. اما روشن است که هیچ فرد سرمایه‌داری که تجهیزات سرمایه‌ی ثابت دارای عمر بیش از چند سال را در پیشه‌ی تولیدی خود به کار می‌گیرد، با میل و رغبت حاضر نیست این تجهیزات را پیش از آنکه به قدر کافی مستهلک گردند، صرفاً به این دلیل که تجهیزاتی به لحاظ فنی بالاتر در دسترس قرار گرفته‌اند که اقتباس آن‌ها موجب کسب ارزش اضافی مازاد می‌گردد، اوراق کند [از چرخه‌ی تولید خارج سازد]. هنگامی که سرمایه‌داران نفع مورد انتظار را در برابر زیان سرمایه‌ی (capital loss) ناشی از اوراق کردن پیش از موعد ماشین‌آلات مستهلک‌نشده می‌سنجند، همواره نمی‌توان انتظار داشت که جذب و اقتباس ماشین‌آلات جدید، و در نتیجه‌ی آن افزایش ترکیب سرمایه رخ بدهد. نوآوری‌های صرفه‌جویانه‌ی کار (بنا بر ترکیب‌بندی مورد اشاره‌ی ژوزف شامپیتر) در حین یک رکود صنعتی رخ می‌دهند و سیر ترمیم رکود را آغاز می‌کنند.

103 absolute impoverishment of the working class

104 نگاه کنید به نقل قول [V] در بخش اول.

105 delusive prophesy or fortune-telling

106. نگاه کنید به این آثار کارل پوپر [1963, 27; 1957, 28]. از نظر پوپر، هر داعیه‌ای مبنی بر اینکه مسیر آتی تاریخ را می‌توان به‌طور علمی توسط «ریت‌ها، الگوها، قوانین یا گرایش‌هایی که متضمن تکامل تاریخ هستند پیش‌بینی کرد» از یک تاریخ‌گرایی (historicism) رنج می‌برد. بر این اساس، نزد پوپر «جبرگرایی جامعه‌شناسانه‌ی مارکس» که در آن «قوانین بی‌رحم تاریخ» با همان کوری قوانین طبیعی خود را نشان می‌دهند، به منزله‌ی «نشان ناب تاریخ‌گرایی» است. من ترم «تاریخ‌گرایی» را در معنای پوپری جبرگرایی تاریخی به کار خواهم برد. (مارکسیسم اغلب به جبرگرایی «اقتصادی» متهم می‌شود، چون فرض بر آن است که قوانین اقتصادی تحول تاریخ را تعیین می‌کنند.) امید من بر آن است که با وجود

فلاکت شدید و «بینواسازی»¹⁰⁷ طبقه‌ی کارگر انگلستان در دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰، که ناشی از زوال صنایع پیشه‌وری¹⁰⁸ سنتی بود، توجه مارکس را از عقلانیت خونسرد علمی برگردانده باشد¹⁰⁹.

اما این بینواسازی دقیقاً آن چیزی است که می‌توان در مرحله‌ی لیبرالیستی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه انتظار داشت. چون در فرآیند تاریخی‌ای که سرمایه‌داری طی آن خود را از طریق حذف مناسبات اقتصادی پیشاسرمایه‌دارانه به کمال می‌رساند، صنایع پیشه‌وری جای خود را به صنایع سرمایه‌دارانه‌ی مدرن می‌دهند و استادکاران محترم و آبرومند¹¹⁰ [پیشین] به محض پیوستن به رشته‌های عادی پرولتاریای صنعتی، دچار فقر و فلاکت می‌شوند. پس، حتی تز «بینواسازی مطلق»¹¹¹ قابل دفاع است، مشروط بر اینکه نه به عنوان پیامد علمی انباشت سرمایه‌دارانه به‌طور عام، بلکه به‌عنوان خصلت‌یابی دقیق مرحله‌ی لیبرالیستی توسعه‌ی سرمایه‌داری بیان گردد¹¹².

بنابراین، *اونو* بر ضرورت جداسازی نظریه‌ی ناب از نظریه‌ی مراحل سرمایه‌داری تأکید می‌ورزد؛ و بستر درستی که از دید او نظریه‌ی ناب می‌باید در آن بررسی شود الگوی سرمایه‌داری ناب است. از آنجا که سرمایه‌داری ناب در واقعیت انضمامی وجود ندارد، بلکه صرفاً تجریدی نظری در ذهن پژوهش‌گران است، نیازی ندارد و نمی‌تواند یک نظام تاریخی گذرا¹¹³ باشد. سرمایه‌داری ناب در حقیقت می‌باید در حرکت ابدی¹¹⁴ باشد، بدون یک آغاز یا یک پایان. تنها به دلیل خود-تکرارگری نامحدود¹¹⁵ سرمایه‌داری ناب است که می‌توان سازوکار جبرگرایانه‌ی آن را شناسایی کرد و «قوانین» حرکت آن را استنتاج کرد¹¹⁶.

لغزش‌های مکرر مارکس، بتوانم وی را از این اتهام تبرئه کنم. من با داعیه‌ی *اونو* موافقت دارم که مارکسیسم حقیقی با چنین موضعی ناسازگار است، اگرچه به‌راستی برای مارکسیست‌های سطحی (و پروفوسور پوپر) آسان است که نسخه‌ی عامیانه و مبتدلی از مارکسیسم بنا کنند که بتواند به‌مثابه‌ی برجسته‌ترین نمونه‌ی تاریخ‌گرایی تلقی گردد.

107 immiserization

108 handicraft industries

109 «زمانی که ماشین‌آلات به‌درجاتی بر یک صنعت مستولی گردند، فلاکت مزمینی در میان کارگران صنعتی‌ای که در حال رقابت با ماشین هستند ایجاد می‌کنند. جایی که این گذار به‌سرعت رخ بدهد، تأثیر آن حاد و شدید است و از سوی توده‌های بزرگی حس می‌گردد. تاریخ هیچ ترازدی‌ای ناگوارتر از انقراض تدریجی بافندگان دست‌باف انگلیسی را پرده‌برداری نکرده است، انقضای که روند آن چند دهه به طول انجامید و سرانجام در ۱۸۳۹ قطعیت یافت و به فرجام خود رسید. بسیاری از آنان از گرسنگی مردند، بسیاری با خانواده‌های‌شان برای مدتی طولانی زندگی نباتی داشتند. ...» [Marx, 1867, 23, p. 431].

110 respectable craftsmen

111 absolute immiserization

112 مثال مشابهی از آن، این تز *رز/لوکنز/مبورگ* است که سرمایه‌داری نمی‌تواند بدون حضور مناطق غیرسرمایه‌دارانه دوام بیاورد [1913, 20]. اگرچه درست است که مازاد دایمی سرمایه خصلت شاخصی از مرحله‌ی امپریالیسم است، و اگرچه صادرات سرمایه، بسط مستعمرات و غیره می‌باید تابع تحلیل نظری مرحله‌مند گردد، مسلماً این ادعا نادرست است که سرمایه‌داری یک نظام مادون مصرف‌گرا (under-consumptionist) است، و اینکه بقای سرمایه‌داری وابسته به تقاضای موثری است که در فراسوی این نظام برانگیخته می‌شود.

113 a historically transient system

114 in perpetual motion

115 indefinite self-repetitiveness

116 پوپر ضمن طرح این ادعا که «جبرگرایی پیش‌شرطی ضروری برای علمی که قادر به پیش‌گویی‌هایی باشد نیست»، در باره‌ی روش مارکس چنین می‌گوید: «باید توجه کرد که آنچه مارکس را به بی‌راهه کشاند، صرفاً دکترین نظری و مجرد جبرگرایی نبود، بلکه نفوذ عملی این دکترین بر درک وی از روش علمی و اهداف و امکانات علم اجتماعی نیز سهم مهمی در این مساله داشت. ... دلیلی در دست نیست که چرا ما باید باور کنیم که از میان همه‌ی علوم، علم اجتماعی قادر است رؤیای دیرین فاش‌سازی آنچه آینده برای ما تدارک دیده است را متحقق سازد. این باور به طالع‌بینی علمی آینده تنها بر شالوده‌ی جبرگرایی استوار نیست؛ شالوده‌ی دیگر آن اغتشاش میان پیش‌بینی علمی، آن‌چنان‌که در فیزیک و ستاره‌شناسی آن را می‌شناسیم، و غیب‌گویی تاریخی بزرگ‌مقیاس است، که خطوط کلی‌گرایش‌های اصلی توسعه‌ی آتی جامعه را پیش‌گویی

اما مارکسیست‌ها بر چه پایه‌ی روش‌شناسانه‌ای می‌توانند برای چنین تصویر ذهنی مجردی، به عنوان سرمایه‌داری ناب، داعیه‌ی اعتبار کنند؟ از آنجا که آن‌ها «ماتریالیست‌های دیالکتیک‌گر»¹¹⁷ هستند، یک تجرید دلخواه و مکانیکی از یک فاکت تاریخی مجاز و پذیرفتنی نیست. تنها هنگامی که خود آن فاکت گرایشی تاریخی در جهت نزدیک‌شدن به یک تصویر مجرد (abstract image) از خود نشان دهد، این تصویر می‌تواند به عنوان تجریدی معتبر از واقعیت پذیرفته شود. /ونو، با پای‌بندی سرسختانه بر این اصل، بر اهمیت «نسخه‌برداری روش»¹¹⁸ تأکید می‌ورزد. او تأکید می‌کند که الگوی اقتصاد سیاسی صرفاً ابژه‌ی مورد مطالعه‌اش را نسخه‌برداری (کپی-برداری) نمی‌کند¹¹⁹، بلکه همچنین روش ابژه در خود-تجریدگری¹²⁰ اش را نیز نسخه‌برداری می‌کند. از این منظر، مفهوم سرمایه‌داری ناب می‌تواند بر این مبنا توجیه گردد که سرمایه‌داری بالفعل (actual capitalism) در مرحله‌ی لیبرالی توسعه‌اش، گرایشی به سمت خود-کمال‌یابی¹²¹ نشان داد، که به‌موجب آن خودش را هر چه بیشتر از مناسبات اقتصادی پیش‌سرمایه‌دارانه تهی می‌کرد.

اکثریت بزرگی از اقتصاددانان غیرمارکسیست¹²² ممکن است درک این نوع اصل (principle) را دشوار بیابند، چون در علوم فیزیکی، که روش خود این اقتصاددانان برآمده از آنهاست، چنین اصلی غایب است. اگر چنین باشد، می‌توان آن‌ها را به بررسی مفهوم «مکانیزه‌سازی پیاپی»¹²³ در «زیست‌شناسی اندام‌گانی»¹²⁴ فراخواند که توسط فون برتالانفی¹²⁵ چنین شرح داده شده است:

ارگانیزم‌ها ماشین نیستند، بلکه آن‌ها تا حد معینی قادرند به ماشین‌هایی بدل شوند، یا در قالب ماشین‌هایی تثبیت گردند. با این حال، چنین تحولی هرگز به‌طور کامل انجام نمی‌شود، چون یک ارگانیزم تماماً مکانیزه‌شده (mechanized) قادر به تنظیم اختلال‌های بعدی نخواهد بود، و نیز قادر

می‌کند [1963, 27]. اما یک ماشین در حرکت ابدی (اگر چنین چیزی قابل تصور باشد) می‌باید توسط قوانین «جبرگرایانه» اداره شود. (ممکن است بتوان قوانین اصطلاحاً «کاتوره‌ای» - stochastic laws - را به عنوان قوانینی شبه‌جبرگرایانه در نظر گرفت، چون تا جایی که قانون هستند، دامنه‌ی تنوع شانس - chance variation - آن‌ها می‌باید شناخته شود.)

چنین ماشینی ممکن است یک نسخه‌برداری ذهنی از طبیعت یا نهاد اجتماعی باشد. من صلاحیت آن را ندارم که درباره‌ی مورد اول صحبت کنم؛ اما در مورد دوم، یک نهاد اجتماعی را نمی‌توان رندوم‌وار به‌طور ذهنی رونویسی کرد. یک نهاد اجتماعی تنها در بستر تاریخی خاصی به‌طور معتبر قابل نسخه‌برداری (رونویسی) است. این دیدگاه، که من نیز همانند /ونو آن را جوهر روش مارکس تلقی می‌کنم (و پوپر کمترین توجهی به آن نشان نمی‌دهد) مطلقاً ربطی به «تاریخ‌گرایی» ندارد.

117 dialectical materialists

118 method copying

119 به اصطلاح «نظریه‌ی نسخه‌برداری» /نین (copy-theory of Lenin) [نظریه‌ای مربوط به نحوه‌ی بازتاب و تأثیر واقعیت در ذهن و در فرآیند شناخت / م.] به‌عنوان تفسیری تحکم‌آمیز از نظریه‌ی مارکسیستی دانش شناخته می‌شود. در زمینه‌ی پیش‌زمینه‌ی آن نگاه کنید به گ. ا. وتر [Wetter, 1959, 38] - نین در کتاب «ماتریالیسم و امپریوکریسیسیسم» می‌نویسد: «نگلس نه از نمادها و نه از نشان‌های هیروگلیفی، بلکه از رونوشت‌ها، عکس‌ها، تصاویر، و بازتاب‌های آینه‌ای اشیاء سخن می‌گوید.» [Lenin, 1908, 15].

120 self-abstraction

121 self-perfection

122 من صفت «مدرن» در ترکیب «نظریه‌پردازان اقتصادی مدرن» را در همان معنایی به کار می‌برم که مورد نظر /سکار لانگه نیز بوده است [Lange, 1935, 14]. این موضوع در ادامه روشن‌تر خواهد شد. (رجوع کنید به پانویس‌های ۱۲۵ [27] و ۱۲۷ [28])

123 progressive mechanization

124 organismic biology

125 von Bertalanffy

نخواهد بود که به شرایط هر دم متغیرتر دنیای بیرون واکنش نشان دهد. [von Bertalanffy, 1952, 5]

در تفسیر این عبارات باید گفت ارگانیسم‌ها در مرحله‌ی خاصی از رشدشان گرایش بدین سمت نشان می‌دهند که «به ماشین‌هایی بدل شوند» (خودشان را به‌طور پیاپی مکانیزه کنند)، اگرچه آن‌ها هرگز به طور کامل این مسیر را طی نمی‌کنند؛ چرا که اگر چنین می‌کردند، دیگر نمی‌توانستند ارگانیسم‌هایی زنده باقی بمانند.

به نظر نمی‌رسد که /ونو یا شاگردان ژاپنی‌اش با این مفهوم مهم در بیولوژی آشنا باشند؛ اما برداشت من این است که این مفهوم نمی‌تواند چندان دور از اصل «نسخه‌برداریِ روش» مورد نظر آن‌ها باشد. چرا که یک نهاد تاریخی-اجتماعی نظیر سرمایه‌داری را می‌توان به‌سان نظام ارگانیکی در نظر گرفت که حیاتی از آن خود دارد. بنابراین، این نهاد دارای مراحل از نوزداری، بلوغ و پیری است؛ و سازگاری و انطباق‌پذیری مرحله‌به‌مرحله‌اش¹²⁶ با تغییرات محیط‌های پیرامون‌اش گواهی می‌دهد که [این نهاد] یک نظام ارگانیکی (یا یک «نظام باز»¹²⁷) است. اما بر روی این «تنظیمات اولیه»¹²⁸، تنظیماتی «ثانوی» برهم‌نهاد می‌شوند، که «با ترتیب‌بندی‌های ثابتی»¹²⁹ کنترل می‌شوند. [4, 1956]. سرمایه‌داری ناب نظامی از این تنظیمات ثانوی است، که از طریق «حد-گرفتن»¹³⁰ از مکانیزه‌سازی پیاپی حاصل می‌شود. در این سرحد یک ماشین مجرد جای دارد: ماشینی در حرکت دائمی¹³¹. اما این ماشین نمی‌تولند کاملاً مستقل از تاریخ باشد، چرا که خود از نوعی مکانیزه‌سازی پیاپی که در «زمان تاریخی» روی می‌دهد، استنتاج شده است.

به باور من، جداسازی تحلیل ناب سرمایه‌داری از خصلت‌یابی نظری مرحله‌مند آن توسط /ونو دفاعی بسنده از اقتصاد سیاسی مارکسی در برابر انتقادهای تجدیدنظرطلبانه و تجربه‌گرایانه است. درست است که تصویری که در کاپیتال از سرمایه‌داری ترسیم شده مغایرت بزرگی با واقعیت یک اقتصاد امپریالیستی دارد، اما آیا این بدین خاطر است که این کتاب صرفاً مشخصه‌های اقتصاد [مرحله‌ی] لیبرالیستی را عرضه می‌کند؟ یا بدین خاطر است که این کتاب یک نظریه‌ی ناب درباره‌ی سرمایه‌داری عرضه می‌کند؟ اگر مضمون کاپیتال به مشخصه‌های مرحله‌مند یک اقتصاد تجارت آزاد¹³² محدود می‌شد، ادعای تجدیدنظرطلبان مبنی بر اینکه در عصر امپریالیسم این کتاب دیگر کهنه شده است، قابل مجادله نبود. اما چنین درکی تنها به‌واسطه‌ی خوانشی سطحی از کاپیتال می‌تولند معتبر به نظر برسد، و این امر نشان‌دهنده‌ی آن است که حامیان چنین خوانشی از فهم مضمون مهم‌تر این کتاب، یعنی نظریه‌ی ناب سرمایه‌داری، ناتوان بوده‌اند. تا جایی که کاپیتال کتابی درباره‌ی نظریه‌ی ناب است، روشن است که کهنه‌شدنی و منسوخ‌شدنی نیست؛ چون نظریه‌ی ناب هرگز نمی‌تواند مستقیماً از اقتصاد امپریالیستی، که فاقد هر گونه گرایش به سمت «مکانیزه‌سازی پیاپی» است، استنتاج گردد. اگر کاپیتال یک اقتصاد آزاد رقابتی، و نه یک اقتصاد انحصارگرای چند

126 stage-to-stage adaptation

127 open system

128 primary" regulations

129 fixed arrangements

130 taking the limit

131 a perpetuum mobile

132 free-trade economy

قطبی¹³³ را تصویر می‌کند، به این دلیل نیست که رقابت به لحاظ اخلاقی مطلوب‌تر است، یا به لحاظ صوری (formally) آراسته‌تر و گیراتر است، بلکه از آن روست که «مکانیزه‌سازیِ پیاپی» سرمایه‌داری به موازات توسعه‌ی رقابت آزاد پیش می‌رود¹³⁴.

روش /ونو همچنین با باز-تدوین اقتصاد سیاسی مارکسی، از اقتصاد سیاسی مارکسی در مقابل اتهامات جبرگرایی اقتصادی، افراط تاریخ‌گرایانه¹³⁵ و غیره محافظت می‌کند. نظریه‌ی ناب اقتصاد سیاسی تنها تا جایی «تاریخی» است که الگوی [برسازنده‌ی] آن برگرفته از فاکت تاریخی «مکانیزه‌سازیِ پیاپی» است. قوانین اقتصادی جبرگرایانه خصلت‌های عام الگوی سرمایه‌داری ناب را بیان می‌کنند، اما نه خصلت‌های ویژه‌ی سرمایه‌داری واقعی را. به بیان دیگر، آنچه معین و معلوم است الگوی نظری [سرمایه‌داری] است، نه تاریخ سرمایه‌داری. بنابراین، تعیین‌یافتگی نظریه‌ی ناب با گشودگی و بازبودگی تاریخ منافاتی ندارد، و نیازی هم به چنین مغایرتی نیست.

اقتصاد سیاسی مارکسی بدان گونه که توسط /ونو بازگو می‌شود، مسلماً فراسوی هر گونه ظن تاریخ‌گرایی است، که مبتنی بر تأکید بر برخی قوانین تاریخا معین¹³⁶ است¹³⁷.

۴. روش دیالکتیکی تحلیل علمی

اگرچه سرمایه‌داری ناب یک الگوی کاملاً خود-سازگار (self-consistent) است، اما از فرآیند «مکانیزه‌سازیِ پیاپی» مشاهده شده در تاریخ سرمایه‌داری، برون‌یابی (extrapolate) شده است. بنابراین، این الگو را نمی‌توان از طریق تفکیک «اصل-موضوعی» (axiomatic) از واقعیت تاریخی استخراج کرد، بلکه باید در سطح تجرید تاریخی برساخته‌ی خود را بازتولید کند. بدین طریق، این الگو نه به‌سان یک قالب‌ریزی دلخواه از واقعیت فراتاریخی¹³⁸، بلکه به‌سان تنها تجرید معتبر از یک رویداد تاریخی تایید می‌گردد. روش مناسب برای این‌گونه الگوسازی¹³⁹، «دیالکتیکی» (dialectical) نامیده می‌شود، که مخالف روش «اصل-موضوعی» است، و تمایز جدی میان این دو روش را باید همواره در نظر داشت¹⁴⁰.

با این حال، همین نکته است که اغلب در نظریه‌های مربوط به باز-تدوین (reformulating) کاپیتال و عرضه‌ی آن‌ها به

133 oligopolistic

134. «رقابت آزاد عبارت است از رابطه‌ی سرمایه با خودش به عنوان سرمایه‌ای دیگر؛ یعنی سلوک واقعی سرمایه به منزله‌ی سرمایه. قوانین درونی سرمایه (که در مراحل تاریخی آغازین توسعه‌ی سرمایه‌داری فقط به صورت گرایش‌ها تجلی می‌یابند) برای نخستین بار در جایگاه قوانین قرار می‌گیرند؛ تنها تاجایی که و تا حدی که رقابت آزاد بسط و توسعه می‌یابد، تولید بنا شده بر سرمایه برای نخستین بار خود را در اشکالی بسنده برای خودش مستقر می‌سازد. چرا که [رقابت آزاد] توسعه‌ی آزادانه‌ی شیوه‌ی تولید بنا شده بر سرمایه است؛ توسعه‌ی آزادانه‌ی شرایطش و توسعه‌ی آزادانه‌ی خودش به منزله‌ی فرآیندی که به‌طور مداوم آن شرایط را بازتولید می‌کند» [Marx, 1857-58, 24, p. 650].

135 historicist extravagance

136 some historically-determinate laws

137 نگاه کنید به پانویس ۱۱۸ [21]. /ونو به روشنی جبرگرایی را از تاریخ‌گرایی جدا می‌کند. بنابراین، حداقل تا همین حد، مارکسیسم وی فراسوی هشدار انتقادی پوپر قرار دارد.

138 supra-historic reality

139 model-building

140 من از واژه‌ی «اصل-موضوعی» (axiomatic) در معنایی عام استفاده می‌کنم، به طوری که همه‌ی روش‌های مدل‌سازی غیر از [روش‌های] «دیالکتیکی» را پوشش دهد. امید دارم که سودمندی این دوگانه‌سازی در ادامه‌ی متن روشن گردد.

عنوان «الگوهای مارکسی» نادیده گرفته می‌شود. این الگوها اساساً در سرشت خود «اصل-موضوعی» هستند و در ارائه‌ی روح نظام دیالکتیکی مارکس ناکام می‌مانند. بر همین منوال، آن‌ها بدین سمت سوق می‌یابند که به جای (نقد) اقتصاد سیاسی مارکسی، از «اقتصاد» مارکسی سخن بگویند¹⁴¹. اگر به‌راستی یک حقیقت فرا-تاریخی را مورد مطالعه قرار دهیم، حقیقتی که صرفاً یک جنبه از دنیای واقعی را شکل می‌دهد (نظیر سرشت حیات اقتصادی به طور عام)، هر دستاورد علمی مربوط به این موضوع جزئی (partial) خواهد بود، بدین معنا که این دستاورد بر جنبه‌ای خاص از واقعیت روشنی می‌افکند، اما سایر بخش‌های جهان را در تاریکی نگه می‌دارد. از آنجا که در این مورد تلاش نمی‌کنیم تا ساختار کلی دنیای واقعی را به فهم درآوریم، روش هگل در خصوص دانش کامل¹⁴²، نمی‌تواند برای کار ما موضوعیت بیابد. بدین ترتیب، چنین مسیری کاربست رویکرد اصل-موضوعی در «اقتصاد» را موجه می‌سازد، که یک نهاد تاریخی معین نظیر سرمایه‌داری را مطالعه نمی‌کند، بلکه در عوض قوانین عام‌تر و جهان‌شمول‌تر و در نتیجه [قوانین] فراتاریخی حیات اقتصادی را مطالعه می‌کند¹⁴³.

اما همه‌ی حقایقی که پی می‌جوئیم ضرورتاً از این نوع نیستند. اگر بخواهیم یک حقیقت تاریخی را که محدود به یک گستره‌ی زمانی است و بنابراین نمی‌تواند جهان‌شمول باشد (نظیر نهاد سرمایه‌داری) بشناسیم، می‌باید به جستجوی دانش کاملی از آن، و نه دانشی جزئی بر آییم، چون این حقیقت تنها در یک پیکره‌ی تام و کامل (as a whole piece) معنا دار است¹⁴⁴. هیچ دلیل موجهی وجود ندارد که دیالکتیک را نامربوط (irrelevant) به روش علمی تلقی کنیم، مگر اینکه بنا به دلیلی متافیزیکی امکان پژوهش نظری یک موضوع تاریخی را انکار کنیم¹⁴⁵. از نظر من دیالکتیک هگلی

141 نگاه کنید به پانویس ۱۲۴ [23]. بنا به درک من، «علم اقتصاد» با مطالعه‌ی قوانین حرکت سرمایه‌دارانه سروکار ندارد. برای ارجاع به چنین مطالعه‌ای، من اصطلاح «اقتصاد سیاسی» را در معنای محدودتری که انگلس از آن عرضه می‌کرد، به کار می‌برم؛ اگرچه در بیانی دقیق‌تر، [دستگاه نظری] مارکس فاقد یک اقتصاد سیاسی بود، بلکه تنها شامل «نقد»ی بر اقتصاد سیاسی بود. البته ممکن است بتوان نوعی از «علم اقتصاد» را از کاپیتال استخراج کرد، اما این کار همانند ارزیابی اثر یک مجسمه‌ساز بر اساس کیفیت سنگی است که به کار برده است. نگاه کنید به پانویس ۱۴۵ [28].

142 complete knowledge

143 دو دلیل جداگانه وجود دارد که چرا حتی اقتصاددانان مدرن خوش‌نیت (well-meaning) نیز در دیدن سرشت حقیقی اقتصاد سیاسی مارکسی ناکام می‌مانند. نخست آنکه «علم اقتصاد» یک نهاد اقتصادی تاریخی مشخص مانند سرمایه‌داری را مطالعه نمی‌کند، بلکه قوانین حیات اقتصادی (economic life) را مطالعه می‌کند که عام‌تر و جهان‌شمول‌تر از سرمایه‌داری و بنابراین فرا-تاریخی است. پس، آن‌هایی که در «علم اقتصاد» تخصص یافته‌اند، فرض را بر این می‌نهند که اقتصاد سیاسی مارکسی نیز همین هدف را دنبال می‌کند. این اشتباه بزرگی است. دوم آنکه، اقتصاددانان مدرن مدت‌ها توسط آموزه‌های کارل پوپر و انگاره‌های او مبنی بر نامربوط بودن دیالکتیک هگلی به روش علمی تعلیم یافته‌اند (و به راستی دیالکتیک هگلی برای مقصود مورد نظر «علم اقتصاد» نامربوط است، هرچند نه برای اقتصاد سیاسی). بر این اساس، آن‌ها باور دارند که می‌توان نظریه‌های مارکس را با حذف «مغلق‌نویسی‌های هگلی» (Hegelese) آن علمی‌تر کرد. و این اشتباهی مهلک است.

144 شاید چند کلمه‌ای هم در خصوص اهمیت «تجريد کامل» (total abstraction) مناسب باشد. پوپر دقیقاً نوعی از کل‌گرایی (holism) را رد می‌کند: «اگر ما بخواهیم چیزی را مطالعه کنیم، مقید به آن هستیم که جنبه‌های معینی از آن را انتخاب کنیم. برای ما ممکن نیست که تمامی پیکره‌ی جهان یا طبیعت را مشاهده یا توصیف کنیم.» [Popper, 1957, 28, p. 77]. اما سرمایه‌داری، به عنوان یک رویداد تاریخی، جنبه‌ای از «جهان» یا «طبیعت» نیست، بلکه به‌خودی‌خود یک پیکره‌ی کلی است. به چه دلیل سخن گفتن از این یا آن «جنبه» از سرمایه‌داری، خود سرمایه‌داری را ناشناخته و می‌نهد؟ سرمایه‌داری نه یک حقیقت عام و جهان‌شمول، بلکه یک حقیقت تاریخی است، که تنها به‌منزله‌ی یک پیکر کلی (a whole piece) معنا دار است. نگاه کنید همچنین به تفسیر هوشمندانه‌ی سیدنی هوک (Sidney Hook) با عنوان «روش دیالکتیکی نزد هگل و مارکس» [Hook, 1936, 12]. جورج لوکاج نیز «مقوله‌ی تمامیت» (category of totality) را به عنوان جزء لازمی از دیالکتیک، نزد هگل و مارکس مشترک می‌بیند.

145 از دید من «روش علمی» پوپر تا جایی معقول به نظر می‌رسد که در مورد جستجوگری‌های علمی معطوف به یک حقیقت جهان‌شمول به کار بسته شود؛ حقیقتی که می‌تواند به عنوان «جنبه‌ای» از طبیعت یا «جهان» تعریف گردد. اما هیچ دلیل خوبی در دست نیست تا باور کنیم که این روش پوزیتیویستی-تجربه‌گرا (positivist-empiricist) می‌باید به‌طور ثمربخشی بر علوم تاریخی هم اعمال گردد. این به‌اصطلاح «روش علمی»

تنها روش شناخته‌شده برای تجرید کامل¹⁴⁶ یک رویداد تاریخی است؛ و این دقیقاً همان روشی است که به مقصود مارکس خدمت می‌کند.

کتاب فوق‌العاده غامض «علم منطقی» هگل بر آن است که سرشت ایده (nature of the Idea)، که برخی آن را مشیت الهی (Providence) نامیده‌اند، را شرح دهد. بیگانگی یا تجلی دنیوی¹⁴⁷ ایده می‌باید هر دو مقوله‌ی طبیعت (Nature) و ذهن (Mind) را توضیح دهد. این رویکرد الهیاتی به امور دنیای واقعی ممکن است در نگاه نخست برای دانشمند معاصر مَهْمَل و مضحک (ludicrous) به نظر برسد. بنابراین، مارکس به پیروانش اصرار می‌ورزد که «هسته‌ی عقلانی درون این پوسته‌ی رازآلود را شناسایی کنند»، و این کاری است که باید با وارونه‌سازی دیالکتیک هگل، یا برگرداندن آن از ایده‌آلیسم به ماتریالیسم انجام داد¹⁴⁸. اینکه این راهکار پیشنهادی دقیقاً به چه معناست، همواره برای مارکسیست‌ها بدیهی نبوده است و من نمی‌توانم ادعا کنم که/ونو این مساله را کاملاً روشن (crystal clear) ساخته است. با وجود این،/ونو دیدگاهی عرضه کرده است که به باور من آزمودن دقیق آن ارزشمند است.

همه‌ی مارکسیست‌ها با این گفته‌ی اطمینان‌بخش لنین آشنایی دارند که «فهم کامل کاپیتال مارکس ناممکن است ... بی‌آنکه [کتاب] منطق هگل به طور کامل مطالعه شده و به فهم درآمده باشد» [Lenin, 1916, 17]. واکنش/ونو به این سخن لنین بسیار شاخص است. با اینکه/ونو شناخت خود از منطق هگل را مقدماتی می‌داند و داعیه‌ی احاطه بر «علم منطق» را ندارد، چنین اظهار می‌دارد که عکس این گفته [ی لنین] می‌باید درست باشد، یعنی محتمل‌تر آن است که فهم کامل کاپیتال بر اهمیت [کتاب] «علم منطق» روشنی بیاندازد، نه عکس آن./ونو از آن رو نسبت به این درک خود

که ممکن است بتوان نشان داد که از کاربردهایی در فیزیک و شیمی برخوردار است، نمی‌باید تحت هیچ شرایطی سایر علوم را با داعیه‌ی سست «تقلیل‌گرایی» (reductionism) مرعوب و گمراه سازد. داعیه‌ی مهمل و مضحکی است اگر گفته شود که مطالعه‌ی یک نهاد انسانی (a human institution) می‌باید به‌طور روش‌شناختی «قابل فروکاستن» به نظریه‌های فیزیک شیمی باشد. (چنین داعیه‌ای چه نوع «گزاره‌ای» خواهد بود؟ [اشاره به دسته‌بندی پوپر از گزاره‌های منطقی /م.]

فرض کنید که یک جامعه به‌گونه‌ای سازمان یافته است که فقط مردان می‌توانند رأی بدهند، و زنان از این حق محرومند. چنین جامعه‌ای بدون شک پدیده‌های خاص متنوعی را بروز می‌دهد، که یک دموکراسی غیر زن-گریز (nonmisogynic) فاقد آن‌ها خواهد بود. مسلماً هیچ جنبه‌ی متافیزیکی، بی‌معنا یا غیر علمی در این حرف وجود ندارد که بگوییم «علت مطلق» (absolute cause) پس پشت تمامی این ویژگی‌های خاص به‌لحاظ تجربی مشاهده‌پذیر در این جامعه، محروم‌سازی زنان از حق رأی است. بگذارید آن‌ها رأی بدهند، و این ویژگی‌های غریب ناپدید خواهند شد. اما پرفسورهای مدرن اصرار می‌ورزند که چنین «فرضیه»‌ای به‌جز از طریق یک «طرح‌ریزی/مهندسی اتوییایی و کل‌گرا» (holistic and Utopian engineering)، که باید از آن پرهیز کرد، قابل تحقیق نیست و لاجرم این فرضیه‌ی آزموده نشده می‌باید یک حدس اثبات‌نشده باقی بماند؛ و آنها در این پافشاری و مُلا-نطق‌گری (pedantry) خود حتی دیوید هیوم را به شگفتی می‌اندازند. لین نوع از علم‌زدگی گمراه (misguided scientism) حداقل به همان اندازه‌ی دیدگاه برخی مارکسیست‌هایی که اطمینان می‌دهند حقیقت تنها می‌باید از طریق «عمل و کردار» (practice) نشان داده شود، نامعقول است. تمام هدف علم اجتماعی آن است که محدودیت‌های یک نهاد دست‌ساخت بشر را پیش از (و نه پس از) آزمون تجربی قاطع و نهایی (یا انقلاب) آشکار سازد. اگر علم اجتماعی بر اساس روش تجربه‌گرا-پوزیتیویستی به‌جای آشکارسازی حقیقت روشن، تنها بتواند یک حدس دلخواه و خودسرانه ارائه کند، این امر «گواه تجربی» خوبی است تا بر پایه‌ی آن هر فرد معقولی به بیهودگی این علم اجتماعی پی ببرد.

146 a historical event

147 worldly manifestation

148 «راز-واره‌گی‌ای که دیالکتیک در دستان هگل از آن رنج می‌برد، به‌هیچ رو مانع از آن نیست که او نخستین کسی باشد که شکل کلی عمل کرد دیالکتیک را به‌شیوه‌ای جامع و آگاهانه ارائه می‌کند. با شناسایی هسته‌ی عقلانی درون این پوسته‌ی رازآمیز، دیالکتیک نزد هگل بر روی سر خود ایستاده است. [دیالکتیک] می‌باید بار دیگر به‌تمامی وارونه گردد. (کارل مارکس، پی‌گفتار به دومین ویراست کاپیتال) [Marx, 1867, 23].

کاملاً مطمئن است که فهم کاپیتال، که از نظر او به معنای بازسازی الگوی سرمایه‌داری ناب است، چیزی نمی‌طلبد جز اینکه به‌طور دقیق و وفادارانه (faithfully) منطبق (یا دیالکتیک) سرمایه را دنبال کنیم.

شاید یادآوری این جمله‌ی انگلس منظور/ونو را روشن سازد: «اصول آغازگاه پژوهش نیستند، بلکه نتیجه‌ی نهایی آن هستند؛ اصول بر طبیعت و تاریخ انسانی به‌کار بسته نمی‌شوند، بلکه از آن‌ها تجرید می‌شوند؛ نباید گفت که طبیعت و قلمرو بشری با اصول انطباق/همخوانی (conformity) دارند، بلکه اصول تنها تا جایی معتبر هستند که با طبیعت و تاریخ همخوانی داشته باشند. [Engels, 1878, 6] به بیان دیگر، دانشمندان با فرض «مشیت الهی» یا «ایده» آغاز نمی‌کنند، تا سپس اصول آن‌ها را بر دنیای واقعی به‌کار ببندند؛ برعکس، آن‌ها با پدیده‌های دنیای واقعی شروع می‌کنند و از دل آن‌ها اصولی را تجرید می‌کنند که بر این پدیده‌ها حاکم‌اند.

با بررسی دقیق‌تر روشن می‌گردد که این بیان ظاهراً بی‌نقص ماتریالیسم دیالکتیک کاملاً نابسند از کار در می‌آید. به‌واقع، در اینجا ارجاع به صرف «اصول» موضوع را کاملاً روشن نمی‌سازد. چون، برای دست‌یافتن به یک نسخه‌ی ماتریالیستی از دیالکتیک، ضروری است که فرایند تجرید به‌قدر کافی کامل باشد تا در پایان نیروی محرک یا مولد (generator) خود آن اصول را آشکار سازد، مولد یا نیروی محرک معادل/قرینه‌ی مادی¹⁴⁹ «ایده» یا «مشیت الهی» است. اصولی که فاقد مولدهای خود هستند، به‌ناچار باید از مجموعه‌ای از اصول موضوعه‌ی (axioms) نامرتب استخراچ گردند؛ و بنابراین، الگوی جهان واقعی بر ساخته به روش اصل-موضوعی، نمی‌تواند چیزی باشد مگر الگویی جزئی، ایستا و بی‌جان (lifeless).

اما با اتخاذ چنین دیدگاهی، دیگر نمی‌توان این حکم/انگلس را پذیرفت که «طبیعت اثبات دیالکتیک است»¹⁵⁰، همچنین نمی‌توان نخست در جهت تایید و استقرار (confirm) دیالکتیک طبیعت کوشید، تا سپس [از آنجا] به کمک قیاس (analogy) به سمت استنتاج دیالکتیک تاریخ (یا مفهوم‌پردازی ماتریالیستی از تاریخ) پیش رفت¹⁵¹. حتی نمی‌توان طبق روال معمول فرض کرد که هر چیزی در دنیا باید به‌طور دیالکتیکی خوانش گردد، و بنابراین بلید تماماً شناخت‌پذیر باشد؛ چون «مولد اصول»¹⁵² چندان به سادگی دست‌یافتنی نیست. به همین دلیل است که ونو پیشنهاد می‌کند که کاپیتال می‌باید به‌منزله‌ی شالوده‌ای در نظر گرفته شود که تمامی عمارت مارکسیسم بر روی آن بنا می‌گردد. این پیشنهاد را از آن رو باید جدی گرفت که کاپیتال تا به امروز تنها مثال موفق از دیالکتیک «ماتریالیستی» بوده است، جایی که خود سرمایه مولد نظام سرمایه‌داری ناب است. شاید لنین، با شهود نافذی که وجه مشخصه‌اش بود، به همین نکته نظر داشت، زمانی که گفت: «اگرچه مارکس منطقی را در پس خود باقی نگذاشت، [اما] منطبق سرمایه [کاپیتال] را برای ما به جای گذاشته است» [Lenin, 1916, 17].

149 materialistic counterpart

150 این داوری به دفعات در نوشته‌های انگلس پدیدار می‌شود [Engels, 1878, 6; 1888, 7; 1892, 8].

151 «اما آنچه در مورد طبیعت درست است، به‌همان سان درباره‌ی تاریخ جامعه در همه‌ی شاخه‌هایش و تاریخ تمامی علوم که با امور انسانی سروکار دارند نیز صحیح است.» [Engels, 1888, 7, p. 611].

152 generator of the principles

بنابراین، مارکسیست‌ها نباید انتظار داشته باشند که نسخه‌ی ماتریالیستی دیالکتیک هگل را به‌طور حاضر و آماده (ready-made) بیابند، تا پس از آن تنها لازم باشد این دیالکتیک را در همه‌ی شاخه‌های علم به کار بندند. برعکس، آن‌ها باید به دقت بررسی کنند که دیالکتیک سرمایه چگونه ساخته می‌شود و بر پایه‌ی چنین دانشی، استنتاج کنند که چه رویدادهای تاریخی‌ای ممکن است تابع تحلیل مشابهی باشند. به باور من، این دیدگاه رویکرد سنتی به فلسفه‌ی مارکسی را، به‌طور جدی به چالش می‌کشد، چون هیچ نوعی از دیالکتیک طبیعت یا دیالکتیک تاریخ را مقدم بر دیالکتیک سرمایه نمی‌پذیرد.

۵. دیالکتیک سرمایه (۱)

سهم اصلی /ونو در اقتصاد سیاسی مارکسی، باز-تدوین (reformulation) کامل کاپیتال، یا دیالکتیک سرمایه به‌عنوان نظریه‌ی سرمایه‌داری ناب است. توضیح جزئیات این باز-تدوین، نیازمند مقاله‌ی مفصل دیگری است؛ پس من در اینجا صرفاً به بحث از اهمیت روش‌شناسانه‌ی کلی آن بسنده می‌کنم.¹⁵³

در آغاز می‌توان اشاره کرد که تفکیک قاطع نظریه‌ی ناب سرمایه‌داری از «نظریه‌ی مراحل» سرمایه‌داری، /ونو را قادر ساخت تا کاپیتال را به‌گونه‌ای کاملاً مجرد و در پیوندی ارجاعی (reminiscent) به «منطق هگل» بازخوانی/بازگویی (restate) کند. تفسیر من آن است که نظریه‌ی مراحل /ونو درباره‌ی «سنخ‌های مادی» (material types) ممکن است به فلسفه‌ی طبیعت و فلسفه‌ی ذهن هگل مربوط باشد. درست همان‌گونه که طبیعت و ذهن [نزد] هگل «بیگانگی»های «ایده» هستند، که ویژگی‌های آن [یعنی ایده] در منطق هگل بیان می‌شود، «سنخ‌های مادی» توسعه‌ی سرمایه‌دارانه هم تجلی‌های تاریخی یا تصاویر تحقق‌یافته‌ی (realized pictures) سرمایه هستند، که سرشت مجرد آن [یعنی سرمایه] جستار مایه‌ی (subject-matter) کاپیتال را بر می‌سازد.

برای اینکه سرشت سرمایه را ببینیم، بهترین کار آن است که بگذاریم خود سرمایه داستان خودش را روایت کند. به باور /ونو، این داستان در سه بخش روایت خواهد شد: (۱) چگونه سرمایه در یک اقتصاد مبادله‌ای (exchange economy) پدیدار می‌شود (آموزه‌ی گردش ساده¹⁵⁴)؛ (۲) چگونه سرمایه فرآیند تولید را تابع خود می‌سازد (آموزه‌ی تولید¹⁵⁵)؛ و (۳) چگونه مازاد تولید¹⁵⁶ می‌تواند در بازار سرمایه‌دارانه تقسیم گردد (آموزه‌ی توزیع¹⁵⁷). اجازه دهید هر یک از این آموزه‌ها را به ترتیب مورد ملاحظه قرار دهیم:

فهرست زیر، برگرفته از کتاب «اصول اقتصاد سیاسی» /ونو [Uno, 1950, 3] دیدی اجمالی از آموزه‌ی گردش ساده‌ی او به ما می‌دهد. در هلال‌ها (پرانتزها) جای مباحث مربوط در کاپیتال مارکس نشان داده شده است. مجلدهای کاپیتال با شماره‌های I،

153 باید به خواننده بار دیگر هشدار بدهم که به دلیل فشردگی و اختصار شرح و عرضه‌ی زیر، روایت من گرایش به بزرگ‌نمایی دیدگاه‌های /ونو (به‌گونه‌ای که آن‌ها را درک می‌کنم) دارد، و در همین راستا اغلب گزاره‌هایی به کار می‌برم که او خود ممکن است به کار نبرد، یا در استفاده از آن‌ها تردید نماید.

154 Doctrine of Simple Circulation

155 Doctrine of Production

156 surplus of production

157 Doctrine of Distribution

II، III؛ پاره‌های کتاب با حروف i، ii، iii، ...؛ و فصل‌ها با اعداد 1-2-3، و ...؛ بخش‌ها (sections) با شماره‌های بالانویس (superscript)، نظیر 4^3 به معنای بخش 3 از فصل 4 - نشان داده می‌شوند؛ و نشان ستاره * به معنای «پاره‌ی مربوط» است.

بخش اول. آموزه‌ی گردش ساده (I: i, ii)

فصل اول. شکل کالاها (i: 1)

1. مولفه‌های ارزش یک کالا: ارزش و ارزش مصرفی ($1^1, 1^2$)
2. ارزش مبادله یا شکل ارزش (1^{3*})
الف) «شکل ارزش» ساده
ب) «شکل ارزش» بسط‌یافته
ج) «شکل ارزش» عام
3. شکل پول یا قیمت‌ها (1^{3*})

فصل دوم. شکل پول (i: 2, 3)

1. پول به عنوان مقیاس ارزش (3^1)

2. پول به عنوان وسیله‌ی گردش (3²)

الف) خرید و فروش کالاها

ب) گردش پول

ج) سکه‌ها

3. پول در معنای اصلی آن¹⁵⁸ (3³)

الف) پول برای اندوختن¹⁵⁹

ب) پول به عنوان وسیله‌ی پرداخت

ج) پول جهانی

فصل سوم. شکل سرمایه (ii: 4, 5, 6)

1. شکل سرمایه‌ی تجاری

2. شکل سرمایه‌ی وام پولی¹⁶⁰

3. شکل سرمایه‌ی صنعتی

یکی از مهم‌ترین خصیصه‌های نسخه‌ی اونویی دیالکتیک سرمایه تأکید زیاد آن بر نظریه‌ی گردش است. این خصیصه این نگاه بنیادی/ونو را بازتاب می‌دهد که سرمایه‌داری نهادی است که تولید را بر طبق اصول تجاری سازمان‌دهی می‌کند، اگرچه تولید در معنای اصلی‌اش (production as such) همواره نیازمند آن نیست که بدین گونه سازمان داده شود. در نتیجه، هیچ چیز ذاتاً سرمایه‌دارانه‌ای نمی‌تواند هرگز بدون توضیحات مربوط به قواعد تجاری و بازرگانی تجلی بیابد. بنابراین، دیالکتیک سرمایه با یک نظریه‌ی گردش آغاز می‌شود، و نه یک نظریه‌ی تولید.

به‌واقع، مارکس در اینکه نظریه‌ی «گردش ساده» را در سرآغاز کاپیتال مورد بحث قرار داد، و اینکه تعریف «فرآیند کار» را تنها زمانی وارد [فرآیند بحث] کرد که پیش‌تر شکل‌های کالا، پول، و سرمایه را پرورش داده بود، در مسیر درستی قرار داشت. اما او ظاهراً این ایده را تا پایان منطقی آن دنبال نکرد. بحث مارکس درباره‌ی گردش ساده بارها توسط ارجاع زودرس (premature reference) او به نظریه‌ی کارپایه‌ی ارزش¹⁶¹ مخدوش می‌شود، طوری که مفهوم تولید را پیش از آنکه به لحاظ شکلی (formally) بتوان آن را بیان کرد، وارد [فرآیند بحث] می‌کند. بر اساس درک/ونو، ناممکن است که بتوان نظریه‌ی کارپایه‌ی ارزش (یا بنا به تفسیر من، نظریه‌ی کارپایه‌ی هزینه‌ی واقعی اجتماعی¹⁶²) را در این مرحله‌ی پیش‌رس بنا نهاد، یعنی در جایی که صرفاً شکل ارزش، و نه مضمون واقعی آن، باید مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین،/ونو در آموزه‌ی گردش ساده‌ی خود همه‌ی ارجاعات به شکل تولید را کنار می‌گذارد، و در نتیجه آموزه‌ی گردش ساده چیزی به جز شکل‌های کالا، پول و سرمایه را در بر نمی‌گیرد¹⁶³.

آنچه این آموزه انجام می‌دهد آن است که از [دل] سرشت کالا، این ساده‌ترین عنصر برساننده‌ی سرمایه‌داری، «شکل

158. Money as such

159. Money to Hoard

160. The Form of Money-Lending Capital

161. labor theory of value

162. labor theory of social real cost

163 به دلیل این دیدگاه،/ونو از سوی بسیاری از مارکسیست‌های ژاپنی به «تحریفات گردش‌مدار» (circulationist distortions) پیام کاپیتال متهم شده است.

خرماتستیکی سرمایه¹⁶⁴ را بیرون می‌کشد [استخراج می‌کند]، که همان رانه‌ی داد و ستد سودمحور¹⁶⁵ است¹⁶⁶. به بیان دیگر، این روح تجارت¹⁶⁷ است که اگر مجال بیابد، به سپهر تولید رخنه کرده و سرمایه‌داری را خلق می‌کند¹⁶⁸. این فرصت اما داده نخواهد شد، مگر آنکه نیروی کار شکل کالا¹⁶⁹ را به خود بگیرد¹⁷⁰.

تبدیل نیروی کار به کالا، آموزه‌ی تولید را وارد [فرآیند بحث] می‌کند، قلمروی که توسط فهرست پایین قبل نمایش است. این فهرست نیز (به همراه برخی ساده‌سازی‌ها) برگرفته از کتاب «اصول اقتصاد سیاسی»/ونو [Uno, 1950, 3] است. (هر عنوانی که به علامت «دو-نقطه» (: ختم می‌شود، نشان‌گر آن است که زیربخش‌های بعدی و عناوین آن‌ها حذف شده‌اند).

بخش دوم. آموزه‌ی تولید (I: iii-Vii; II:iii)

فصل اول. فرآیند تولید سرمایه (I: iii-vi)

1. فرآیند کار-و-تولید¹⁷¹ (iii: 5*, 6*, 7*)

- الف) فرآیند کار
- ب) دوگانگی کار در فرآیند تولید
- ج) جنبه‌های اجتماعی کار مولد

2. فرآیند تشکیل و افزایش ارزش¹⁷² (iii: 5*, 6*, 7*)

- الف) فرآیند تشکیل ارزش
- ب) فرآیند افزایش ارزش
- ج) ضرورت قانون ارزش

3. توسعه‌ی شیوه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی تولید (iii: 8-vi: 22)

- الف) تولید ارزش اضافی مطلق (iii: 8, 9)
- ب) تولید ارزش اضافی نسبی (iv: 10-13)
- ج) تبدیل ارزش نیروی کار به دستمزدها (v: 14, 15; vi: 19-22)

فصل دوم. فرآیند گردش سرمایه¹⁷³ (II: i, ii)

164 chrematistic form of capital

165 motivating force of arbitrage

166 در علم اقتصاد ارتدوکس هر جنسی (good) می‌تواند به‌منابهِی شمارش‌گر (numeraire) عمل کند، چون همیشه فرض بر وجود امکان کامل استفاده از اختلاف قیمت بین بازارهاست (perfect arbitrage).

167 the spirit of commerce

168 به گفته‌ی مارکس: «مبادله‌ی کالاها ... نخست در مرزهای جماعت/کمونته‌های اولیه آغاز می‌شود، در مکان‌های تماس آن‌ها با کمونته‌های مشابه دیگر. ... اما به‌زودی، هنگامی که محصولات به یکباره در روابط بیرونی یک کمونته به کالاها بدل شوند، در واکنش [به این وضع]، همچنین در داد و ستدهای درونی کمونته نیز چنین می‌شوند» [Marx, 1867, 23, p. 87]. پس، سرمایه‌داری یا تولید کالاها به وسیله‌ی کالاها، حد نهایی درونی‌سازی مناسبات بیرونی است.

169 the form of commodity

170/ونو بر این باور است که بر پایه‌ی دگرگون‌سازی نیروی کار به کالا، «اشکال گردش ذات/جوهر حیات اقتصادی را به چنگ می‌آورند».

171 Labor-and-Production Process

172 Value-Formation-and-Augmentation Process

173 Circulation-Process Of Capital

1. چرخه‌ی سرمایه و هزینه‌های گردش (i: 1-6)
 - الف) آشکال چرخه‌ای سه‌گانه‌ی سرمایه¹⁷⁴ (i: 1, 2, 3, 4)
 - ب) سرمایه‌ی مولد در برابر سرمایه‌ی در گردش¹⁷⁵ (i: 5)
 - ج) هزینه‌های گردش
2. برگشت سرمایه¹⁷⁶ (ii: 7-16)
 - الف) دوره‌ی تناوب برگشت¹⁷⁷ [سرمایه]: (ii: 7, 8, 9)
 - ب) دوره‌ی تناوب برگشت و پیش‌روی‌های سرمایه (ii: 15)
 - ج) برگشت سرمایه‌ی متغیر (ii: 16)
3. گردش ارزش اضافی¹⁷⁸ (ii: 17)

فصل سوم. فرآیند بازتولید سرمایه¹⁷⁹ (I: vii; II: iii)

1. بازتولید و انباشت سرمایه (vii: 23, 24)
 - الف) بازتولید ساده (vii: 23)
 - ب) تبدیل ارزش اضافی به سرمایه یا انباشت سرمایه (vii: 24*)
 - ج) تقسیم ارزش اضافی به بودجه‌های مصرفی و انباشتی¹⁸⁰ (vii: 24*)
2. فرآیند واقعی انباشت سرمایه‌دارانه (vii: 25*)
 - الف) انباشت بدون افزایش در ترکیب سرمایه (25¹)
 - ب) انباشت حاوی افزایشی در ترکیب سرمایه¹⁸¹ (25^{2*}, 25³, 25⁴)
 - ج) قانون عمومی انباشت سرمایه¹⁸² (25^{4*})
3. فرآیند بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی تجمیع‌یافته¹⁸³ (iii: 18-21)
 - الف) قوانین عمومی بازتولید اجتماعی (iii: 18-21)
 - طرح بازتولید ساده (iii: 20*)
 - علمکرد پول و بازتولید پول-ماده¹⁸⁴ (iii: 20¹²)
 - طرح بازتولید بسط‌یافته¹⁸⁵ (iii: 21)
 - ب) بنیاد مطلق قانون ارزش¹⁸⁶ (iii: 20*)
 - ج) سرمایه و درآمد¹⁸⁷ (iii: 20*)

سرمایه‌داری تجارت را پیش‌فرض خود قرار می‌دهد، اما برعکس آن صادق نیست؛ چون تجارت فعال کالاها ضرورتاً نیازمند آن نیست که قابلیت انسان برای کار کردن (نیروی کار) را به کالا بدل سازد. معامله‌پذیری نیروی کار¹⁸⁸ تنها

174 Three Circuit-Forms of Capital

175 Productive Capital Versus Circulation Capital

176 The Turnover of Capital

177 The Turnover-Period

178 Circulation of Surplus Value

179 Reproduction Process Of Capital

180 Division of Surplus Value into Consumption and Accumulation Funds

181 Accumulation Involving a Rise in Capital Composition

182 The General Law of Capital Accumulation

183 Reproduction Process of the Aggregate Social Capital

184 Function of Money and Reproduction of the Money-Material

185 Expanded Reproduction Scheme

186 Absolute Foundation of the Law of Value

187 Capital and Income

188 Saleability of labor-power

به‌طور تاریخی رخ می‌دهد. اما وقتی چنین شود، سرمایه به سپهر تولید رسوخ می‌کند و دیالکتیک سرمایه قلمرو کاملاً جدیدی برای رشد و توسعه‌اش پیدا می‌کند. پس، آموزه‌ی تولید آنچه با تجارت کالای خاص موسوم به نیروی کار پیوند دارد را به طور اساسی، یعنی بر حسب تولید اجتماعی اشیای مادی، به نمایش می‌گذارد.¹⁸⁹ به بیان دیگر، این آموزه جوهر سرمایه‌داری را توضیح می‌دهد.

جوهر سرمایه‌داری در این حقیقت نهفته است که تولید اشیای مادی، [وجود] رابطه‌ی اجتماعی میان خریداران و فروشندگان نیروی کار را پیش‌فرض خود قرار داده و چنین رابطه‌ی را تصدیق می‌کند. این رابطه‌ی واقعی، که می‌توان آن را رابطه‌ی ارزش¹⁹⁰ نامید، مستقل از - و مقدم بر - قیمت‌گذاری عمومی اجناس (goods) در بازار است، چون این رابطه نسبت به روش‌های قیمت‌گذاری اجناس بی‌تفاوت/نامتغیر (invariant) است. بنابراین، بهترین روش توضیح این رابطه، بر حسب ارزش‌ها (یا هزینه‌های واقعی اجتماعی¹⁹¹) است، و نه مسلماً بر حسب قیمت‌های تولید¹⁹². در واقع، قیمت‌های تولید حتی قابل تعریف نیستند، مگر اینکه سرمایه‌داران بر اساس آن دسته ارزش‌های مصرفی که در تولید آن‌ها تخصص یافته‌اند و [به لحاظ فنی] خود را بر تولید آن‌ها متمرکز کرده‌اند، تمایز بیابند. این تمایزیابی از آموزه‌ی تولید بیرون گذاشته شده است، چرا که آموزه‌ی تولید معطوف به رابطه‌ی ارزش است، نه رابطه‌ی «ارزش مصرف»¹⁹³.

نخستین فصل این آموزه، شالوده‌ی قانون ارزش را پی می‌ریزد، که به معنای آن نیست که کالاها در بازار بر اساس محتوای کارشان (labor content) مبادله می‌شوند. قانون ارزش ضرورت یک سیستم حسابداری (accounting) بر حسب هزینه‌ی واقعی اجتماعی را پیش می‌نهد. در اینجا دیدگاه اجتماعی تحریف‌ناشده توسط ملاحظات هزینه‌ی خصوصی سرمایه‌داران، به طور سنجیده (با ظرافت) به کار گرفته می‌شود تا رابطه‌ی واقعی بین سرمایه‌داران و کارگران توضیح داده شود. برخلاف ادراک عمومی، روشن می‌گردد که هیچ سرمایه‌داری نمی‌تواند یک استثمرگر تمام‌وقت باشد، چون سرمایه به منظور تولید می‌باید همچنین «گردش» کند. این مساله، که در فصل دوم دکتترین تولید پیش کشیده می‌شود، حداقل به همان اندازه‌ی مضمون فصل نخست دارای اهمیت است. جامعه‌ی سرمایه‌داری هزینه‌ی سرمایه‌دارانه بودن‌اش را با تخصیص بخش قابل توجهی از منابع خود به عملکردهای اکیدا گردشی و غیرمولد متحمل می‌شود؛ و اگر این هزینه بسیار سنگین گردد، سرمایه‌داری به دلیل ناکامی در اینکه به قدر کافی مولد باشد، می‌تواند معنای وجودی (raison d'être) خود را از دست بدهد.

اونو در فصل سوم آموزه‌ی تولید، نظریه‌ی انباشت مارکس و نظریه‌ی خودش در باب طرح‌های بازتولید (reproduction schemes) را در کنار هم قرار می‌دهد، چون در هر دو حالت تولید سرمایه‌دارانه باید به‌منزله‌ی یک فرآیند بازگشتی

189 در نظریه‌ی اقتصادی مارکسی فقط اشیای مادی (با ظرفیت‌شان برای به‌بار آوردن خدمات در مسیر مصرف‌شان) می‌توانند «تولید» گردند. خدمات «تولید» نمی‌شوند و نمی‌توانند به‌خودی‌خود به کالا بدل شوند. «یک کالا ... شی‌ای بیرون از ماست، چیزی که با خواص خود خواسته‌های انسانی از این نوع یا نوع دیگر را برآورده می‌کند» [Marx, 1867, 23, p. 23]

190 value relation

191 social real costs

192 منظوم از جوهر ارزش (substance of value) هزینه‌ی واقعی تولید از منظر جامعه است. جوهر ارزش می‌باید از محاسبه‌ی هزینه‌ی خصوصی (private cost calculus) سرمایه‌داران، که در قیمت‌ها بازتاب می‌یابد، متمایز گردد. برای مثال، سرمایه‌داران برای استفاده از زمین هزینه می‌کنند، اما زمین فناپذیر (indestructible land) موهبتی از سوی طبیعت است و برای جامعه هزینه‌ای در بر ندارد.

193 گزاره‌ای که من در اینجا طرح می‌کنم، نسبت به آنچه/ونو احتمالاً پذیرای آن باشد، داعیه‌ی بزرگ‌تری است.

مداوم¹⁹⁴ در نظر گرفته شود، یعنی به سان یک فرآیند بازتولید. اما بازتولید اشیاء مادی، متضمن بازتولید رابطه‌ی ارزش است، که بازتولید نیروی کار به عنوان کالا را تضمین می‌کند.

از آنجا که نیروی کار نمی‌تواند «ساخته» شود، بلکه تنها می‌تواند به‌طور اجتماعی بازتولید گردد، دستمزدهای واقعی دریافتی کارگران باید درست به میزانی باشند که برای بازتولید نیروی کار آنان کفایت کنند، نه بیشتر و نه کمتر؛ چون در هر دو حالت ذخیره/موجودی (supply) نیروی کار کاهش می‌یابد. بین کمینه‌ی دستمزد واقعی تنظیم شده در سطح بقای زیست‌شناختی و بیشینه‌ی دستمزدی که به فزونی مطلق سرمایه¹⁹⁵ می‌انجامد، یک نرخ دستمزد قابل‌قبولی¹⁹⁶ وجود دارد، که با این حال نمی‌توان آن را نرخ دستمزد تعادلی¹⁹⁷ نامید¹⁹⁸. یک نرخ دستمزد قابل‌قبول آن است که بقا و دوام‌پذیری (viability) نظام سرمایه‌داری بدان وابسته است، به‌طوری که اگر عرضه و تقاضا نرخ قابل‌قبولی را به بار نیاورد، نظام سرمایه‌داری باید تغییراتی ساختاری به منظور تدارک این نرخ ایجاد کند. قانونی که اصطلاحاً قانون جمعیت مازاد¹⁹⁹ نام گرفته تأیید می‌کند که سرمایه‌داری در درازمدت از چنین انعطاف‌پذیری ساختاری‌ای برخوردار است.

تا زمانی که یک ذخیره‌ی کافی از نیروی کار تضمین شده باشد، بازتولید اشیای مادی با هیچ محدودیت اساسی‌ای (inherent restriction) مواجه نمی‌شود. طرح بازتولید²⁰⁰، یا نمای اقتصادی²⁰¹، شیوه‌ای را که سرمایه از آن طریقاً مجموع تولید جامعه را سازمان‌دهی می‌کند نشان می‌دهد. اما تفکیک کل محصولات به ابزار تولید و مواد/مصالحی برای مصرف²⁰²، حاوی یک دسته‌بندی صنعتی نیست، چون محصولات یک صنعت ممکن است برای هر دو منظور مورد استفاده قرار گیرند. در نتیجه، چنین تفکیکی همچنین در بردارنده‌ی هیچ تخصصی (specialization) در سمت سرمایه‌داران نیست²⁰³. این طرح [بازتولید] صرفاً نشان می‌دهد که یک ساختار تجمیعی سرمایه²⁰⁴ وجود دارد که صرف‌نظر از الگوی ویژه‌کاری/تخصص‌یابی سرمایه‌دارانه²⁰⁵، شرط خود-جایگزینی (self-replacement) را همان‌گونه که هر تولید اجتماعی باید انجام دهد، برآورده می‌سازد. این طرح بیانگر هیچ شرطی در مورد تعادل بازار نیست، که در

194 a continually recurrent process

195 absolute excess of capital

196 feasible wage rate

197 equilibrium wage rate

198 نظریه‌ی دستمزدهای مارکس اغلب به عنوان نسخه‌ای از نظریه‌ی دستمزد معاش کلاسیک (classical subsistence wage theory) تلقی می‌شود. درست است که دستمزد واقعی بیرون از قیمت‌گذاری عام بازار تعیین می‌گردد، اما این به معنای آن نیست که دستمزد واقعی ممکن است به‌گونه‌ای زیست‌شناختی یا به‌طور میانه به‌عنوان بسته‌ی ثابتی از اقلام دستمزدی (wage goods) تجویز و تعیین گردد. همان بسته‌ی مادی در محیط‌های اجتماعی متفاوت می‌تواند توسط اکثریت کارگران یا به‌قدری وفور نعمت تلقی گردد که پس‌اندازهای پایداری را موجب گردد و یا چنان به‌دور از اخلاق نازل و ناکافی باشد که انگیزه‌ی آنان برای کار کردن را تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین، امکان دستمزدهای واقعی می‌باید «به‌طور اجتماعی» تعیین گردد. اقتصاددانان مارکسی اهمیت این رابطه‌ی اجتماعی را صرفاً بدین خاطر که از منظر بازار (یعنی از منظر محاسبات سرمایه‌دارانه) نامربوط است، دست‌کم نمی‌گیرند.

199 law of surplus population

200 scheme of reproduction

201 *tableau economique*

202 materials for consumption

203 احتیاط‌های پانویس ۱۹۵ [41] در اینجا نیز کاربرد می‌یابند. باید در نظر داشت که اگر همه‌ی کالاها مقید به آن باشند که پیش از مصرف فروخته شوند، همه‌ی سرمایه‌داران در مجموع آمیزه‌ی یکسانی از ارزش‌های مصرفی به همان اندازه‌ی [مصرف] کل جامعه را تولید خواهند کرد. اما چنین شرطی پیش‌از این در تعریف کالاها لحاظ شده است.

204 aggregate structure of capital

205 capitalist specialization

«آموزه‌ی تولید»، که سرشت تولید سرمایه‌دارانه را توصیف می‌کند، توجه خود را بر رابطه‌ی ارزش (value relation) میان سرمایه‌داران و کارگران متمرکز می‌کند، و رابطه‌ی بازار (یا رابطه‌ی قیمت²⁰⁷) میان سرمایه‌داران، و بین سرمایه‌داران و زمین‌داران را در پس‌زمینه نگه می‌دارد. اولویت منطقی رابطه‌ی ارزش در مقایسه با رابطه‌ی بازار از آن رو می‌باید بدیهی باشد که تولید سرمایه‌دارانه تا جایی دوام دارد که جوهر آن سالم و دست‌نخورده باقی بماند، حتی زمانی که بازار سرمایه‌داری به‌واسطه‌ی رویه‌ها و کنش‌های انحصارگرایانه [از شکل طبیعی خود] تماماً کژدیس (مُعوَج) شده باشد.

۶. دیالکتیک سرمایه (۲)

به منظور حفظ سرشت (جوهر) تولید سرمایه‌دارانه، سرمایه می‌باید به قواعد رقابت آزاد وفادار بماند و مازاد تولید را بر اساس اصول بازار توزیع کند. بنابراین جُستارمیه‌ی آموزه‌ی توزیع عبارت است از رابطه‌ی بازار یا رابطه‌ی قیمت. همانند دو آموزه‌ی پیشین، فهرست مباحث این آموزه را نیز بر اساس کتاب «اصول اقتصاد سیاسی»/ونو (به همراه برخی ساده‌سازی‌ها) نقل می‌کنم:

بخش سوم. آموزه‌ی توزیع (III i-vii)

فصل اول. مقوله‌ی درآمد از سود²⁰⁸ (i, ii, iii)

1. تبدیل ارزش اضافی به سود (1-7: i)

(الف) هزینه-قیمت²⁰⁹ و سود (1, 2)

(ب) نرخ ارزش اضافی و نرخ سود (3)

(ج) سه فاکتور تعیین‌کننده‌ی نرخ سود (4, 5, 6, 7)

206 تقسیم دو-بخشی (two-sectoral division) در طرح بازتولید مارکس که در انتهای جلد دوم کاپیتال مورد بررسی قرار گرفته است، اغلب به‌عنوان مقدمه‌ای بر تقسیم صنعتی چند-بخشی در جلد سوم کاپیتال نگریسته می‌شود. از آنجا که خود مارکس اغلب درباره‌ی «تجارت میان سرمایه‌داران گروه اول (department I) و سرمایه‌داران گروه دوم» سخن می‌گوید، بدبفهمی یادشده می‌تواند به سادگی ایجاد گردد؛ و بسیاری از اقتصاددانان تلاش کرده‌اند نظریه‌ی قیمت را در طرح بازتولید ادغام کنند، تا بتوانند برخی نتایج جالب توجه را از آن بیرون بکشند. (برای مثال نگاه کنید به پل سوئیزی [1942, 34, II و III]). با این حال، من باور دارم که مارکس صرفاً آن چیزی را بیان کرد که سرافا (Sraffa) آن را حالت خود-جایگزینی (self-replacement) می‌نامد، با تمایزگذاری میان کالاهای اصلی و غیراصلی (همان‌گونه که سرافا چنین تمایزی را قایل می‌شود)؛ هرچند تعریف سرافا در انطباق کامل با تعریف مارکس قرار ندارد. طرح بازتولید نشان می‌دهد که تا جایی که نیروی کار به‌مثابه‌ی کالا در دسترس باشد، سرمایه‌ی اجتماعی تجمیع‌یافته می‌تواند به‌گونه‌ای ساختار بیابد که رابطه‌ی ارزشی را با شرط خود-جایگزینی سازگار سازد. به بیان دیگر، این اثباتی است بر وجود تولید سرمایه‌دارانه.

207 market (or price) relation

208 The Income-Category of Profit

209 Cost-price

2. تشکیل نرخ عمومی سود (ii: 8-12)
- الف) تفاوت‌های میان-صنعتی در نرخ سود²¹⁰ (8)
- ب) تبدیل ارزش‌ها به قیمت‌های تولید (9)
- ج) قیمت تولید و قیمت بازار؛ یا رقابت سرمایه‌دارانه (10, 11, 12)
3. گرایش نزولی نرخ عمومی سود²¹¹ (iii: 13-15)
- الف) تعقیب سود اضافی²¹² از طریق نوآوری (13*)
- ب) قانون گرایش نزولی نرخ عمومی سود (14, 13*)
- ج) تضادهای ماندگار در شیوهی سرمایه‌دارانه‌ی تولید²¹³ (15)

فصل دوم. مقوله‌ی درآمد از رانت زمین²¹⁴ (vi: 37-47)

1. رانت تفاضلی²¹⁵؛ شکل اولیه‌ی آن (39)
- الف) تبدیل سود مازاد به رانت
- ب) رانت تفاضلی - ۱
- ج) گسترش قطعات زمین زیر کشت و تأثیرات آن بر رانت
2. شکل دوم رانت تفاضلی (44-40)
- الف) ویژگی‌های رانت تفاضلی - ۲
- ب) بارآوری سرمایه‌ی مازاد²¹⁶ و تأثیرات آن بر رانت
- ج) انباشت سرمایه در کشاورزی و رانت
3. رانت مطلق زمین (46, 45)
- الف) هزینه-قیمت²¹⁷ و سود (1, 2)
- ب) نرخ ارزش اضافی و نرخ سود (3)
- ج) سه فاکتور تعیین‌کننده‌ی نرخ سود (4, 5, 6, 7)

فصل سوم. مقوله‌ی درآمد از بهره²¹⁸ (iv, v, vii)

1. سرمایه‌ی وامی²¹⁹ (v: 25-36)
- الف) اعتبار تجاری
- ب) اعتبار بانکی و نظام اعتباری²²⁰
- ج) سرمایه‌ی وامی و سرمایه‌ی صنعتی
2. سرمایه‌ی تجاری²²¹ و سود آن (iv: 16-20)
- الف) تبدیل هزینه‌های گردش به سرمایه
- ب) سود تجاری
- ج) خصلت گمراه‌کننده‌ی سرمایه‌ی تجاری²²²

210 Inter-industrial Differences in Profit-rate

211 Falling Tendency of General Profit-Rate

212 Pursuit of Surplus-Profit

213 Contradictions Inherent in Capitalist Method of Production

214 The Income-Category of Ground-Rent

215 Differential Rent, Its first Form

216 Productivity of Additional Capital

217 Cost-price

218 The Income-Category of Interest

219 Loan Capital

220 Credit-System

221 Commercial Capital

222 Illusory Character of Commercial Capital

3. سرمایه‌ی حامل بهره²²³ (v: 21-24; vii: 48-51)

الف) تفکیک سود و بهره و سود پیش‌گامی: نظام شرکت‌های سهامی²²⁴ (v: 21-24)*

ب) تبدیل سرمایه به کالا (v: 24*; vii: 48-50)

ج) درآمد به اصطلاح ملی²²⁵ (vii: 51)

4. مناسبات طبقاتی جامعه‌ی سرمایه‌داری (vii: 51)

سرمایه‌داران تحت هر وضعیتی با یکدیگر رقابت خواهند کرد؛ اما به‌میانجی شرایطی فناورانه و نهادی²²⁶ می‌توان عملکردهای یک بازار کاملاً رقابتی را مورد حمایت قرار داد. این شرایط در الگوی سرمایه‌داری ناب می‌باید حفظ شوند، تا دیالکتیک سرمایه (سرمایه در معنای اصلی آن²²⁷) بتواند یک نظام خود-تداوم‌بخش²²⁸ بنا کند، اگرچه سرمایه‌داری واقعی در مرحله‌ی توسعه‌ی امپریالیستی‌اش این شرایط را تماماً دست‌کاری می‌کند و تغییر می‌دهد.

آموزه‌ی توزیع با تخص‌ص‌یابی/ویژه‌کاری²²⁹ سرمایه‌داران در حوزه‌های متفاوتی از تولید ص‌نعتی آغاز می‌شود. سرمایه‌داران، بنا به سرشت [اقتصادی] خود، همانند تاجران تمایل دارند که در یک رشته‌ی معین تخص‌ص کسب کنند، تا کارآیی بیشتری داشته باشند؛ اما به دلیل نابرابری‌های برگشت [سرمایه] در شاخه‌های مختلف صنعت²³⁰، برآمده از شرایط فناورانه، آن‌ها ممکن است از چنین کاری سرخورده شوند. درایت (wisdom) بازار سرمایه‌دارانه در این است که از طریق برقراری نرخ یکسانی از سود²³¹ از این نابرابری «فراروی» (aufheben) می‌کند؛ یعنی از این طریق که به قیمت‌های تولید اجازه می‌دهد تا در سطح تعادلی غالب گردند. اگرچه دو کالا [ی فرضی] حاوی هزینه‌ی واقعی اجتماعی یکسانی بوده و بنابراین دارای ارزش یکسانی باشند، ممکن است در بازار به عنوان کالاهای هم‌ارز (equals) مبادله نشوند، چرا که در بازار محاسبات هزینه‌ی «عمل‌گرایانه» تری از سوی سرمایه‌داران، از سایر ملاحظات پیشی می‌گیرد. در غیر این صورت، سرمایه‌داری از تولید همه‌ی ارزش‌های مصرفی که جامعه به آن‌ها نیاز دارد درمی‌ماند²³².

223 Interest-Bearing Capital

224 Entrepreneurial Profit: Joint Stock Enterprise System

225 The So-called National Income

226 institutional conditions

227 capital as such

228 self-perpetuating system

229 specialization

230 interindustrial inequality of returns

231 uniform rate of profit

232 شاید در اینجا توضیحی درباره‌ی موضوع موسوم به «مساله‌ی تبدیل» (transformation problem) مناسب باشد. بسیاری از اقتصاددانان مفتون گذار متناقض‌ظاهری از یک نظام برآورد ارزش به یک نظام برآورد قیمت بوده‌اند و تلاش کرده‌اند این مساله را از طریق لبداع برخی فرمول‌های تبدیل مکانیکی حل کنند. اما آن‌ها اغلب از این واقعیت غافل‌اند که قانون ارزش مستقل از سازوکار قیمت نیست، هرچند رابطه‌ی ارزش مقدم بر و مستقل از رابطه‌ی بازار (یا رابطه‌ی قیمت) است. منظورم را کمی شرح می‌دهم: بگذاریم سیستم یک نرخ دستمزد واقعی ممکن را انتخاب کند، سپس یک نرخ سود یکنواخت فراهم می‌گردد. بر این اساس، بازار به طور رقابتی مجموعه‌ای از قیمت‌های تولید و سطوح فعالیت تعادلی را برای همه‌ی صنایع تعیین می‌کند. تنها پس از این مرحله است که محاسبه‌ی میزان کار (یعنی تنها هزینه‌ی مرتبط و معنادار از منظر اجتماعی) ضروری برای تولید یک واحد از هر ارزش مصرفی مورد نیاز جامعه، ممکن می‌گردد. قانون ارزش که می‌گوید ارزش (یا هزینه‌ی اجتماعی واقعی) یک کالا توسط محتوای کار آن تعیین می‌گردد، به معنای آن نیست که ارزش می‌تواند به‌تنهایی به‌واسطه‌ی سازوکار فناورانه [ی تولید] یا شرایط فناورانه‌ی عرضه (technological supply conditions) تعیین گردد. برعکس، محتوای واقعی ارزش پیش از معلوم شدن شکل ارزش با قیمت (به تعبیری، ابعاد طرف)، قابل تعیین نیست.

مشکل فوق از این واقعیت ناشی می‌شود که دیالکتیک سرمایه می‌باید رابطه‌ی ارزش را پیش از رابطه‌ی بازار توضیح دهد، و یا این واقعیت که

اما حتی زمانی هم که یک نرخ سود یکسان میان شاخه‌های مختلف صنعتی برقرار می‌شود، باز هم ممکن است در یک شاخه‌ی صنعتی بیش و کم شرایط مطلوب‌تری برای تولید وجود داشته باشد؛ و سود اضافی ممکن است به سرمایه‌دارانی تعلق گیرد که تحت چنین شرایط مطلوب‌تری فعالیت می‌کنند.²³³ اگر سود اضافی همواره عاید برخی از سرمایه‌داران گردد، ممکن است به رانت (اجاره) تبدیل گردد، به طوری که نابرابری میان سرمایه‌داران را از میان بردارد. پس، نخستین فصل «آموزه‌ی توزیع» که به بررسی سود می‌پردازد، می‌باید با فصل دیگری درباره‌ی رانت دنبال گردد، که فصل دوم آموزه‌ی توزیع خواهد بود.²³⁴

نظریه‌ی بهره، که مضمون فصل پایانی «آموزه‌ی توزیع» را تشکیل می‌دهد، با نظریه‌ی «اعتبار تجاری»²³⁵ آغاز می‌شود و با تبدیل سرمایه به کالا پایان می‌یابد. /ونو از نحوه‌ی طبقه‌بندی سرمایه‌داران از سوی مارکس ناراضی است، یعنی طبقه‌بندی سرمایه‌داران در دو دسته‌ی «سرمایه‌داران پولی»²³⁶ که فقط بهره کسب می‌کنند، و «سرمایه‌داران فعال»²³⁷ [در حوزه‌ی تولید و خدمات کار-محور]، که فقط سود به اصطلاح «پیش‌گامی»²³⁸ کسب می‌کنند. تفکیک سود به بهره

«آموزه‌ی تولید» می‌باید مقدم بر «آموزه‌ی توزیع» بیاید. به همین خاطر است که من با صراحت این نکته را بیان کرده‌ام که در «آموزه‌ی تولید» سرمایه‌داران نمی‌باید هم‌پایه‌ی کارگران بر اساس ارزش‌های مصرفی ویژه‌ای که تولید می‌کنند، متمایز گردند و اینکه آن‌ها می‌باید همه‌ی اجناس (goods) را در نسبت یکسانی تولید کنند، البته مشروط بر اینکه هر جنس پیش از مصرف شدن، نخست در بازار عرضه گردد (نگاه کنید به پانویس ۲۰۵ [43]). نه مارکس و نه /ونو رابطه‌ی بازار را با چنین فرضی خنثی‌سازی نکردند، بلکه حتی در «آموزه‌ی تولید» آن را در پس‌زمینه حفظ کرده و ارجاعات مبهمی به آن داشته‌اند. اما دیالکتیک سرمایه تنها می‌تواند با ارجاع‌ندادن به قیمت‌گذاری اجناس -تحت هیچ شرایطی- در «آموزه‌ی تولید» روشن‌تر گردد.

بنابراین، به‌عنوان نتیجه‌گیری، گذار از یک نظام برآورد ارزش به یک نظام برآورد قیمت، یا گذار از دکتترین تولید به دکتترین توزیع، به‌طور ناب مساله‌ای مربوط به عرضه‌داشت دیالکتیکی است و نه مساله‌ای از فرمول‌های تبدیل مکانیکی. این موضوع به طور وسیعی مورد بدفهمی واقع شده است، به‌ویژه به دلیل ارجاع زودرس مارکس به نظریه‌ی کارپایه‌ی ارزش در «آموزه‌ی گردش ساده»، اشتباهی از جانب مارکس، که بوهم‌باورک [1] و [Böhm-Bawerk, 1896] و پیروانش به‌طور قابل فهمی آن را دستاویز انتقادات خود قرار دادند. اما پس از تصحیح این ایراد از جانب /ونو، آن‌ها این دست‌مایه‌ی استدلالی‌شان را از دست دادند، هرچند انتقادات خود را به شکل دیگری صورت‌بندی کرده‌اند.

233 در هر صنعت نوعی، «تولیدکنندگان حاشیه‌ای» (marginal producers) می‌باید قیمت بازار را دریافت کنند، که در حالت تعادل برابر با قیمت تولید است. در نظریه‌ی مارکسی، نیازی نیست که تولیدکنندگان حاشیه‌ای (یعنی عرضه‌کنندگان واحدهای اضافی، هنگام افزایش تقاضای اجتماعی برای یک کالا) کسانی باشند که تحت بدترین شرایط فناورانه تولید می‌کنند. این مساله ممکن است اقتصاددانان جریان اصلی را سردرگم سازد، چرا که آن‌ها مطابق پندار رایج بر این تصور اند که شرکت‌های [تولیدی] حاشیه‌ای همواره تحت نامطلوب‌ترین شرایط فعالیت می‌کنند. اما نظریه‌ی مارکسی سود و رقابت، برخلاف نظریه‌ی ارتدوکسی رقابت کامل، «ورود» و «خروج» آنی و بی‌اصطکاک را مفروض نمی‌گیرد. بنابراین، ممکن است سرمایه‌دارانی وجود داشته باشند که کمتر از سود میانگین کسب می‌کنند (قیمت تمام‌شده‌ی cost-price آن‌ها بالاتر از سطح تولیدکنندگان حاشیه‌ای است)، چون آن‌ها در حال حاضر به ماشین‌آلات نسبتاً نامرغوب وابسته‌اند که هنوز موعد اوراق کردن آن‌ها فرا نرسیده است. اگر در پاسخ به تقاضای فزونی‌یافته، یک سرمایه‌گذاری جدید توسط شرکت‌های «تازه‌وارد» یا تولیدکنندگان حاشیه‌ای انجام گیرد، ماشین‌آلات روزآمدتری می‌تواند وارد پروسه‌ی تولید گردد. یا مورد زیر را در نظر بیاورید:

افزایشی در تقاضا در شهرها رخ می‌دهد و شرکت‌های واقع در شهرها محتمل‌تر است که «تولیدکنندگان حاشیه‌ای» باشند، اگرچه آن‌ها به‌لحاظ فنی نسبت به شرکت‌هایی که در روستاها فعالیت دارند، «فرا دست» محسوب می‌شوند. چنین شرایط محتملی که بر پاسخ سویی تقاضا (-supply side response) تأثیر می‌گذارد، نباید به طور مکانیکی از دایره‌ی مفروضات کنار گذاشته شوند، زیرا این شرایط در مسیر توسعه‌ی سرمایه‌داری ضرورتاً گرایش به ناپدید شدن ندارند. این امر به معنای آن نیست که نظریه‌ی اقتصادی مارکسی پیامدهای نیرومند رقابت را دست‌کم می‌گیرد.

234 توجه کنید که مارکس مقوله‌ی رانت/اجاره‌ی زمین (ground-rent) را در پایان جلد سوم کاپیتال مورد بحث قرار داده است.

235 commercial credit

236 money-capitalists

237 functioning capitalists

238 entrepreneurial profit / Unternehmensgewinn (German)

و «سود پیش‌گامی» را نمی‌توان با پیش‌انگاشت مکانیکی انواع مختلف صاحبان درآمد²³⁹ انجام داد. در نظریه‌ی ناب سرمایه‌داری، همه‌ی سرمایه‌داران به دلیل ساختارهای متفاوت زمان برگشت²⁴⁰ [سرمایه] در فعالیت‌های‌شان، در برخی مراحل و جوه راکد²⁴¹ خلق می‌کنند و در مراحل دیگر در جستجوی وجوه وام‌گرفتنی²⁴² هستند. نرخ‌های بهره برای همه‌ی انواع وام دادن و وام گرفتن²⁴³ به واسطه‌ی نیروی عرضه و تقاضا تعیین می‌شوند. چنین وضعیتی به معنای حضور وام‌دهندگان پولی دایمی از یک‌سو، و «پیش‌گامان» اقتصادی²⁴⁴ فعالی که سرمایه‌ای از آن خود ندارند، در سوی دیگر، نیست. نظریه‌ی ناب نمی‌تواند یک «نا-سرمایه‌دار»²⁴⁵ (کسی که مللک هیچ سرمایه‌ای نیست) را به یک سرمایه‌دار، «فعال اقتصادی» یا چیزی از این دست تبدیل کند. در این صورت، تفکیک سود میانگین²⁴⁶ به بهره و منفعت «پیشگامی» اقتصادی²⁴⁷ باید توضیح داده شود. اونو در اینجا به نظریه‌ی مارکس درباره‌ی سرمایه‌ی تجاری متوسل می‌شود و به آن اجازه می‌دهد تا «برونی‌سازی مناسبات سرمایه»²⁴⁸ را ایجاد کند، که همان مفهوم سرمایه‌ی حامل بهره²⁴⁹ است.²⁵⁰

شمار وسیعی از مارکسیست‌ها بر این باورند که به دلیل برخی ارجاعات فاش‌کننده‌ی کتاب کاپیتال به شرکت‌های سهامی²⁵¹، نظریه‌ی ناب سرمایه ممکن است در درون خودش حاوی سلاح‌های نظری مناسبی برای تحلیل سرمایه‌داری انحصاری باشد²⁵². اما «آموزه‌ی توزیع» اونو تنها حاوی ایده‌ی شرکت‌های سهامی است، نه واقعیت آنها؛ چون تبدیل

239 income recipients

240 turnover-time

241 idle funds

242 loanable funds

243 lending and borrowing

244 operating entrepreneurs

[برگردان این عبارت به «کارآفرینان فعال» شاید ساده‌تر و رایج‌تر باشد، اما واژه‌ی «کارآفرین» خود ترمی به‌شدت حاوی هنجارهای سرمایه‌دارانه است. /م.]

245 non-capitalist

246 average-profit

247 entrepreneurial gain

248 the externalisation of the relations of capital

249 interest-bearing capital

250 استدلال اونو تقریباً به قرار زیر است: چون سرمایه‌ی تجاری در کارکرد اکیدا گردشی تخصص یافته است، هیچ ارزش اضافی‌ای خلق نمی‌کند. در عوض، سرمایه‌ی تجاری بدین دلیل کسب سود می‌کند که از طریق کاهش بازه‌ی زمانی نامولد گردش، به‌طور غیرمستقیم در خلق ارزش اضافی مشارکت می‌نماید. اگر سرمایه‌ی تجاری کالاها را از سرمایه‌داران صنعتی بخرد و آنها را با قیمت‌هایی بالاتر به خریداران نهایی بفروشد، سود تجاری‌ای که کسب می‌کند ضرورتاً می‌بایستی متشکل از دو مولفه‌ی زیر باشد: الف) بهره، که می‌باید در هر حال حاصل می‌شد، اگر پول در بازار وام (loan market) سرمایه‌گذاری شده بود؛ و ب) منفعت حقیقی قابل انتساب به فعالیت «پیشگامی» یا سود شرکتی (Unternehmergewinn). در اینجا، بهره به عنوان یک بازده خودکار (automatic yield) افزوده شده بر سرمایه درک می‌گردد، یعنی این مساله که این بازده، صرفاً بازتابی از نرخ بهره‌ی تعیین شده در بازار پولی جاری (current money market) است، دیگر مناسبتی ندارد. بنابراین، سرمایه چنان نگریسته می‌شود که به‌طور خودکار حامل بهره است. [Chap. 24 , Vol. III , 23, 1894]

251 joint-stock companies / Aktiengesellschaften (German)

[شرکت سهامی، در فرهنگ واژگان اقتصادی، بنگاهی اقتصادی است که کل سرمایه‌ی آن از تعدادی سهام هم‌ارزش تشکیل می‌شود که میان صاحبان سهام تقسیم می‌شود. شرکت‌های سهامی به دو نوع سهامی خاص و سهامی عام تقسیم می‌شوند که مهم‌ترین تفاوت این دو در این است که سهام شرکت‌های سهامی عام در بازار بورس قابل مبادله است. /م.]

252 بیشترین موارد ارجاعات مارکس به «شرکت‌های سهامی» در سرآغاز فصل ۲۷ («نقش اعتبار در تولید سرمایه‌دارانه») جلد سوم کاپیتال است [1894, 23]. برای مثال، مارکس در رابطه با شکل‌گیری شرکت‌های سهامی چنین می‌گوید: «سرمایه، که خود بر یک شیوه‌ی اجتماعی تولید تکیه داشته و تراکم اجتماعی ابزار کار و نیروی کار را پیش‌انگاشت خود دارد، در اینجا مستقیماً مرسوم شکل سرمایه‌ی اجتماعی (سرمایه‌ی افراد مستقیماً وابسته) - متمایز از سرمایه‌ی خصوصی - است؛ و متولیان سرمایه این شکل تعهدات اجتماعی (social undertakings) را متمایز از تعهدات

سرمایه به کالا تنها در مرز قلمرو سرمایه‌داری ناب اتفاق می‌افتد. واری دققیق این مساله ممکن است ظرافت اندیشه‌ی /ونو را روشن سازد.

اگرچه با مفهوم سرمایه‌ی حامل بهره به‌سادگی می‌توان ارزش سرمایه‌شده‌ی هر دارایی²⁵³ را برآورد کرد، در نظریه‌ی ناب سرمایه‌داری، ارزش‌های دارایی‌شده «موهومی» (fictitious) هستند. برای مثال، تشکیل قیمت زمین (land-price) به‌عنوان ارزش سرمایه‌شده‌ی [حاصل از] اجاره، هیچ ارزش واقعی‌ای به زمین نسبت نمی‌دهد، همچنان‌که زمین را به یک کالای اصیل/واقعی (genuine commodity) بدل نمی‌کند. زمین در معنای واقعی آن، نمی‌تواند واجد هیچ گونه هزینه‌ی اجتماعی بازتولید باشد؛ بنابراین، [زمین] ارزش نیست. پس این به معنای آن است که در دیالکتیک سرمایه تبدیل زمین به کالا باید تنها یک ایده باشد، نه یک واقعیت²⁵⁴.

ممکن است یک بنگاه سرمایه‌دارانه²⁵⁵ به‌طور مشابه دارای یک ارزش سرمایه‌شده باشد، که می‌توان آن‌ها را بر اساس سهام و موجودی‌ها (shares and stocks) عرضه کرد. این ارزش سرمایه‌شده «سرمایه‌ی موهومی» نامیده می‌شود. اگرچه ایده‌ی سرمایه‌ی موهومی، به همراه مفهوم سرمایه‌ی حامل بهره، در سرمایه‌داری ناب وجود دارد، بازاری که سرمایه‌ی موهومی در آن واقعاً مورد معامله واقع شود (traded) قابل تصور نیست. چرا که اگر چنین بازاری وجود می‌داشت، باید همچنین سرمایه‌گذارانی در بازار سرمایه وجود می‌داشتند، که موجران/ واگذارکنندگان²⁵⁶ [سرمایه] باشند، یا همان‌طور که مارکس می‌گوید «سرمایه‌داران پولی». یعنی کسانی که دارای پول مازاد (excess-money) هستند، اما خودشان را درگیر خرماتیسیتیک سرمایه²⁵⁷ نمی‌کنند. پس، در الگوی سرمایه‌داری ناب دو نوع سرمایه‌دار وجود دارد: یکی آن‌هایی که سود میانگین (average-profit) را دنبال می‌کنند، و دیگری کسانی که صرفاً به دنبال درآمد بهره‌ای (interest-income)، که کمتر از سود میانگین است، هستند. با دنبال کردن منطق سرمایه درمی‌یابیم که دسته‌ی دوم به نظریه‌ی ناب سرمایه تعلق ندارد و اساساً نمی‌توان این دسته را به‌طور موجهی در این نظریه جای داد.

خصوصی فرض می‌کنند. چنین چیزی لغو سرمایه به‌مثابه‌ی دارایی خصوصی در چارچوب خود تولید سرمایه‌دارانه است.» [Vol. III, p. 436, 1894 (1966), 23]

ارجاعات متعدد دیگری نیز از این دست وجود دارد. اما شرکت‌های سهامی‌ای که مارکس به‌واقع شاهد ظهور آن‌ها بود، شرکت‌های فعال در حوزه‌ی کسب‌وکار راه‌آهن بودند. «جهان همچنان فاقد راه آهن می‌بود، اگر این صنعت مجبور بود منتظر آن بماند که [فرآیند] انباشت به ظهور شماری سرمایه‌های منفرد [با دارایی‌هایی] فراتر از حد کفایت برای ساخت و ساز راه‌آهن بیانجامد. برعکس، تمرکز (centralisation) در چشم‌به‌هم زدن از طریق شرکت‌های سهامی این کار را به انجام رساند.» [Vol. I, p. 628, 1867 (1963), 23]. اما سرمایه‌داری انحصارگرا (monopolistic) به‌میانجی جذب و اقتباس نظام سهامی در حوزه‌ی مالی، تجارت دریایی، حمل‌ونقل یا خدمات عمومی حاصل نمی‌شود. تنها هنگامی که صنایع تولیدی کلیدی نظیر آهن و فولاد چنین نظامی را اقتباس کنند، انحصارات شروع به جایگزینی رقابت می‌کنند.

253 capitalized value of any asset

254 چون، اگر [چنین تبدیلی] یک واقعیت می‌بود، معاملات گسترده‌ی زمین می‌بایستی در نظریه‌ی ناب سرمایه پیش‌انگاشته می‌شد. در نتیجه، روابط میان صاحبان زمین و سرمایه‌داران مبهم و نامعلوم می‌ماند. اگر برای مثال، سرمایه‌داران حوزه‌ی کشاورزی صاحب زمین می‌بودند، تقسیم ارزش‌های اضافی آنان به سود و اجاره دیگر بیش از این از طریق اصل بازار سامان نمی‌یافت. سرمایه‌داران کشت‌کار صاحب زمین‌های بارآورتر، مزیت بزرگی نسبت به آن‌هایی که صاحب زمین‌های کمتر بارور بودند، می‌داشتند؛ و رقابت به انحصارات منجر می‌شد. چنین پیامدی با الگوی سرمایه‌داری ناب ناسازگار است.

255 a capitalist enterprise

256 rentiers

257 chrematistics of capital

پس [حفظ] انسجام منطقی²⁵⁸، مستلزم بیرون‌گذاری موجران سرمایه و بازار سرمایه‌ی [مختص] آنان از الگوی سرمایه‌ی داری ناب است.

با این اوصاف، چگونه می‌توان عروج سرمایه‌داری انحصاری²⁵⁹ (یا امپریالیسم)، که در آن شرکت‌های سهامی شکل غالب بنگاه‌های سرمایه‌دارانه هستند را توضیح داد؟ برای مثال، گذار از لیبرالیسم به امپریالیسم را می‌توان این‌گونه مدلل کرد: هنگامی که تجارت آزاد به تدریج مناطق هر چه وسیع‌تری از دنیا را در بر می‌گیرد، نظام‌های حمل‌ونقل باید رشد و توسعه بیابند؛ اما خطوط راه‌آهن و کشتی‌های بخار نیازمند مقادیر عظیمی از محصولات صنعت آهن و فولاد هستند، که [در نتیجه] بسط آن‌ها شتاب می‌گیرد. اینک اما تشکیل واقعی سرمایه در چنین صنعت سنگینی نمی‌تواند از سوی سرمایه‌داران منفرد پشتیبانی مالی گردد؛ بنابراین، نظام شرکت سهامی، که تاکنون در کسب‌وکار راه‌آهن به کار گرفته شده است، شروع به رشد می‌کند و حتی به قلمرو صنایع کارگاهی²⁶⁰ نفوذ می‌یابد و بنگاه‌های کوچک این قلمرو را به انحصارات بدل می‌کند.

این توضیح، که ممکن است بر پایه‌ی مطالعات تجربی پذیرفته شده یا رد گردد، تماماً (به‌طور خالص) تاریخی است، بی‌آنکه شامل یک نظریه‌ی اقتصادی، و یا هر گونه دیالکتیک سرمایه باشد. اما برساختن چنین فرضیه‌ی تاریخی‌ای ممکن است از طریق خصلت‌یابی‌های نظری مرحله‌مند دربارهِ هر دو مرحله‌ی لیبرالیسم و امپریالیسم تسهیل گردد. آن‌گاه مساله آن خواهد بود که دیالکتیک سرمایه چگونه با «سنخ مادی» مرحله پیوند می‌یابد؛ یا به‌واقع، گذار از نظریه‌ی ناب به نظریه‌ی مراحل چگونه باید توضیح داده شود.

چنان‌که پیش‌تر هم اشاره کردم، فهم من آن است که «سنخ مادی» یک مرحله بلید به‌منزله‌ی تصویر تاریخی تحقق‌یافته²⁶¹ دیالکتیک سرمایه (سرمایه در معنای اصلی آن) دیده شود؛ یعنی «سنخ مادی» می‌باید به‌سان دیالکتیک سرمایه در تاریخ بیان گردد. برای مثال، چنین بیانی برای مرحله‌ی امپریالیسم می‌تواند مطابق فهرست زیر باشد:

258 logical consistency

259 monopoly capitalism

260 manufacturing industry

261 historically-realized picture

امپریالیسم یا دیالکتیک سرمایه‌ی مالی

۱. تشکیل سرمایه‌ی مالی

الف) نظام شرکت‌های سهامی

ب) اهمیت سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی ثابت²⁶²

ج) کنترل مالی سرمایه

۲. شیوه‌ی انباشت سرمایه‌ی مالی

الف) جایگزینی رقابت آزاد با انحصارات

ب) ابزارهای مختلف کنترل بازار

ج) مازاد زمانی سرمایه²⁶³

۳. سیاست‌های اقتصادی امپریالیستی

الف) هزینه‌های گمرکی²⁶⁴ و دامپینگ²⁶⁵

ب) صادرات سرمایه به مستعمرات و مناطق اقماری²⁶⁶

ج) تقسیم جهان به امپراطوری‌های مستعمراتی²⁶⁷

صورت‌بندی فوق از آن من است و/ونو نباید به‌هیچ رو مسئول آن تلقی گردد، چون او تاکنون هیچ علاقه‌ای نسبت به اینکه «سنخ مادی» یک مرحله را بدین شکل بیان کند نشان نداده است. با این همه، روایت خود/ونو از امپریالیسم می‌توان بدین شیوه بازسازی کرد، بی‌آنکه جوهر آن را تغییر داد [1954, 37].

صورت‌بندی فوق در یک نگاه کلی نشان می‌دهد که دیالکتیک «سرمایه در تاریخ»²⁶⁸ یک نظام خود-تداوم‌بخش را بنا نمی‌کند، درحالی که دیالکتیک «سرمایه در معنای اصلی آن»²⁶⁹ چنین می‌کند. در اینجا، همانند هر بیان دیالکتیکی، سرشت سرمایه‌ی مالی در سه بخش بیان می‌گردد: پیدایش آن؛ سرشت (جوهر) آن؛ و مفهوم یا انگاره‌ی (notion) آن. اما با تقسیم جهان به امپراطوری‌های مستعمراتی، مفهوم سرمایه‌ی مالی، یعنی سیاست اقتصادی آن، پلیمان می‌یابد؛ حالتی که اساساً ناپایدار است، چرا که نیازمند دخالت‌گری [دایمی] نیروهای فرا-اقتصادی²⁷⁰ است. منظور آن است که چنین وضعیتی اجازه نمی‌دهد که سرمایه‌داری بیش از این بتولند تولید اجتماعی را تنها بر پایه‌ی اصول تجاری سازمان‌دهی و اجرا کند. پس، سرمایه‌ی مالی در نهایت طاعون جنگ امپریالیستی را به همراه خواهد آورد²⁷¹. بر پایه‌ی همین واقعیت است که می‌باید امپریالیسم را به‌منزله‌ی آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری (آن‌چنان که نین آن را نامید) در

262 Fixed Capital Investment

263 Chronic Excess of Capital

264 Custom Duties

265 [دامپینگ (Dumping): فروش کالا با قیمتی کمتر در بازار خارجی/م].

266 Satellites

267 Colonial Empires

268 dialectic of capital in history

269 dialectic of capital as such

270 extra-economic forces

271 «در این جزوه نشان داده می‌شود که جنگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴، یک جنگ امپریالیستی (یعنی یک جنگ تصرف‌طلبانه و بی‌رحمانه برای چپاول‌گری) از جانب هر یک از دو جناح آن بود. جنگی بود برای تقسیم جهان، برای بخش‌بندی و بخش‌بندی دوباره‌ی مستعمرات و حوزه‌های نفوذ سرمایه‌ی مالی و غیره. [Lenin, 1917, 18, p. 189-190].

نظر گرفت؛ مرحله‌ای رو به زوال و نابودی، که فراسوی آن مرحله‌ی دیگری در میان نخواهد بود²⁷².

دیالکتیک «سرمایه در تاریخ»، بی‌شبهت به دیالکتیک «سرمایه در معنای اصلی آن» که سرشت مجرد خرماتیسیتیک سرمایه‌دارانه را توصیف می‌کند، بازی واقعی سرمایه در یک محیط تاریخی انضمامی/مشخص را نمایش می‌دهد. اگر سرمایه‌داری ناب معادل «اندیشه»ی [ناب] هگل پیش از آفرینش جهان²⁷³ باشد، مراحل توسعه‌ی سرمایه‌دارانه می‌باید با تجلی‌های دنیوی و این‌جهانی²⁷⁴ آن مربوط باشند. با این جمع‌بندی، تلاش کرده‌ام نشان دهم که ساختار دیالکتیک سرمایه بسیار بیش از آنچه اکثر مارکسیست‌ها حاضر به تصدیق آن هستند، پیوند نزدیکی با نظام دانش‌نامه‌ی هگل دارد. و باور دارم که این تفسیر من با درک/ونو ناسازگار نیست، اگرچه در دفاع از وی باید بی‌درنگ اضافه کنم که/ونو هیچ‌گاه آشکارا (openly) از «مغلق‌نویسی‌های هگلی»²⁷⁵ من حمایت نکرده است.

۷. مفهوم‌پردازی ماتریالیستی تاریخ

پافشاری/ونو بر ضرورت نظریه‌ی اقتصادی سرمایه‌داری ناب، با فهم او از مفهوم‌پردازی ماتریالیستی تاریخ یا ماتریالیسم تاریخی پیوند نزدیکی دارد. برای هر گونه تفسیری از مارکسیسم، رابطه‌ی میان ماتریالیسم تاریخی و اقتصاد سیاسی اهمیت اساسی [اصل: اهمیت از درجه‌ی اول] دارد.

به نظر می‌رسد که شمار بزرگی از مارکسیست‌های ارتدوکس همچنان بر این نظرند که ماتریالیسم تاریخی خود «علم تاریخ جامعه»²⁷⁶ است، که می‌تواند همچون یک علم - برای مثال زیست‌شناسی - دقیق باشد. [Stalin, 1938, 32]. چنین تفسیری از ماتریالیسم تاریخی مدعی آن است که «تاریخ توسعه‌ی جامعه بر فراز تمام تاریخ توسعه‌ی تولید، تاریخ شیوه‌های تولید که طی قرن‌ها به دنبال هم آمده‌اند، تاریخ توسعه‌ی نیروهای مولد و مناسبات تولیدی مردم جای دارد.» [Stalin, 1938, 32]. اکنون اقتصاد سیاسی در معنایی تنگ و محدود، علمی است مختص مطالعه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه؛ اما اقتصاد سیاسی نزد/نگلس معنای وسیع‌تری می‌باید و به منزله‌ی علمی تلقی می‌شود که همه‌ی شیوه‌های تولید را مورد بررسی و پژوهش قرار می‌دهد [Engels, 1878, 6]. آن‌گاه چنین برمی‌آید که هم ماتریالیسم

272 باید در اینجا یادآور شوم که عصر امپریالیسم که در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۸۷۰ آغاز شده بود، با رویداد عظیم جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ پایان گرفت. طبق دیدگاه/ونو، سنخ مادی‌ای که مرحله‌ی امپریالیسم را سرشت‌نمایی می‌کند، می‌باید از تاریخ اقتصادی لین دوره استنتاج گردد. به نظر می‌رسد که/ونو بر این باور است که سرمایه‌داری پس از تولد حکومت شوروی جایگاه پیشین خود به عنوان نیروی مرکزی و وحدت‌بخش تاریخ جهان را از دست داده است و از آن زمان ملت‌های سرمایه‌داری برای باز-سامان‌دهی خود مجبور بوده‌اند به طور فزاینده‌ای بر ماشین دولتی تکیه کنند. روشن است که تحت چنین شرایطی شکل سرمایه‌ی مالی، که دیگر خود-بسندگی‌اش را از دست داده، قادر نیست دیالکتیک خود را به طور کامل آشکار سازد. بنابراین، امپریالیسم، در معنای اونویی از «مرحله»، نمی‌تواند از ویژگی‌های جهان امروزی، یعنی از یک سرمایه‌داری نیمه‌جان، برون‌یابی و استنتاج گردد.

273 Hegel's "thought" before the creation of the world

274 worldly manifestations

275 Hegelese

[صفتی مطایبه‌آمیز درباره‌ی ابهام و پیچیدگی یک نوشتار، با ارجاع به سبک نوشتاری دشوار-فهم هگل. البته روشن است که در اینجا سکین لین واژه را در معنایی دوپهلوی به کار می‌برد، یعنی علاوه بر اشاره بر فروتنانه به ناروشنی متن، به سهم بیشتر گرایش هگلی در رویکرد خود (در مقایسه با رویکرد/ونو) نیز اشاره می‌کند. م.]

276 "the science of the history of society"

تاریخی و هم اقتصاد سیاسی ابژه‌ی یکسانی را مطالعه می‌کنند: زیربنای مادی هر نوع جامعه‌ی انسانی؛ درحالی‌که اولی (ماتریالیسم تاریخی) تأکید خود را بر فرآیندهای گذار از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر می‌گذارد، دومی (اقتصاد سیاسی) بیشتر به سرشت یک شیوه‌ی تولید خاص علاقمند است. پس بنا بر چنین درکی، ماتریالیسم تاریخی و اقتصاد سیاسی علمی هستند که به‌طور دوجانبه مکمل یکدیگرند؛ و کاربست مفروضات ماتریالیسم تاریخی بر تحلیل اقتصادی سرمایه‌داری رویه‌ی نادرستی نخواهد بود. اما بر مبنای درک /ونو، که به‌طور بنیادی خلاف دیدگاه فوق است، مفهوم‌پردازی ماتریالیستی تاریخ یک علم نیست، بلکه یک فرضیه‌ی ایدئولوژیک²⁷⁷ است. معروف است که مارکس از طریق «یک واریسی انتقادی از فلسفه‌ی هگلی قانون²⁷⁸» بدین مفهوم‌پردازی رسید، و اینکه مارکس «به محض دستیابی به این مفهوم‌پردازی، آن را به اصل راهنمای پژوهش‌های خود» در علوم اجتماعی بدل ساخت [Marx, 1859, 22]. اما نظم رویدادها تأیید نمی‌کنند که این مفهوم‌پردازی [از تاریخ] می‌باید به‌لحاظ منطقی مقدم بر اقتصاد سیاسی باشد. در واقع، اگر اقتصاد سیاسی یک علم است، نبایستی بر هیچ‌گونه گرایش ایدئولوژیکی متکی باشد. /ونو بر این باور است که هر زمانی که مارکس به سمت استنتاجی که به لحاظ ایدئولوژیک به آن گرایش داشت، شتاب کرد، در تحلیل علمی خود چیز مطلوبی را ناتمام واگذاشت²⁷⁹. اگرچه ممکن است گفته شود که مارکس به کمک ایدئولوژی‌اش (که /ونو آن را «سوسیالیسم منفعل²⁸⁰» می‌خواند) قادر شد سرمایه‌داری را به‌درستی همچون یک نهاد تاریخی، و نه یک نهاد پایدار²⁸¹، درک کند، هیچ‌یک از استدلال‌های نظری او (و یا دیگران) هرگز از این طریق تسهیل نشده است، هرچند قدرت یک عقیده‌ی راسخ ایدئولوژیکی به‌طور قابل درکی ممکن است برای استدلال‌های نظری دست‌وپاگیر شود.

مفهوم‌پردازی ماتریالیستی تاریخ در بردارنده‌ی مفروضات سه‌گانه‌ی زیر است²⁸²:

۱) اصل زیربنا²⁸³: پایه‌ی مادی یا زیربنا²⁸⁴ی هر جامعه‌ی مناسبات تولیدی آن است؛ یعنی مناسبات انسان‌ها با یکدیگر در [بستر] فعالیت تولید مادی. زیربنای اقتصادی، روبنا²⁸⁵های قانونی و سیاسی را که بر فراز آن جای می‌گیرند، تعیین می‌کند (اما خود توسط آن‌ها تعیین نمی‌شود).

۲) اصل تطابق²⁸⁶: مناسبات تولیدی، متکی بر سطح خاصی از توسعه‌ی نیروهای مولد مادی جامعه²⁸⁷ بوده و با چنین سطحی مطابقت دارند.

۲- الف) مناسبات تولیدی منسوخ شده، یعنی مناسباتی که دیگر با سطح موجود توسعه‌ی نیروهای مولد سازگاری ندارند، می‌باید با مناسبات تولیدی جدیدی جایگزین شوند.

277 an ideological hypothesis

278 the Hegelian philosophy of law

279 his scientific analysis left something to be desired

280 passive socialism

281 a historical rather than a permanent institution

282 چکیده‌ای برگرفته از این اثر مارکس [Preface, 1859, 22]

283 The principle of sub-structure

284 sub-structure

285 super-structure

286 The principle of correspondence

287 society's material productive-forces

۲-ب) با این حال، مناسبات تولیدی جدید جای مناسبات تولیدی قدیم را نخواهند گرفت، مگر آنکه شرایط مادی برای مناسبات جدید تماماً در زهدان مناسبات قدیم مهیا گردد.

۳) اصل ستیز طبقاتی²⁸⁸: جامعه‌ی بورژوازی آخرین جامعه‌ی حامل ستیز طبقاتی است.

مهم‌ترین مورد از مفروضات فوق، اصل زیربناست، یا این مدعا که مناسبات تولیدی مستقل از و مقدم بر همه‌ی دیگر اشکال مناسبات اجتماعی، شامل مناسبات سیاسی، قانونی-حقوقی، اخلاقی و غیره است. ماتریالیسم تاریخی مدعی است که این اصل برای همه‌ی جوامع انسانی معتبر است؛ اما اقتصاد سیاسی اعتبار این اصل را تنها برای جامعه‌ی سرمایه‌داری نشان می‌دهد. وجود الگوی خود-بسندگی سرمایه‌داری ناب²⁸⁹ به معنای آن است که تحت یک محیط ایده‌آل، تولید جامعه می‌تواند به‌طور سرمایه‌دارانه سازمان‌دهی و اجرا شود، بدون وابستگی به هرگونه نیروی فرا-اقتصادی. به بیان دیگر، تنها تحت [نظام] سرمایه‌داری زیربنا واجد این گرایش است که خود را از روبنا جدا ساخته، و قائم‌به‌ذات و مستقل از آن استقرار یابد. بر پایه‌ی این واقعیت است که می‌توان تقدم مناسبات اقتصادی بر مناسبات اجتماعی را، به‌عنوان یک اصل دارای کاربست‌پذیری عمومی‌تر استنتاج یا برآورد کرد.

با اصل تطابق و مفروضات جانبی آن باید با احتیاط مواجه شویم، تا مبادا به [ورطه‌ی] تاریخ‌گرایی یا جبرگرایی اقتصادی (economic determinism) بلغزیم. به‌سادگی می‌توان دریافت که از زمانی که «مکانیزه‌سازی پیایی»²⁹⁰ سرمایه‌داری در انگلستان میانه‌ی سده‌ی نوزدهم مورد مشاهده قرار گرفت، مناسبات تولید سرمایه‌دارانه به کامل‌ترین وجهی [در هماهنگی] با این سطح از نیروهای مولد، یعنی سطحی که صنعت پنبه‌ی انگلیسی دوران پس از انقلاب صنعتی معرف آن است، توسعه یافته‌اند. اما هنگامی که در اثر پیشروی بیشتر نیروهای مولد، با پیشروی از سطح [صنعت] پنبه-محور به [صنعت] فولاد-محور، «مکانیزه‌سازی پیایی» سرمایه‌داری بی‌نتیجه و ناکام ملند، مناسبات تولید سرمایه‌دارانه ناپدید نگشت. [بلکه] مرحله‌ی امپریالیسم از پی مرحله‌ی لیبرالی سرمایه‌داری ظاهر شد. چون اهمیت تاریخی سرمایه‌داری در قابلیت آن برای شتاب‌بخشیدن به رشد فناورانه است (به شیوه‌ای که هیچ نظام دیگری قادر به آن نیست²⁹¹)، سرمایه‌داری باید در «پوسته»ی (integument) خود، واجد تحولی چشمگیر در قدرتهای مولد (productive powers) باشد. اما، در چه مرحله‌ای از توسعه‌ی نیروهای مولد، «این پوسته متلاشی می‌گردد»؟ یعنی، در چه مرحله‌ای مناسبات تولیدی جدید (مناسبات سوسیالیستی پیش‌انگاشته) چنان بالیده می‌شوند که جایگزین جامعه‌ی سرمایه‌داری گردند؟

در مواجهه با این پرسش اگر بخواهیم از پاسخ‌های دلخواهی اجتناب کنیم، می‌باید به نظریه‌ی ناب سرمایه‌داری رجوع کنیم و به یاد بیاوریم که سرمایه‌داری به معنای تبدیل نیروی کار به کالا است. آنگاه به این نتیجه می‌رسیم که هر

288 The principle of class-antagonism

289 self-sufficient model of pure capitalism

290 progressive mechanization

291 «توسعه‌ی نیروهای مولد کار اجتماعی وظیفه‌ی تاریخی و توجیه سرمایه است.» [Marx, 1894, 23, Vol. III, p. 259]. «... شیوه‌ی

سرمایه‌دارانه‌ی تولید قدرت مولد اجتماعی کار را بیش از همه‌ی شیوه‌های تولیدی پیشین پرورش و بسط می‌دهد. ...» [Marx, 1885, 23, Vol.]

[II, p. 144

سطحی از توسعه‌ی نیروهای مولد، در صورتی که با دسترس‌پذیری نیروی کار کالا-شده مطابقت داشته باشد، می‌بایست با مناسبات تولید سرمایه‌دارانه [نیز] منطبق (سازگار) باشد. تنها هنگامی که فناوری صنعتی به نقطه‌ای برسد که در آن نیروی کار در شکل-کالایی (commodity-form) غیرضروری و بلاموضوع گردد، مناسبات تولید سرمایه‌دارانه منسوخ خواهد شد. بار دیگر اقتصاد سیاسی به ما می‌آموزد که مطابقت مناسبات تولید با فناوری مولد تحت [نظام] سرمایه‌داری به چه معناست. از آنجا که سرمایه‌داری منوط به معامله‌پذیری (saleability) نیروی کار است، که خود رویه‌ی تاریخی محدود²⁹²ی است، به این نتیجه می‌رسیم که سرمایه‌داری باید در نهایت تسلیم یک نظم اقتصادی جدید گردد.

الگوی سرمایه‌داری ناب همچنین پدیده‌ی بحران اقتصادی را به نمایش می‌گذارد؛ پدیده‌ای که به‌طور تناوبی رخ می‌دهد، یعنی هر زمان که سرمایه، تحت یک فناوری مولد معین، بیش-فراوان (super-abundant) گردد. بیش-فراوانی سرمایه (یا مازاد مطلق سرمایه²⁹³) به معنای آن است که سرمایه دیگر تحت شرایطی قابل قبول (سودآور) به نیروی کار دسترسی ندارد؛ یعنی عرضه‌ی این کالای اساسی دیگر به‌طور سرمایه‌دارانه قابل مدیریت نیست²⁹⁴. البته مارکس می‌داند که یک بحران اقتصادی تجلی و بیانی از تضادهای درونی سرمایه‌داری²⁹⁵ است. اما او همچنین می‌داند که بحران یک راه حل است، راه حلی خشن برای برون‌رفت از این تضادهای درونی²⁹⁶. آیا او می‌بایست بر نیروی فروپاشنده²⁹⁷ی یک بحران [اقتصادی] تأکید می‌کرد یا بر نیروی ترمیم‌گر²⁹⁸ و بازگرداننده‌ی آن؟ مارکس برای اینکه به مفهوم‌پردازی ماتریالیستی تاریخ، یعنی اصل راهنمای‌اش، وفادار باشد، ایده‌های خشونت‌فرا آینده‌ی بحران‌ها و گریزناپذیری یک انقلاب پرولتاریایی را وارد [نظریه‌اش] ساخت؛ سپس بی‌درنگ نتیجه گرفت که یک نظام سرمایه‌دارانه باید سرانجام فرو بپاشد. در اینجا یک مدعای ایدئولوژیک بر تحلیل اقتصادی غالب شده است [پیشی گرفته است].

اقتصاد سیاسی نمی‌تواند این ضرورت [فرضی] را نشان دهد که یک بحران اقتصادی ضرورتاً به یک انقلاب سیاسی می‌انجامد؛ بلکه تنها نشان می‌دهد که کارکردهای نظام سرمایه‌داری به‌طور حیاتی به دسترس‌پذیری نیروی کار به‌مثابه‌ی کالا وابسته‌اند. اما همین امر باید برای نشان دادن این مساله کاملاً بسنده باشد که سرمایه‌داری یک نظام تاریخی است، با مناسبات تولیدی معلوم (definite) بر پایه‌ی خرید و فروش نیروی کار؛ چون بدیهی است که تنها دامنه‌ی معینی از توسعه‌ی نیروهای مولد می‌باید با معامله‌پذیری نیروی کار سازگار باشد. پس اگر نشان داده می‌شود که کاربست اصل انطباق بر روی سرمایه‌داری مناسبت دارد، اعتبار عمومی‌تر این اصل درباره‌ی سایر جوامع نیز قابل

292 a historically-limited practice

293 super-abundance of capital or absolute excess of capital

294 اگر نیروی کار بتواند مستقیماً تولید گردد، سرمایه دشواری‌ای در افزایش دادن میزان عرضه‌اش، هر زمانی که تقاضا برای آن قیمت‌اش را بالا ببرد، ندارد. اما نیروی کار، تنها «کالای ساده»ی نظام سرمایه‌داری ناب است که عرضه‌ی آن نمی‌تواند به‌طور سرمایه‌دارانه تنظیم گردد. بنابراین بازار سرمایه‌دارانه فاقد سازوکاری برای کنترل افزایش دستمزدهاست.

295 internal contradictions

296 «گهگاه، تضاد و کشاکش میان عاملیت‌های ستیزنده به بحران‌ها راه می‌برد. اما بحران‌ها همواره راه‌حل‌های زودگذر و قهری تضادهای موجود هستند. آن‌ها فوران‌های خشونت‌آمیزی هستند که برای مدتی تعادل توزیع‌شده را باز می‌گردانند.» [Marx, 1894, 23, Vol. III, p. 249].

297 breaking force

298 restoring force

گمانه‌زنی است.

در مورد درستی اصل ستیز طبقاتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری، که در آن هر تولیدی به معنای استثمار ارزش اضافی²⁹⁹ است، تردید ناچیزی وجود دارد. اگر سرمایه‌داری، در انطباق با سطح به‌مراتب بالاتر نیروهای مولد آن نسبت به همه‌ی شیوه‌های تولید گذشته، همچنان در بردارنده‌ی یک ستیز طبقاتی است، با اطمینان می‌توان نتیجه گرفت که شیوه‌های تولید گذشته می‌باید متضمن ستیزهای طبقاتی شدیدتری بوده باشند. اما اقتصاد سیاسی نشان می‌دهد که سرمایه‌داری تولید را بر اساس اصول تجاری، اصول آزادی، برابری و بی‌طبقه‌گی (classlessness) سازمان‌دهی و اجرا می‌کند. به بیان دیگر، استثمار سرمایه‌دارانه هم‌اینک به دور از قهر و اجبارهای فرا-اقتصادی³⁰⁰ رخ می‌دهد. این امر از این گمانه‌زنی (یا آرزو/آرمان³⁰¹) حمایت می‌کند که هر مناسبات تولیدی در آینده می‌باید در-مجموع عاری از ستیزهای طبقاتی باشد، و به «پیشا-تاریخ جامعه‌ی بشری³⁰²» پایان دهد.³⁰³

از دید/ونو مفهوم‌پردازی ماتریالیستی تاریخ، شامل سه اصل عمده‌ی یاد شده، فرضیه‌ای ایدئولوژیک است که تماماً (in toto) به طور علمی قابل اثبات نیست. اما این فرضیه، تا جایی که [تنها] معطوف به جامعه‌ی سرمایه‌داری باشد، توسط نظریه‌ی ناب سرمایه‌داری به اثبات رسیده و تأیید شده است. بنابراین، اگرچه مفهوم‌پردازی ماتریالیستی تاریخ در معنای کلی آن یک علم نیست، بلکه یک فرضیه است، اما دارای هسته‌ای به‌لحاظ علمی اثبات شده است (verified scientifically)؛ هسته‌ای علمی که به تعبیر مورد علاقه‌ی /ونو- به یک «تجلی نمونه‌وار» (epitome) از این مفهوم‌پردازی شکل می‌دهد. تحقیق‌پذیری/اثبات‌پذیری (verifiability) این تجلی، مفهوم‌پردازی ماتریالیستی تاریخ را به چیزی بیش از یک رؤیای مهارناپذیر (wild dream) بدل می‌کند.

299 exploitation of surplus value

300 extra-economic coercions

301 aspiration

302 the pre-history of human society

303 «... اما در درون جامعه‌ی بورژوازی شرایط مادی برای برون رفت از این هم‌ستیزی خلق می‌گردد. بر این اساس، پیشا-تاریخ جامعه‌ی بشری با این صورت‌بندی اجتماعی به پایان می‌رسد.» [Marx, 1859, 22, pp. 21-22]

۷. جمع‌بندی

در این ارزیابی از ماتریالیسم تاریخی، خاص‌بودگی (peculiarity) موضع/اونو در مقایسه با سایر روندهای اندیشه‌ی مارکسیستی به آشکارترین وجهی دیده می‌شود. نگرش‌های رسمی و متعارف به مارکسیسم ممکن است حدوداً چنین استدلال کنند:

مارکسیسم آموزه‌ی موسوم به ماتریالیسم دیالکتیکی را از نظام هگل، و از طریق «وارونه‌سازی» آن استخراج کرده است؛ سپس، کاربست ماتریالیسم دیالکتیکی بر تاریخ اجتماعی، علم ماتریالیسم تاریخی را خلق کرده است؛ اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری شامل مشخصه‌های بیشتری از اصول ماتریالیسم تاریخی برای تحلیل جامعه‌ی سرمایه‌داری است؛ بنابراین، کشف و شناسایی ماهیت طبقاتی سرمایه‌داری³⁰⁴ سوسیالیسم مارکسیستی را به یک علم بدل کرده است³⁰⁵.

پس، دید متعارف در تمایزگذاری میان ایدئولوژی و علم ناکام می‌ماند؛ و حتی به میانجی شعار «وحدت دیالکتیکی نظریه و کنش»، بدین سو گرایش دارد که این آشفتگی [و عدم تمایزگذاری] را ستایش کند³⁰⁶. درک تازه‌تر و احتمالاً «غیررسمی» تر، ملهم از اندیشه‌های لوکاچ، گرش و سایرین، تأکید مفرضی بر «مارکس اولیه³⁰⁷» می‌نهد، و حتی [در مقایسه با مارکسیسم رسمی] با خیره‌سری بیشتری مدعی اهمیت آگاهی طبقاتی و مبارزات ایدئولوژیک است. این دیدگاه با صرف توجهی ناچیز به نظام هگل، امید دارد که ماتریالیسم تاریخی را مستقیماً از پدیدارشناسی پرسش‌برانگیز «از خود-بیگانگی³⁰⁸» استنتاج کند؛ و با همین نشانه و ویژگی، وظیفه‌ی تکمیل دیالکتیک سرمایه را نادیده می‌گیرد، و در همان حال با ساده‌لوحی و هیجان دست‌نوشته‌های دوره‌ی نوآموزی مارکس ۱۸۴۴³⁰⁹ را ستایش می‌کند.

اما از نظر اونو چنین دیدگاه‌های [سرسری و] سهل‌انگارانه‌ای با روح حقیقی مارکسیسم ناسازگارند. او تصدیق می‌کند که مارکسیسم یک ایدئولوژی است و مدعی است که میزانی از ایدئولوژی برای هر نوع مشی و کردار اجتماعی ضروری است، از جمله مشی ایستادگی در برابر وضع موجود. اما یک ایدئولوژی بنا شده بر پایه‌ی علم اقتصاد سیاسی بینهایت عاقلانه‌تر از ایدئولوژی‌هایی است که فاقد چنین شالوده‌ای هستند. به بیان دیگر، بصیرت و خرد مارکسیسم در حملات

304 class-nature of capitalism

305 نگاه کنید به نقل قول [۶] از بخش نخست همین نوشتار. این دیدگاه کاملاً به روشنی توسط انگلس بیان شده است، به‌ویژه در کتاب «فوترباخ». [7, 1888]

306 و همین سردرگمی و اغتشاش است که به‌طور کاملاً کورکورانه توسط «رادیکال‌ها»ی معاصر اقتباس شده است. من نمی‌گویم که وحدت نظریه و عمل اهمیتی ندارد، اما چنین به نظرم می‌رسد که این مفهوم به‌طور وسیعی مورد بدفهمی قرار گرفته است. برای مثال نگاه کنید به نقل قول ذکر شده از ماتو [۷] در بخش اول متن حاضر. وحدت نظریه و عمل بدین معنا نیست که اعتبار گزاره‌ی علمی می‌باید (یا می‌تواند) با فعالیت انسانی مورد آزمون قرار گیرد؛ بلکه تنها بدین معناست که دانشی که به هیچ کنشی (پراکسیس) راه نبرد، اهمیت یا موضوعیت ناچیزی برای جامعه‌ی انسانی دارد. مارکس در تزهایش درباره‌ی فوترباخ می‌گوید: «آدمی می‌باید در جریان عمل (پراکسیس) حقیقت، واقعیت و این جهانی-بودن (Diesseitigkeit) اندیشه‌ی خود را اثبات کند». «در اینجا حقیقت اندیشه‌ی آدمی، مسلماً به معنای عینیت (objectivity) یک گزاره‌ی علمی نیست.» (نگاه کنید به سیدنی هوک، [Hook, 1962, 12, chap. 8]. پس، دانش [مربوط به] سرمایه‌داری برای کسب اعتبار علمی نیازمند هیچ کردار ماجراجویانه‌ای (adventurous practice) نیست؛ اما سرمایه‌داری به‌خودی خود و بدون میانجی پراکسیس انسانی فرو نمی‌باشد. یک ایدئولوژی (که لازم نیست یکتا باشد) ممکن است از یک نظریه‌ی علمی الهام بگیرد و تنها چنین ایدئولوژی‌ای می‌تواند به یک پراکسیس مؤثر بیانجامد. بنابراین، وحدت نظریه و عمل معنایی جز [ضرورت] اقتباس یک ایدئولوژی مؤثر نمی‌دهد.

307 Early Marx

308 questionable phenomenology of "alienation"

309 Marx's undergraduate *Paris Manuscripts*

ایدئولوژیکی آن به نهادهای سرمایه‌دارانه جای ندارد، بلکه در درک جامع دیالکتیکی آن از سرمایه‌داری نهفته است. کشف دیالکتیک سرمایه آن چیزی است که مارکسیسم را از هر ایدئولوژی اجتماعی دیگر متمایز می‌سازد و خون حیات‌بخش (life-blood) مارکسیسم را تأمین می‌کند، چون تنها درک جامع سرمایه‌داری می‌تواند ما را به امکانات براندازی آن رهنمون شود.³¹⁰

بنابراین، هر کسی که مطالعه‌ی جدی کاپیتال را نادیده بگیرد و انتظار داشته باشد که جوهر مارکسیسم را از طریق انگاره‌ی مبهم و آشفته‌ی ماتریالیسم دیالکتیک³¹¹ (بدون پیوند با دیالکتیک سرمایه) درک کند، عمیقاً در اشتباه خواهد بود. چون بدون کاپیتال، مارکسیسمی وجود ندارد؛ همچنان که هیچ نوع ماتریالیسم دیالکتیکی جدا از دیالکتیک سرمایه قابل تصور نیست. علاوه بر این، تنها در پرتو دیالکتیک سرمایه اهمیت حقیقی ماتریالیسم تاریخی قابل شناسایی و ارج‌گذاری است. ضمن اینکه، دیالکتیک تاریخی یک دیالکتیک حاضر و آماده‌ی تاریخ نیست که به سادگی بتوان قرینه‌ی دیگر آن را در به‌اصطلاح دیالکتیک طبیعت ایجاد کرد. اما باید اذغان کرد که به دلیل نحوه‌ی نگارش کاپیتال، یک خوانش ابتدایی [و نادقیق] از کاپیتال قادر نیست اهمیت و تأثیر واقعی این کتاب را آشکار سازد. بدین دلیل است که دیالکتیک سرمایه باید بازسازی شود، درست همان‌گونه که یک قصر باستانی از میان کوهی از پس‌مانده‌های باستان‌شناختی بازآفرینی می‌گردد. چنین عملیاتی نه تنها نیازمند توجه و دقت بسیار عظیمی است، بلکه همچنین یک روش‌شناسی کارا و هوشمندانه می‌طلبد. به باور من، کوزو/اونو طی چهل سال غوطه‌وری‌اش در کاپیتال، بیش از هر کس دیگری در جهت بازیابی شکوه و عظمت اصلی دیالکتیک سرمایه کوشیده است؛ بازآفرینی‌ای که علم اقتصادی معاصر به سختی بتواند آن را نادیده بگیرد.

* * *

310 مارکس می‌گوید: «دیالکتیک در شکل رابطه‌ای آن، در فهم و بازشناسی مثبت (affirmative) آن از وضعیت موجود اشیاء، همچنین به‌طور همزمان بازشناسی نفی آن وضعیت و فروپاشی گریزناپذیر آن را نیز در بر دارد.» [Marx, 1867, 23, p. 20]. از این فراز معروف مارکس اغلب چنین برداشت می‌شود که قوانین حرکت وضعیت اشیاء (نظیر سرمایه‌داری) به‌خودی‌خود قوانین فروپاشی گریزناپذیر آن (مثلاً فروپاشی سرمایه‌داری) نیز هستند. به نظر می‌رسد که خود مارکس نیز [در اینجا] چنین منظوری داشته است. در این باره، اونو تفسیر بدیلی را پیش می‌نهد که به موجب آن فهم کامل و تام وضعیت اشیاء، بر امکان لغو و براندازی آن وضعیت دلالت دارد. دیالکتیک شیوه‌ی فهم کامل/جامع (total comprehension) است (نگاه کنید به پانویس ۱۴۶ [29]). همچنین توجه کنید که این دیدگاه بیانگر یک روش‌شناسی علمی کاملاً مخالف با روش‌شناسی پوپر است، چرا که این یک [امکان] هر گونه فهم جامع را انکار کرده و در نتیجه تنها «مهندسی اجتماعی تدریجی» (social engineering piecemeal) را تأیید می‌کند. [Popper, 1957, 28, p. 64]

311 woolly notion of dialectical materialism

REFERENCES:

1. VON BÖHM-BAWERK, E. *Karl Marx and The Close of his System*. Edited with an introduction by P. M. Sweezy. New York: Kelley, [1896] 1949.
2. BENDIX, R. "Max Weber," in International encyclopedia of social sciences. Edited by David Sills. New York: The MacMillan Co. & The Free Press, 1968, Vol. 16, pp. 493-502.
3. BERNSTEIN, E. *Evolutionary Socialism: A Criticism and Affirmation*. Translation of Die Voraussetzungen des Sozialismus und die Aufgaben der Sozialdemokratie [1899] by Edith C. Harvey. Introduction by Sidney Hook. New York: Schocken Books, 1961.
4. VON BERTALANFFY, L. "General System Theory," General Systems. The Yearbook of the Society for General System Research, Vol. I. 1956, pp. 1-10.
5. VON BERTALANFFY, L. "Problems of Life: An Evaluation of Modern Biological and Scientific Thought". Torchbook Edition. New York: Harper, 1952.
6. ENGELS, F. *Anti-Dühring; Herr Eugen Dühring's Revolution in Science*. Moscow: Progress Publishers, [1878] 1969.
7. ENGELS, F. "Ludwig Feuerbach and the End of Classical German Philosophy" (1888), in Selected works. Moscow: Progress Publishers, 1970, pp. 584-622.
8. ENGELS, F. "Socialism: Utopian and Scientific" (1892), in Selected works. Moscow: Progress Publishers, 1970, pp. 375-428.
9. ENGELS, F. "Law of Value and Rate of Profit" (1895), in Supplement to Capital, Volume III. Moscow: Progress Publishers, 1966, pp. 891-907.
10. HILFERDING, R. "Böhm-Bawerk's Criticism of Marx" (1904), in Karl Marx and the Close of his System. By E. Von Böhm-Bawerk. New York: Kelley, 1949, pp. 119-96.
11. HILFERDING, R. *Das Finanzkapital, Eine Studie über die jüngste Entwicklung des Kapitalismus*. Mit einem Vorwort von Fred Oelssner. Berlin: Dietz Verlag, [1910] 1955.
12. HOOK, S. *From Hegel to Marx: Studies in the intellectual development of Karl Marx*. New Introduction by Sidney Hook. Ann Arbor: Ann Arbor Paperbacks, University of Michigan Press, [1936] 1962.
13. KAUTSKY, K. *Bernstein und das Sozialdemokratische Programm; Eine Antikritik*. Stuttgart: J. H. Dietz, 1899.
14. LANGE, O. "Marxian Economics and Modern Economic Theory," Rev. Econ. Stud., June 1935, 2(3), pp. 189-201.
15. LENIN, V. I. *Materialism and Empiriocriticism* [1908], in Collected works, Volume 14. Moscow: Foreign Language Publishing House; 1962.
16. LENIN, V. I. "Karl Marx (A Brief Biographical Sketch with an Exposition of Marxism)," [1914] in

- Collected works. Volume 21. Moscow: Progress Publishers, 1964.
17. LENIN, V. I. *Philosophical Notebooks* in Collected works. [1914-16], Volume 38. Moscow: Foreign Language Publishing House, 1961.
 18. LENIN, V. I. *Imperialism, the Highest Stage of Capitalism-A popular outline* [1917], in Collected works. Volume 22. Moscow: 1964.
 19. LUKACS, G. *History and Class Consciousness*. Studies in Marxist dialectics [1922]. Translated by Rodney Livingstone. Cambridge, Mass.: The MIT Press, 1968.
 20. LUXEMBURG, R. *The Accumulation of Capital*. Translation of *Die Akkumulation des Kapitals, eine Beitrag zur Ökonomischen Erklärung des Imperialismus* by Agnes Schwarzchild [1913]. London: Routledge & Kegan Paul, 1951.
 21. Mao Tse-Tung. "On Practice" (1937), in Selected works of Mao Tse-Tung. Vol. one. London: Lawrence & Wishart; New York: International Publishers, 1954, pp. 282-97.
 22. MARX, K. *A Contribution to the Critique of Political Economy*. Translation of *Zur Kritik der Politischen Ökonomie* [1859] by S. W. Ryazanskaya. Edited with an Introduction by Maurice Dobb. Moscow: Progress Publishers, 1970.
 23. MARX, K. *Capital: A Critique of Political Economy*. Translation of *Das Kapital. Kritik der Politischen Oekonomie*. Vol. I [1867]; Vol. II [1885]; Vol. III [1894]. Moscow: Progress Publishers, 1963 (Vol. I); 1962 (Vol. II); 1966 (Vol. III).
 24. MARX, K. *Grundrisse: Foundations of the Critique of Political Economy*. Translation of *Grundrisse der Kritik der Politischen Ökonomie (Rohentwürfe)* (1857-58). With a Foreword by Martin Nicolaus. New York: Random House, 1973.
 25. MARX, K. and ENGELS, F. *Selected works* (In One Volume). Moscow: Progress Publishers, 1970; New York: International Publishers, 1968.
 26. MORISHIMA, M. *Marx's Economics: A Dual Theory of Value and Growth*. Cambridge, England: Cambridge University Press, 1973.
 27. POPPER, K. R. *The Open Society and Its Enemies*. Vol. II. The high tide of prophecy: Hegel, Marx and the Aftermath, Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1963.
 28. POPPER, K. R. *The Poverty of Historicism*. London: Routledge & Kegan Paul, [1957] 1972.
 29. ROBINSON, J. *An Essay on Marxian Economics*. Second Edition. London: MacMillan; New York: St. Martin's Press, [1942] 1966.
 30. SAMUELSON, P. A. "Understanding the Marxian Notion of Exploitation: A Summary of the So-called Transformation Problem between Marxian Values and Competitive Prices," *J Econ. Lit.*, June 1971, 9(2), pp. 399-431.
 31. SRAFFA, P. *Production of Commodities by Means of Commodities*. Cambridge, England: Cambridge University Press, 1960.
 32. STALIN, J. V. "Dialectical and Historical Materialism" (1938), in Selected writings. Westport,

Conn.: Greenwood Press, 1970.

33. STALIN, J. V. "*Economic Problems of Socialism in the U.S.S.R.*" (1952), in Selected works. Davis, California: Cardinal Publishers, 1971.

34. SWEEZY, P. M. *The Theory of Capitalist Development*. New York: Monthly Review Press, [1942] 1968.

35. UNO, K. *Kachi-Ron [The Theory of Value]* [1947], in Collected works. Volume 3. Tokyo: Iwanami Shoten, 1973.

36. UNO, K. *Keizai Genron [Principles of Political Economy]*, originally in 2 vols. [1950 and 1952]; in Collected works. Volume 1. Tokyo: Iwanami Shoten, 1973.

37. UNO, K. *Keizai Seisakuron [The Types of Economic Policies under Capitalism]* [1954], in Collected works. Volume 7. Tokyo: Iwanami Shoten, 1974.

38. WETTER, G. A. *Dialectical materialism: A historical and systematic survey of philosophy in the Soviet Union* [1953]. Translated from the German by Peter Heath. New York: Praeger, 1959.

39. WOLFSON, M. A. *A reappraisal of Marxian economics*. Paperback edition. Penguin Books, Baltimore: [1966] 1968.